



The Leadership of  
**MUHAMMAD**

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)

On a journey  
the leader of a people is their servant  
**Muhammad**

**JOHN ADAIR**



# رهبری حضرت محمد ﷺ

رهبر مردم در سفر، خدمتگار مردم است

"حضرت محمد ﷺ"

نویسنده: جان ادایر (JOHN ADAIR)

ترجمه: احمد سلیم ږنگ

تصحیح: عبدالرحیم یزدان پناه

تایپ و کمپوز: فرید احمد حلیمزی

جدی ۱۳۹۲ هجری شمسی، کابل

کتاب «رهبری حضرت محمد ﷺ» تحقیق و بررسی نهایت مشخص و محدود به یک بُعد زندگی حضرت محمد ﷺ که همانا بُعد رهبریت، می باشد.

آقای جان ادایر John Adair نویسنده این کتاب مدتی از ایام جوانی اش را در قرارگاه نظامی و اردوی اعراب بادیه نشین سپری نموده است، ازینرو میتوان تمایل و دلبستگی او را با همراهان سابقش که در صفحات این کتاب بازتاب یافته است، دریابیم.

در کل داشته های این کتاب، شامل شرح قابل توجه رهبری در زندگی صحرائی و عقاید اعراب بادیه نشین میباشد؛ اما به گونه ویژه، مهارت های رهبری بی که توسط حضرت محمد ﷺ تمثیل گردیده را واضح نموده و خواننده را قادر به درک بصیرت، خرد و دانایی آن حضرت ﷺ میسازد.

آقای جان ادایر John Adair در این کتاب شرح زندگی حضرت محمد ﷺ را با فرهنگ اعراب بادیه نشین، رهبری قبیلوی و ضرب المثل های کهنه یکجا نموده و نقاط کلیدی و مهم آن را در دسترس رهبران و آنانیکه میخواهند در آینده رهبر گردند، قرار میدهد.

بر اساس افکار و اندیشه های اسلامی، ضمن اینکه رهبران اسلامی دارای مقام بلند و تواضع هستند، دارای بصیرت لازم بوده با داشتن توانایی های الهام بخش در خدمت مردم خود میباشند. آقای جان ادایر John Adair بر مبنای همین پندار و عقیده؛ رهبری را با صفات اساسی یک رهبر؛ چون: شجاعت، صداقت، بصیرت، صلاحیت معنوی و تواضع، مورد بحث قرار میدهد.

آموزش امور رهبری و رهبریت باهم یکجا دست به دست هم داده مسیر ترقی را طی می نمایند؛ هیچ کسی از بطن مادر رهبر تولد نمی شود، اما هر فردی میتواند رهبر شود، چون در هر برهه یی از زمان، برای آموزش رهبری زمان کافی در دسترس قرار دارد و هرگز دیر نمی باشد، دانش استوار و متکی به تجربه میآموزاند، هر فردی که میخواهد در آینده رهبر شود، بهتر است هرچه زود تر این سفر آموزشی را آغاز نماید، زیرا تلاش و حرکت به موقع به سوی فراگیری دانش رهبری، به شخص خودش و به آنانی که در آینده رهبر شان خواهد بود مزیت و برتری دارد.



بعد از عرض سلام و ادب خدمت تمام خوانندگان این کتاب میخوام در مورد هدف من از ترجمه نمودن این اثر پربار چنین عرض بدارم، تنها چیزی که مرا بر برگردانیدن این اثر از زبان انگلیسی به دری (فارسی) واداشته است عشق بی شائبه من با هر آن کلمه است که از جانب یک دانشمند بزرگ علم رهبری، شخص غیر مسلمان و یک انسان خیلی راستکار به پیشه و مسلک خود در خصوص رحمت عالمیان حضرت محمد ص نوشته شده است و از دید من همین ویژگی های است که در پربار بودن و ارزش این اثر نیز می افزاید.

خوانندگان عزیز، در هنگام ترجمه نمودن این اثر به اندازه توان و دانش خود تلاش نمودم بهترین و دقیقترین معنای آن را بدون هیچگونه تغییر بر اساس عقیده شخصی من بحیث مسلمان وارد نموده و بنویسم. یگانه چیزی را که در ترجمه این اثر افزوده ام همانا درود، استدعای رضایت و رحمت الهی بر حضرت محمد ص و اصحاب کرام است.

میخواهم مکرراً عرض بدارم، من که هرگز از جمله سواد داران، دانشمندان و نویسندگان زبان زیبا و عشق آموز مولوی رح، حافظ رح و بیدل رح یعنی دری (فارسی) نیستم، اما این عشق است که من را بر برگردانیدن و ترجمه این اثر واداشته است خیلی با عجز و شکستگی از خوانندگان دانشمند این اثر طلب گذشت از هرگونه خطای املائی، انشایی و غیره امور ضروری و مربوط به ترجمه یک اثر را خواهانم.

خوانندگان عزیز! اینکه من نتوانستم به این اثر و کتاب پربار زیور چاپ و نشر ببخشم نیز معذرت خواهم اما هر شخص و نهاد که بخواهد این اثر را بدون تغییر در متن و محتوای آن چاپ و تکثیر نماید قدردانی نموده و سپاس گذار خواهم بود و نیز متن نوشده شده در نرم افزار (Ms.Word) را از طریق پست الکترونیکی ([Theleadershipofmuhammad.dari@gmail.com](mailto:Theleadershipofmuhammad.dari@gmail.com)) در خدمت شان قرارخواهم داد.

احمد سلیم ړنگ

۱۳۹۲/۰۷ جدی

کابل، افغانستان

پیشوای مردم در سفر، خدمتگار مردم است

"حضرت محمد ﷺ"

## فهرست:

۱. حضرت محمد ﷺ در خیمه سیاه بنی سعد
  ۲. حضرت محمد ﷺ به حیث چوپان
  ۳. حضرت محمد ﷺ به حیث رهبر کاروان
  ۴. باشندگان صحرا
  ۵. حضرت محمد ﷺ به حیث شخص امین
  ۶. سهمگیری (اشتراک) حضرت محمد ﷺ در مشقت و سختی های مردم
  ۷. تواضع و فروتنی حضرت محمد ﷺ
  ۸. از گذشته تا حال
- نتیجه گیری
- ضمیمه: شرح مختصر از زندگی حضرت محمد ﷺ
- در مورد نویسنده

## دیباچه:

همان گونه که شما هستید؛ رهبر که شما را رهبری میکند به همان گونه خواهد بود.

### ضرب المثل اعراب

در این کتاب فقط یک بُعد زنده گي سيدنا محمد ﷺ که بُعد رهبری آن حضرت ﷺ است، مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است.

یعنی محتوای این کتاب شامل زندگی نامه مکمل حضرت محمد ﷺ نیست، در صورتیکه شما با زندگی آن حضرت ﷺ آشنایی ندارید، در قسمت اخیر این کتاب شرح مختصر از زندگی حضرت محمد ﷺ را میتوانید دریابید. بنابر این شرح بیشتری، جز از یک تماس نهایت کوچک بر آن بُعد از زنده گي حضرت محمد ﷺ، یعنی رول یا نقش آن حضرت ﷺ به حیث پیامبر، که هر تذکره نویس آن را به عنوان مرکزیت کارش قرار میدهد، نه نموده ام.

طوریکه در بالا کلمه رول یا نقش را ذکر کردم میخواهم بگویم، به نزد من مفهوم اساسی برای کلمه رهبری "پیش از همه موقعیت داشتن" می باشد. کلمه رول یا نقش به معنی درستش بخش است که یک بازیکن در یک نمایش آن را اجرا میکند، اما به مفهوم کلی و کاربرد وسیع کلمه، رول عبارت از خصوصیات و کارهای متوقعه یک شخص میباشد. طوریکه بعضاً گفته میشود این توقعات مردم است که یک نقش مشخصی را در یک کتله از مردم و یا اجتماع تعیین میکند. به همین ترتیب اگر متوجه شویم در این ارتباط اصطلاح جدیدی که در این اواخر در زبان انگلیسی معرفی شده و کاربرد دارد، کلمه رول مودل (نقش الگو) Role Model - شخصیکه توسط دیگران به حیث مثال یا نمونه نهایت فوق العاده، در یک نقش مشخص برگزیده میشود.

نخستین و اصیل ترین رهبر نزد مسلمانان؛ الله ﷻ است، و همه مسلمانان بر اساس عقیده و ایمان، آنها مقید و محدود به اطاعت قانون خداوند ﷻ (قرآن عظیم الشان) میباشند. بنابر این یک رهبر مسلمان؛ در نهادهای تجارتي، سیاسی و یا مذهبی در درجه نخست و از همه پیشتر از خداوند ﷻ پیروی میکند. این حقیقت محدودیت هایی را بر رهبران اسلامی نیز وضع میکند و از سویی، وجایب ایشان را در رابطه به آنانیکه توسط آنها رهبری میشوند، مشخص میسازد. در اندیشه های اسلامی، رهبران الگو یا رول مودل موصوف با تواضع و وقار بوده، دارای بصیرت و توانایی هایی الهام بخش هستند و همزمان برای خدمت به مردم خود وقف میباشند.

من مطمئن هستم خوانندگان گرانقدر با مطالعه این کتاب خواهند توانست تا در مورد اینکه حضرت محمد ﷺ تا چه حد به این نمونه کامل یا آیدیال نزدیک بوده، قضاوت نمایند. آنچه را که می‌خواهم در این کتاب تحت منظره و بحث قرار دهم؛ چیزی است که آن را به عنوان حقیقت قبول شده کلی و همگانی در مورد ماهیت، خصلت، شیوه و عملکرد رهبری می‌شناسیم و آن چیز است که چندین بار در زندگی این شخص آیدیال (حضرت محمد ﷺ) نمایان گردیده است.

من به این باورمندم، که یک رهبر دارای نقش همگانی و کلی است و با سپاس از این اکتشاف خجسته من (به فصل هشتم مراجعه شود) که توانستم در مقایسه با دیگران حقیقت و نقش همگانی یک رهبر را به بهترین وجه آن دریافت و تعریف نمایم.

مدت بیش از نیم قرن است که این دریافت، هنگامی که به صورت عملی و تجربی بر تعدادی زیادی در آموزش و انتخاب رهبران تطبیق گردیده؛ به صورت متواتر با موفقیت همراه بوده است و به همین دلیل است که امروز ادعا می‌نمایم؛ تعریف ارائه شده من در مورد نقش همگانی و کلی رهبر؛ درست و صحیح است.

چون این کتاب نه زندگی نامه حضرت محمد ﷺ است و نه هم دستور و رهنمایی رهبری؛ بناءً روش و نحوه نوشتن من طوری است که هر فصل را با مجموعه‌ی از نقاط کلیدی به اتمام رسانیده‌ام. طوریکه خوانندگان محترم میدانند، صدف در اطراف دانه‌های سنگ تشکیل میشود. به همین گونه هر نقطه کلیدی را دانه‌های سنگ فکر کرده و سنگ‌ها یا نقاط کلیدی را بادر نظر داشت زمان یکجا با بازتاب‌های خاموش از تجارب خود و ارزش‌ها پوشش دهید؛ آنگاه صدف صیقل شده و رنگارنگی را خواهید یافت که عبارت از صدف دانایی و برداشت شما از این کتاب خواهد بود.

می‌خواهم تذکر شخصی داشته باشم و آن این که: خوشبختانه در سن بیست سالگی برای مدت یک سال به صفت یاور، در یکی از کندک‌های اردوی اعراب بادیه نشین خدمت سربازی نمودم. که بعد‌ها این اردو به اسم اردوی شاهی هاشمی اردن مسما گردید. در آن زمان اردوی عرب یک نام مناسب برای این اردو بود، چون ۹۰۰ افسر و عسکر اعراب بادیه نشین مربوط این کندک (کندک نهم) از تمام قبایل شبه جزیره عربستان تشکیل شده بود. نام عربی‌ی را که در بیت المقدس در سال ۱۹۵۴ با یکجا شدنم با آن اردو، از خود نمودم و با آن شناخته میشدم و از همان زمان بدینسو با خود دارم؛ عبارت از سویلم (SWEILLIM) است. نام سویلم، نام اول من نیست؛ بلکه شکل محبت آمیز نام سلمان یا سلیمان است که اساساً بیشتر میان قبایل اعراب بادیه نشین در شمال عربستان سعودی مرسوم است. من مطمئن هستم که شما بازتاب محبت مرا برای دوستان سابقه عرب بادیه نشین من، در متن این کتاب دریافت خواهید کرد.



هر آینه شما را در [خصلت ها و روش] پیامبر خدا نمونه و سرمشق نیکو و پسندیده بی است، برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می دارد و خداوند را بسیار یاد میکند.

سورة احزاب (۳۳) آیه ۲۱

## در خیمه سیاه

### بنی سعد

حقیقتاً، من کاملترین عرب در میان شما هستم. نسب من از قریش و زبان من از بنی سعد است.

#### الحدیث

در یکی از صبحگاهان در سال ۵۷۰ میلادی یکی از مردهای عرب بادیه نشین با همسرش شهر مکه را به جانب شمال شرقی خیمه گاه<sup>۱</sup> ترک نمودند. الحارث ابن عبدالعزه که از قبیله بنی سعد بود، سوار شتر خود گردیده و همسرش حلیمه بنت عبدالله نیز سوار بر مرکب با پسر خورش عبدالله و یک نوزاد هشت روزه از قبیله قریش (شهر مکه) که میخواست آن را برای شیرخوارگی به خانه خویش ببرد، حرکت نمودند. آنها بعد از سفر نه روزه به خیمه سیاه بنی سعد رسیدند. این خیمه در دره خشک که جز دارای چند درخت صمغ عربی و گیاهان پراکنده برای رمه های بز و گوسفند بیش نبود، موقعیت داشت. هنگامیکه به خیمه سیاه بنی سعد نزدیک شدند، دختران جوان بی حلیمه هریک آنیسه و جدامه (یا الشیماء، طوریکه در منابع دیگر از او یاد گردیده)- "دختری با خال زیبایی" شتابان با عالمی از اشک های مسرت و خوشی برای ملاقات با والدین، برادر و آشنا شدن با برادر رضاعی خود آمدند. جدامه بزرگترین فرزند حلیمه؛ بعد ها به یاد داشت که چگونه با مادرش بعد از آن روز حضرت محمد ﷺ را در آغوشش نگه میداشت.

خیمه بادیه نشینان آن بادیه پهن و کم ارتفاع که بعد از آن خانه حضرت محمد ﷺ بود از نوار تکه ضخیمی که توسط زنان از موهای بز بافته می شد، ساخته شده بود. وهمین ترکیب ساختار رنگ سیاه متمایز و یا نسواری سیاه به آن بخشیده بود که مسافری در طول زمان با آن آشنا شده بودند. و در زبان عربی به اسم بیت الشعر یا خانه مو؛ مسمی بود. این خیمه توسط پرده کوتاهی به دو بخش تقسیم شده بود که اتاق خواب بخش زنان و اطفال را از منزل اصلی که صاحب خانه، خویشاوندان و مهمانان را در آن پذیرایی میکرد و یا هرگاه تنها میبودند غذا را با خانم و اطفال یکجا در آن صرف مینمود، جدا ساخته بود. نصف دیگر خیمه، جاییکه ظروف آشپزی و دیگهای برنجی

<sup>۱</sup>. ریگستان بزرگی واقع در مرکز عربستان که در شمال النفود و الربع الخالی واقع و ۱۵۰۰ متر (۵۰۰۰ فوت) بلندتر از سطح بحر موقیبت داشت

<sup>۲</sup>. قبیله بنی سعد یک بخش بزرگ از قبیله بنی حوازن است

جهت صرف قهوه قرار داشتند؛ با زین شتر، خورجین شتر و بالشت ها در اطراف آتشدان که در مرکز قرار داشت، تجهیز شده بود.

یکی از آنچه را که حضرت محمد ﷺ از دوران خوردسالگی به یاد داشت؛ بازی با بره ها بود که یک دیگر را در اطراف خیمه دنبال کرده و یا بی حرکت در زیر سایه برآمدگی لبه خیمه دراز میکشیدند. این بره ها خیلی خورد بودند و نمی توانستند مادر خود را در رمه دنبال کنند. رمه ها تحت رهنمایی چوپان، برای ساعت ها به فاصله چندین میل، در صحرای گرم و سوزان چریده و تیغه های علف و گیاه را دندان زده و میجویدند. حضرت محمد ﷺ دوستی خاصی با بزهای زرنگ داشت و به همینگونه دوستی خاص با پشک های نیمه وحشی داشت که گزدم ها را در صحرا دنبال کرده و بازدید کنندگان ناخواسته در اطراف طناب خیمه را نیز دور میراندند. بر اساس احادیث مبارک، حضرت محمد ﷺ تا حدی با پشک ها عشق داشت که بعد ها از ردای خود دیوارمربع شکل ساخته تا از مزاحمت به آنها جلوگیری کند.



چنین به نظر میرسد که حضرت محمد ﷺ با خانواده بی بی حلیمه الی سن ۵ تا ۶ سالگی یکجا زندگی میکرد، با آنکه بعضاً پسران رضاعی با والدین رضاعی بادیه نشین الی سن ۹ تا ۱۰ سال باقی مانده و یکجا زندگی میکردند. بزرگترین دلیلی که توسط مردمان مکه برای این رواج کهنه؛ یعنی سپردن پسر به مادر رضاعی بادیه نشین ارائه میگردد، صحت اطفال نوزاد و مادرش بود.

اطفالی که به این خیمه سیاه که دو طرف آن باز بود آورده میشدند، به صورت عموم سخت سر، دلیر و تنومند بار می آمدند، چنانچه، اطفالی که در خانه های پرازدحام و محیط غیرصحیحی بزرگ میشدند، در معرض تب مهلک و طاعون قرار میگرفتند. وزیدن باد خشک و پاک صحرا بر زمین مسطح نجد، و هوای تازه متواتر با آفتاب شفا دهنده بر خیمه های بادیه نشینان؛ چون خیمه بنی حوازن آنها را از امراض دور نگه می داشت. هردو والدین حضرت محمد ﷺ به سبب تب مهلک در جوانی، زندگی خود را از دست دادند و او قبل از سن ۷ یا ۸ سالگی یتیم شد، بناءً قابل شگفتی نیست که مادر بادیه نشینش - بی بی حلیمه - برایش خیلی با ارزش بود.

در باطن این امر؛ انگیزه عمیقی نیز نهفته است، که بر مبنای چه دلیل و منطقی، خانواده های اشراف زاده قریش؛ نوزاد های خویش را به خیمه های اعراب بادیه نشین میفرستادند تا در آنجا توسط مادر رضاعی پرورش یابند. تمام اعراب میدانند که در اصل آنها کوچی های صحرا نشین، خیمه نشین، چوپان های شتر، گوسفند و بز هستند که در صحرای بزرگ عرب به صورت کوچی زندگی میکنند. ارزش های مادی و معنوی، فرهنگ و زبان آنها همه محصول و زاده زندگی بومی و آزادی تمام درخیمه های سیاه و نسواری اجداد شان میباشد.

رسوم عرب ها تقاضا میکرد هر آنکه بخواهد رهبر عرب ها شود، باید با شیر عرب های بادیه نشین پرورش یافته و خون عرب های بادیه نشین را در رگ های خود داشته باشد و این مشترکاتی است که همه اعراب باهم دارند.

عربهای بادیه نشین در زمان حضرت محمد ﷺ هنوز هم اکثریت نفوس اعراب را تشکیل میدادند و حد اقل میان خود اعراب؛ این تفکر وجود داشت که اعراب بادیه نشین از جمله همه آنها اصیلتر و اشراف زاده هستند. هرگاه یک شهر نشین مکه، حین ملاقات با یکی از بزرگان بادیه نشین به گونه یی سخن میزد که آنها را حقیر جلوه دهد، با عکس العمل تند و تحقیر کننده جانب مقابل نیز مواجه میشد. چون بادیه نشینان، خود را از قبایل بزرگ کهن و بهترین قبایل در روی زمین محسوب میکردند و اگر از قبایلی چون قریش، خود را برتری نمیدادند؛ کمتر نیز نمی شمردند، به نظر آنان قریشی ها کسانی بودند که زندگی در صحرا را برای خانه های ساخته شده از خشت و یا سنگ در شهر ها و محلات کوچک ترک نموده بودند.

هر دو خلیفه نخست اسلام هر یک حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه که یکی پی دیگر بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله به کرسی خلافت نشستند؛ از تجارب همسان با حضرت محمد صلی الله علیه و آله گذشته و توسط والدین رضاعی در خیمه اعراب بادیه نشین پرورش دیده اند. باری حضرت عمر رضی الله عنه در صحرای شرقی شهر مکه به اسم دجنن اسپ سواری میکرد؛ منظره مشابه یادگاری از روز های گذشته را که بین اعراب بادیه نشین سپری نموده بود به یاد آورد. حضرت عمر رضی الله عنه به دوستان خود چنین فرمودند:

یک زمان بود که با یک پیراهن ساخته شده از پشم گوسفند در بادیه ها چون رمه شتر میگذشتم و هرگاه از خستگی مینشستم، پدم مرالت و کوب میکرد و امروز من در زمانه یی زندگی میکنم، که هیچ کس به جز خدای بزرگ را بالاتر از خود نمی شمارم.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حیث کامل ترین فرد عرب نزد مسلمانان؛ در جاویدانه شدن این رسم که اشراف زاده ها نوزاد پسر خود را برای پرورش به والدین رضاعی بادیه نشین بسپارند، نقش عمده یی داشت. به گونه نمونه؛ در قرن نهم هنوز هم این رسم بین اشراف، یعنی خانواده های مکی؛ مانند هاشمی ها که مدعی هستند نسب شان به صورت مستقیم به حضرت محمد صلی الله علیه و آله میرسد مروج بود و حتی این رسم را خانواده های دیگر ممتاز و حاکم عرب نیز تعقیب میکردند. به طور مثال امیر فعلی قطر؛ مانند پیامبر صلی الله علیه و آله مادر رضاعی بادیه نشین داشت. چیزی را که نوزاد و امیر آینده از نوشیدن شیر مادر رضاعی بادیه نشین به دست می آورد، آگاهی یی بود در مورد روش و اخلاق زندگی بادیه نشین؛ یعنی خانواده های حاکم با صلح حکومت نموده و در نبرد حکم فرمایی می نمایند.

در زبان عربی این روش ها یعنی عرف (درست تعقیب نمودن رسوم یا قواعد اخلاقی) سنه یا سنت نیز نامیده می شود.



بعد از بازگشت به مکه و وفات مادر اصلی حضرت محمد ﷺ (حضرت بی بی آمنه)، آنحضرت ﷺ مدت دو یا سه سال نخست به منزل پدرکلاش عبدالمطلب آورده شد، پس از آنکه ایشان؛ کسی که مورد پسند آنحضرت ﷺ بوده و حرمتش میگذاشت، نیز وفات نمود آن حضرت ﷺ به سرپرست فرد دیگری که یکی از کاکاهایش (ابوطالب) بود، سپرده شد.

بنابر بعضی روایت ها، هرگاه مادر رضاعی بادیه نشین حضرت محمد ﷺ (بی بی حلیمه)؛ به شهر مکه سفر مینمود؛ با آن حضرت ﷺ ملاقات میکرد و هنگامیکه حضرت محمد ﷺ بی بی حلیمه را در حال آمدن به سوی منزلش میدید، شتابان پیش رویش آمده تا ایشان را ملاقات نماید و نیز با کلمات "مادر! مادر!" ایشان را با گرمی بدرقه مینمود و از دستش گرفته به خانه رهنمایی اش میکرد و چادر عریض خود را که "ابیه" نامیده میشد به زمین هموار نموده از ایشان میخواست با آن حضرت ﷺ یکجا بنشیند، که این شیوه پذیرایی؛ از روش های مردمان بادیه نشین، جهت تعظیم و حرمت به مهمانان خاص شمرده میشد. بعد ها به منظور حرمت گذاری بیشتر به مادر رضاعیش در ایام خشکسالی، حضرت محمد ﷺ همسر ثروتمندش را حتی تشویق به ادای تحایف (یک شتر و چهل بز) به بی بی حلیمه نیز نموده است.

که بدینسان، بعد از پنجاه سال خانواده دوم حضرت محمد ﷺ در قبیله بنی سعد توانست باردیگر از محبتش به آن حضرت ﷺ سود ببرند، چون که روابط برادر شیری بین قبایل اعراب بادیه نشین، یک پیوند روحانی و مقدس شمرده میشد و همانند برادر خونی و نسبی محکم بود.



سود بردن خانواده دوم آن حضرت ﷺ چنین اتفاق می افتد. در فبروری سال ۶۵۰ یعنی، بیشتر از پنجاه سال پس از زنده گی دوران کودکی آن حضرت ﷺ، درخیمه های بنی سعد، تقریباً ۴،۰۰۰ چهار هزار افراد قبیله بنی حوازن، در مقابل لشکر مسلمانان که تقریباً سه برابر کوچکتر از لشکر مسلمانان بودند، کمین گرفتند و لشکر مسلمانان از روی بی احتیاطی و بدون فرستادن خبررسان، با پیشروی در باریکه پایینی وادی حنین با مشکل بزرگی مواجه شد. وادی حنین که موقعیت نهایت مناسب و طبیعی برای گرفتن کمین بود، جنگاوران قبیله بنی حوازن با سر کشیدن نعره های جنگی، به صورت ناگهانی از دو جانب این وادی، بر جان مسلمانان ریختند.

بادیه نشینان سوار بر شتر و اسب، با تکان دادن نیزه و شمشیر خود باعث ایجاد اضطراب و دلهره در صفوف لشکر مسلمانان گردیدند. نخستین سپهدار صف مسلمانان، پس از شکستن صف، به جانب دره در حرکت شد، که باعث شد لشکر مسلمانان را به دو حصه تقسیم نماید، این حالت سبب ایجاد درهمی و برهمی میان صفوف مسلمانان گردید.

در چنین شرایط، بدترین چیزی که میتواند توسط قوای پیاده انجام شود، پشت گشتاندن به سوی نیزه های مردان جنگی سواره است، و این دقیق چیزی است که لشکر پیاده مسلمانان آن را انجام میداد.

در رابطه به غزوه حنین قرآن عظیم الشان در یکی از آیات چنین بیان میدارد:

ترجمه: و زمین با همه فراخی بر شما تنگ آمد پس پشت کرده گریختید.

سوره توبه (۹) آیه ۲۵

حضرت محمد ﷺ در غزوه حنین ۶۰ سال عمر داشت و شاهد آن سراسیمگی بود، که قرآن آن صحنه را به " پس پشت کرده گریختید " شرح مینماید. پیامبر ﷺ در حالیکه لباس زره زنجیری به تن داشت و توسط محافظینش احاطه شده بود، از شتر سفیدش پایین شده و بالاتر از آن صداها بر لشکر مسلمانان ندا زد " ای سربازان کجا میروید؟ من پیامبر خدا ﷺ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم ".

در نتیجه ندای رهبر مسلمانان، تعدادی از سربازان مسلمان تشویق گردیده تا برگردند و در جنگ شدید دست به دست با بنی حوازن در گیر شوند، و چنین نیز واقع گردید.

پیامبر ﷺ با صدای بلند فریاد زد " آتش جنگ شعله و تر میگردد ". آن حضرت ﷺ مشتاقانه تمایل به پیشروی و تماشا کردن مد و جذر جنگ به نفع مسلمانان بود.

یکی از ویژه گی های قبایل اعراب بادیه نشین در هنگام جنگ این بود که هرگاه قوه جنگی شان در حمله نخست که با شدت تام آن را انجام میدادند، لشکر دشمن را شکست نמידاد؛ آنها ندرتاً به جنگ ادامه میدادند، چون هدف اصلی شان از جنگ کشتن نه، بلکه فقط جمع آوری غنیمت و یا کسب عزت و احترام بود. بناءً لشکر بنی حوازن در اندک مدتی درهم شکست و در پی نجات و زنده ماندن تلاش می ورزیدند.

در میان آنانیکه در خیمه بنی سعد نزدیک به محل نبرد اسیر شده بودند، خانمی پیر بادیه نشین بود که به صدای بلند ندا میزد و ادعا مینمود که من خواهر پیامبر ﷺ هستم. در ابتدا عساکر مسلمانان فقط بر او میخندیدند، اما پافشاری آن خانم در نهایت غالب شد، یعنی دو مرد نگهبان آن را بدرقه کرده و به خیمه یی که از تارهای چرمی سرخ ساخته شده بود، و مختص حضرت محمد ﷺ شده بود، بردند. آن حضرت ﷺ از خیمه خود بیرون آمده که با آن خانم ملاقات نماید. آن پیره زن به جانب حضرت محمد ﷺ پیش رفت و به بسیار سادگی گفت. " ای محمد ﷺ! من خواهرت هستم ".

توجه داشته باشیم که آن خانم، حضرت محمد ﷺ را به اسم خانگی اش مورد خطاب قرار داد و توسط آن معنای چیزی را ارائه کرد که شما میتوانید آن را در پوش این کتاب ( شکل دنداندار رنگه ) دریابید، به صورت مشخص،

آن خانم آمیزش خاصی از احترام مهرآمیز و آشنایی ساده را، به حضرت محمد ﷺ رسانیده، بلی همین است جذابیت اجتماع بادیه نشینان.

چون حضرت محمد ﷺ آن خانم را توسط چهره اش شناخته نتوانست، بناءً پرسید " آیا شما کدام ثبوتی از ادعای خود دارید؟"

پیره زن با بلند زدن آستین پیراهن و آشکار نمودن نشان دندان گرفتگی به رنگ سفید روی پوست رنگ نضواری اش؛ به جواب دادن آغاز نموده گفت: «این نشان دندان گرفتگی شماست. آیا به خاطر دارید؟ روزیکه در وادی سرحان شما را در آغوشم برای یکجا شدن با چوپانان انتقال میدادم، شما دست مرا دندان گرفتید؟».

این اسیربادیه نشین درحقیقت جدامه بود، خواهر رضاعی حضرت محمد ﷺ. حضرت محمد ﷺ از دیدن جدامه باردیگر خیلی خوشحال گردیده و با گرمی نهایت زیاد از ایشان استقبال نمود. آن حضرت ﷺ ردای خویش را با نهایت احترام هموار نموده و با او یکجا روی آن نشستند. حضرت محمد ﷺ با دیدن خواهر رضاعیش، میخواست در مورد تمام چیزهاییکه به اعضای فامیل رضاعیش رخ داده بفهمد.

فردای آنروز، جدامه دوباره به خیمه صحرايي اش همراه با تحایفی که حضرت محمد ﷺ به او و خانواده اش هدیه کرده بود، فرستاده شد.



هنگامیکه افراد بنی سعد، حکایت جدامه را شنیدند، رئیس طایفه بنی سعد که از جمله افراد قبیله بنی حوازن بود، با سایر اعضای شان، متوجه فرصت موجود گردیدند. آنها به حضرت محمد ﷺ نزدیک شده و گفتند: "ای پیامبر خدا ﷺ، خانم هاییکه در طفولیت شما را شیر داده و از شما مواضبط کرده اند از قبیله ما هستند.

بر ما مردمان بیچاره یی که این همه بدبختی را متحمل شدیم، رحم کن."

حضرت محمد ﷺ پرسید، "کدام یک از این دو، (فرزندان و خانم های شما و یا گله و رمه های شما)، برای شما دوستداشتنی تر است؟"

طبق سنت بادیه نشینان، بعد از جنگهایی که کودکان و زنان اسیر میشدند، هرگز کشته نشده و هیچگونه زیانی به ایشان رسانیده نمی شد. تنها خطر فروش آنها به عنوان وجود داشت، زیرا آنها بخشی از مال غنیمت، پس از پیروزی مسلمانان به شمار می رفت. این سنت نیز تا صدور حکم تقنینی منع فروش اعراب به غلامی، در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه پا برجا بود.

با شنیدن این همه، حضرت محمد ﷺ با آنکه در چنین موارد دقت زیادی به خرج میداد، اما بدون هیچ تردیدی مکلف به قبول کردن درخواست رؤسای بنی سعد بود. همزمان با آن، جنگجویان مسلمان (مجاهدین) توقع اخذ غنایم جنگی آن پیروزی را، که شامل مردان، زنان و اطفال بیچاره بنی سعد نیز میشد؛ داشتند. حضرت محمد ﷺ این بن بست را با فراست قابل توجه سیاسی شکست.

آن حضرت ﷺ به رؤسای بنی سعد فرمودند، تا منتظر اجتماع رهبران لشکر مسلمانان در هنگام نماز ظهر باشند. رؤسای قبیله بنی سعد، در مقابل اجتماع مسلمانان با صدای بلند به عذر خواهی پرداختند و چنین می گفتند «ما شفاعت و میانجیگری پیامبر خدا ﷺ را میان خویشان و مسلمانان میخواهیم و نیز شفاعت و میانجیگری مسلمانان را میان ما و پیامبر خدا میخواهیم تا کودکان و زنان ما را رها سازند!» این چیزی بود که حضرت محمد ﷺ به صورت غیر مستقیم به آنها فهمانده بود و با گفتن آن، در حقیقت چیزی را که آن حضرت ﷺ در ذهن خود برای حل این معضل میپروراند، حرف به حرف جامه عمل میپوشید.

عساکر مدینه (مجاهدین) به طیب خاطر، سهم خود را (در میان محبوسین) به پیامبر ﷺ واگذار کردند و گفتند، هرگونه که آن حضرت ﷺ بخواهد در مورد آن میتواند تصمیم بگیرد؛ اما دو گروه از قبایل بادیه نشین هریک فزاره و بنی تمیم واگذاری سهم خود را به پیامبر ﷺ به طور مطلق رد کردند. به همین گونه رئیس قبیله سوم یعنی بنی سلیم نیز با آن دو قبیله موافق بود. یکی از اعضای قبیله بنی سلیم برای تصدیق کردن و اظهار حمایت از گفته های رئیس قبیله خود گفت: «نخیر ما چنین نمی کنیم، ملکیت های ما به پیامبر ﷺ چه ارتباط دارد؟»

در آن گردهمایی بزرگ، بحث آزاد و مساوی بین اعراب، برای ساعتی و یا بیشتر از آن به صورت داغ جریان داشت. به خاطر باید داشت که مشکل این وضعیت را نباید کم شمرد.

همانگونه که اعراب بادیه نشین ضرب المثل مشهوری دارند: «باز برای شکار که چشم اش را به او دوخته است از نهایت هیجان میمیرد» به همینگونه مال غنیمت مجاهدین؛ همان شکار اعراب بادیه نشین بود و آنها چون باز برای مال غنیمت در هیجان بودند.

حضرت محمد ﷺ به بسیار شکیبایی، منتظر یک موقع درست بود و هنگامیکه آن موقع فرا رسید آن حضرت ﷺ برای انجام معامله و توافق مناسب آماده بود.

و چنین فرمودند: «هر آنکسی که بر حق خود در رابطه به اسیران اصرار میورزد، اگر آن اسیران را همین حالا رها سازد، در غنیمت غزوه یی که در آینده خواهیم داشت، در بدل آن، برای هریک شان شش شتر خواهیم داد».



حضرت محمد ﷺ با این فرموده اش، در حقیقت هیچگونه حکمی در رابطه صادر نکرد، بلکه او به مردان بنی سعد فهماند، برای اینکه رهبران مسلمانان را درست مشورت داده باشید، با استفاده از دانایی آزموده و تجربه من؛ از گردهمایی مسلمانان باید به همینگونه درخواست کنید.

آن حضرت ﷺ، داوری خویش را در وقت مناسب، با به کار بردن نفوذ خود ابراز کرد. چون آن حضرت ﷺ اعراب بادیه نشین را خوب می شناخت و میدانست که داشتن شش شتر نسبت به تحمل کردن یک خانم دیگر برای آنها، بیشتر قابل پذیرش خواهد بود. این را هم به خاطر داشته باشید، که آن حضرت ﷺ به رهبران بنی سعد پیشنهاد کرده بود؛ که به مسلمانان درخواست کنند تا آن حضرت ﷺ بین شان وساطت نماید.

به عبارت دیگر، با نمایش و همایش بزرگ مسلمانان؛ به آنان این فرصت را مساعد میسازد تا در بین مردم عزت و احترام حاصل نمایند. حضرت محمد ﷺ بادیه نشینان اعراب را خوب می شناخت. ایشان به گفته شکسپیر: «سطح آگاهی حضرت محمد ﷺ در مورد آنان (اعراب) تا حدی مشخص بود، که گمان میبردی به آن نحو و کیفیت زاده شده باشد.»

شخص<sup>۱</sup> دیگری که بعد از غزوه حنین تحفه حضرت محمد ﷺ را دریافت کرد؛ رهبر جوان بادیه نشین -مالک ابن عوف بود-، مالک ابن عوف کسی بود که به نهایت خشم؛ بزرگان و رهبران بنی حوازن را بعد از فتح مکه، بر جنگیدن در مقابل مسلمانان، تشویق کرده بود. مالک ابن عوف اتفاقاً دُرید ابن السما مشاور و سابقه دار ترین رهبر قبیله را نیز بر جنگیدن علیه مسلمانان، تشویق کرد.

دُرید رهبر جنگی اسبق بادیه نشینان بود، پوست پاهای پیرش از اینکه در جوانی بدون زین بی نهایت اسپ سواری و تاخت و تاز جنگی کرده بود، چون کاغذ نازک به نظر میرسید. او اگرچه در پیروی رنجور به نظر میرسید، اما با شجاعت و بزرگی بی که داشت، خود را در ایام جوانی، به مقام رهبری قبیله بزرگ بادیه نشینان رسانیده بود.

دُرید فکر میکرد که مالک بن عوف یک تعداد جوانان عجول و خونگرم را برای جنگیدن با مسلمانان تشویق نموده است و این را یک عمل ناجوانمردانه تلقی میکرد؛ بناءً با اقدام مالک بن عوف علیه مسلمانان مخالفت کرد و خود بر تخت شتر نشسته برای حمایت از مسلمانان در آن جنگ روان شد. در مسیر راه بنی حوازن، یکی از مردان جنگی قبیله بادیه نشین بنی سلیم - قبیله بی که به طرفداری مسلمانان ایستاده بودند-، به تخت شتر دُرید حمله کرده از لجام شترش گرفته متوقف ساخت و با نیزه اش به بسیار وجه خشن به او حمله ور گردید.

<sup>1</sup>. نویسنده کتاب خواسته تا بصیرت سیاسی و دانایی آن حضرت ﷺ را با اشخاص و به ویژه، مسلمانان دیگر مقایسه کند. بناءً در اخیر این فصل از این دو شخص (مالک بن عوف و درید) یاد کرده است، یعنی حضرت محمد ﷺ با فراست و بینش سیاسی بی که داشت، با وجود همه دشمنی بی که مالک بن عوف، با مسلمانان داشت؛ برایش تحفه داد؛ اما بالعکس مسلمانان عادی دیگر، درید را به قتل رسانیدند. اگر چه وی شخص با تجربه، کهن سال، رهبر لشکر و حامی مسلمانان، در جنگ بعد از فتح مکه نیز بود و حتی مادر و مادرکلان آن مسلمان عادی را (در جنگی که به تشویق مالک بن عوف به وقوع پیوسته بود)، حفظ نموده بود.

چون بادیه نشینان خود و بیگانه را به بسیار بیرحمی و ظلم میکشستند، دُرَید در حالیکه بی حرکت و خونسرد عمل میکرد گفت: «مادرت ترا چه زشت پرورش نموده است؟» او در حقیقت در مورد کشتن خود به آن مرد مشوره داده گفت که چگونه او را به قتل برساند؟ آنجا، در عقب تخت شترم شمشیر من قرار دارد، شمشیر مرا گرفته و فقط با وارد کردن ضربه بین ستون فقرات و سرم مرا بکش. چون این جایی است که با ضربه زدن در اینجا من در دوران خود دشمنانم را به قتل میرساندم. بعد به نزد مادرت برو و برایش بگو که من دُرَید را به قتل رسانیدم. چون به کرات من زندگی زنان قبیله شما را نجات داده ام. « حقیقت نیز همین بود، دُرَید کسی بود که مادر و هردو مادر کلان آن مرد جوان را در گذشته نجات داده بود؛ اما در آن روز (غزوه حنین) همه آن فداکاری ها، باعث بخشش او نگردید.

## نقاط کلیدی

- ❖ یک رهبر باید نمونه و الگوی قابلیت های متوقع، مورد نیاز و قابل تحسین در گروه های کاری مربوطه بوده و آن را در اعمال خود مجسم بسازد. به گونه مثال: کسی که رهبری سربازان را به دوش دارد، باید از خود شجاعت و دلیری نشان دهد. چیزیکه شکسپیر آن را: تقوا، فضیلت و عفت سرباز» مینامد.
- ❖ شجاعت؛ قابلیت و صفتی است، که توسط حضرت محمد ﷺ درغزوه حنین عملاً متبارز گردید. و آن چیزی است که انسان را توانایی می بخشد، تا در مواقعی که زیر فشار قرار داشته و خطر تهدیش می کند، بدون آن که از ترس روحیه خود را از دست بدهد، شجاعانه عمل کرده مصیبت را نیز متحمل شود.
- ❖ همه اعضای گروه های کاری، سازمانها و یا اجتماعات؛ در تمام زمان ها و طول تاریخ بشر، دارای یک وجه مشترک می باشند: همه آنها انسان هستند؛ با طبیعت انسانی مشترک، ثابت و جاودانی.
- ❖ پس رهبر جهانی؛ شخصی است که قابلیت ها و صفات متمایز انسانی؛ چون: نیکوکاری، مهربانی، انسانیت و دلسوزی را عملاً در خود نمایان سازد. آیا شما کدام یک از این قابلیت ها و صفات را در حضرت محمد ﷺ دیدید؟
- ❖ علاوه از اینها؛ قابلیت و صفت کلی موجود در یک رهبر جهانی عبارت از (Humility) یا فروتنی، افتادگی، خشوع و خضوع است. کلمه انگلیسی Humility از ریشه لاتینی Humus به معنای زمین و خاک گرفته شده و منسوب و وابسته به Homo یعنی انسان میباشد. هنگامیکه حضرت محمد ﷺ چادر خود را هموار میکند، خود را پایین کرده و در زمین همسطح مردم مینشیند، این خود یک عمل فروتنی، افتادگی، خشوع و خضوع، در مقایسه به یک پادشاه است، که بالاتر از اتباع خود بر تخت شاهی نشسته و مردم در مقابلش سر فرمانبرداری خم میکنند.

این اعضای قبیله است که به رئیس قبیله میگویند، چگونه وظیفه اش را انجام دهد.

ضرب المثل اعراب

## حضرت محمد ﷺ به حیث

### چوپان

هیچ پیامبر نگذشته است که به حیث چوپان کار نکرده باشد.

این جمله بی است که حضرت محمد ﷺ بارها فرموده است.

یکی از اصحاب آن حضرت ﷺ پرسید: «آیا شما نیز به حیث چوپان اشتغال داشتید؟»

حضرت محمد ﷺ در جواب فرمودند: «بلی، در هنگام نوجوانی ام گوسفند میچراندم»

ما دقیق نمیدانیم که آن حضرت ﷺ چه زمانی، برای چه مدت و برای چه کسی به حیث چوپان خدمت نموده اند، اما از بررسی زنده گی گذشته حضرت محمد ﷺ چنان به نظر می رسد، که آن حضرت ﷺ واضحاً نظر به تقدیر و مقررات خداوندی، این دوران را سپری نموده است؛ چون تقریباً این یک شرط ضروری برای نامیدن آن حضرت ﷺ به حیث پیامبر بود، بناءً سپری نمودن این دوران توسط حضرت محمد ﷺ حتمی است. بلی دقیقاً این واقعه، سال ها قبل از آنکه آن حضرت ﷺ در مورد سرنوشتش به عنوان پیامبر بدانند؛ رخ داده است.

در این فصل از شما خواهیم خواست تا به آن درس های معقول رهبری توجه نمایید، که امکان دارد، حضرت محمد ﷺ به حیث یک جوان هوشمند و ملاحظه کننده؛ از روز ها و شب های دراز چرانیدن رمه های گوسفند و بز، در وادی هایی که در کوه ها و دره های اطراف مکه، پیچ خورده است؛ اخذ و آموخته باشد.

چیزیکه مرا به شگفتی وا می دارد، دانستن این امر است که چه وقت آن حضرت ﷺ نخستین بار، رفتن به آن غار را آغاز کرد. غاریکه بعد ها در سال های تقریباً ۶۱۰م. آن حضرت ﷺ برای تنها بودن با خدای خود، هفته ها را در آنجا سپری می نمود.



حضرت داوود علیه السلام در سن سی سالگی بر بنی اسرائیل حکمرانی را آغاز و برای مدت چهل سال حکمرانی کرد. در قرآن عظیم الشان حضرت داوود علیه السلام را از جمله پیغمبران محسوب میکند و زبور را کتاب فرستاده شده به آن حضرت میداند. زبور<sup>۱</sup> (فصل ۷۸: پاراگراف ۷۲-۷۰) در مورد شغل حضرت داوود علیه السلام چنین مینویسند:

او(خداوند جل جلاله) داوود علیه السلام را خدمتگار خود برگزید  
و او(داوود علیه السلام) را در حالی برگزید که در طویله شغل داشت؛  
از رهنمایی کردن میش های جوان آغاز کرده  
خداوند او را به چوپانی اولاده یعقوب، اسرائیل و وارثین اش گماشت  
با قلب نیکو کارش او(داوود علیه السلام) آنها را به خود گرایید  
و با دستهای ماهرش آنها را رهنمایی کرد.

از این گذر(از چوپانی الی رهبری)، واضح میگردد که نیرومند ترین استخاره کهن برای یک رهبر، همان اشتغال داشتن به حیث چوپان و یا چوپانی کردن است.

نویسندگان کلاسیک چون زنون<sup>۲</sup> (Xenophon) و هومر<sup>۳</sup> (Homer) نیز همین مثال و تصویر یکسان را ارائه کرده اند.

با در نظر داشت معرفت فعلی ما در مورد رهبری (Leadership)، این غنی ترین مثال و تصویر منفرد به فرد رهبری (Leadership) است.

میدانیم که یک شخص در نقش رهبری؛ دارای سه وظیفه اساسی و مرتبط به هم میباشد: انجام وظایف سپرده شده، حفظ وحدت میان اعضا ( فکر باهمی همه اعضای گروه) و پرداختن به نیازمندی های انفرادی. این را نیز میدانیم که رهبری اساساً واژه بی است، که بیان کننده امور یک سفر (Journey) میباشد. یکجایی این دو بینش باهم، ما را در تفهیم اینکه چرا استعاره چوپان در رساندن معنای ضمنی رهبری، بسیار مثمر است، کمک میکند. چوپانی یک نمونه ساده و کارآ، برای رهبر آینده است هرچند آموزه های آن به جای آنکه آشکار و ملموس باشد؛ مبهم، ضمنی و غیرملموس است.

چوپان گله حیوانات را از جلو هدایت مینماید، و برای جستجوی علوفه هایی که در بیابان میرویند، بعضاً فاصله ۲۰ میل در روز را طی مینماید. اگرچه از "چراگاه های موجود در صحرا"(زبور فصل ۶۵ پاراگراف ۲۱ و یکی از کتاب

۱. قابل ذکر است نظر به متن انگلیسی این کتاب و عقاید عیسویت، نویسنده زبور داوود علیه السلام دانسته شده و آن را یکی از کتاب های انجیل و مقدس عیسویت میدانند، که دارای ۱۵۰ آهنگ روحانی و دعا میباشد.

۲. زنون تاریخ نویس و مقاله نویس یونانی است (۴۳۴-۳۵۵ ق.م)

۳. هومر شاعر حماسه نویس و نویسنده نیمه افسانه بی یونانی است (۹۰۰ ق.م)

های عیسویت به اسم جان John فصل ۲ پاراگراف ۲۲) در بهار، استقبال خوبی صورت میگیرد، اما گرمی تابستان؛ صحرایی را که با علوفه و گل های تازه، سرسبز گردیده میسوزاند. بره ها به صورت طبیعی مادران خود را تعقیب میکنند، حال آنکه آن گوسفند صحرایی جوان که در گله زندگی میکند، قوچ یا گوسفند نر حاکم بر خود را تعقیب میکند.

پاهای گوسفندان دارای برجستگی سم میباشد که بوی مخصوص اقتفا، از آن بر می آید که حیوانات برای نشانی کردن مسیر خود، از آن استفاده میکنند. حدود ۶۰۰۰ هزار سال ق.م؛ مردمان اولیه حوزة مدیترانه این پدیده را دریافتند که گوسفند رام شده را میتوان اهلی نموده و وادار به تعقیب کردن رهبر انسانی، به جای گله خود نماییم. چوپان ها در کشورهای کوهی و صحرایی، سگ ها را نه به هدف گرد آوری گله ها و یا چراندن آنها، بلکه برای محافظت رمة های بز و گوسفند نگهداری میکردند.

به حیث یک قاعده، چوپانها همیشه در مسیر راه پیش روی گله ها راه میروند؛ یعنی به ندرت در عقب رمة ها دیده میشوند؛ اما به صورت اخص، در آخر روز، یعنی هنگامیکه دوباره به طویله برمیگردند، در عقب گله هایشان موقعیت می گیرند؛ تا آنهایی را که از گله دور مانده اند، دوباره یکجا کرده و از گرگ های مخفی، نگهدارد. به همینگونه چوپانها اغلباً به یک سمت گله، یعنی تقریباً وسط خط از هم متفرق شده راه میروند. کلان چوپانها در هنگامیکه گله ها بزرگ باشد در پیشروی آنها حرکت میکند و چوپان خورد یا کمکی، بره هایی را که پس میمانند پیشرو می آورد. اساسی ترین چیز برای محافظت گله ها، همانا نزدیک و یکجا نگهداشتن آنها با همدیگر است. هیچ چوپانی به آن اندازه از رمة ها پیش نمی رود، که چشمش رمة را دیده نتواند و یا از صدا رس گوسفندان خارج شود. شعور یا درک حیوانات شکارچی؛ مانند: گرگ ها و کفتارها این است که نخست آنان را پراکنده ساخته سپس شکار ویژه خود را شکار مینماید.

بناءً یکپارچگی و به همپیوستگی گله ها، به چوپانها اهمیت داشت. هرگاه چوپان گوسفند و یا بزى را ببیند که آواره شده و از رمة ها دور حرکت میکند، در ابتدا به آن گوسفند و یا بز صدا میزند، در صورتیکه باز هم به رمة ها باز نگشت و از آنها دور در حرکت بود، توسط فلخمان، سنگی به پیشروی او پرتاب میکند تا به رمة ها باز گردد. هنگامیکه یک گوسفند (فصل ۱۸ پاراگراف شماره ۱۲ انجیل متی Matthew) "در تپه ها" گم و یا غایب شود، چوپان باید تصمیم بگیرد که برای بازیابی آن، رمة را ترک کند یا خیر؟ هرگاه چند چوپان مسؤولیت رمة را داشته باشد، با آنکه نبود یک چوپان، نیروی دسته جمعی چوپان ها را تا اندازه یی تضعیف میکند، به یکی از آنها آسانتر خواهد بود تا به دریافت آن گوسفند پردازد، چون در زمانه های کهن عربستان، مهاجمین مسلح، تهدید اصلی رمة ها، به تناسب پلنگ، شیر، خرس، شغال، کفتار و گرگ بودند.

بناءً چوپان است که یکپارچگی و وحدت را مجسم ساخته باعث وحدت میان رمة ها میگردد. ازین جاست که این ضرب المثل توسط حضرت عیسی علیه السلام نقل گردیده: «هرگاه چوپان را از راه دور کنید، رمة خود به خود پراکنده و متفرق میگردد». برای اینکه رمة ها را در هنگام شب محفوظ و یکجا نگهدارند، یعنی هنگام خطر بزرگ، رمة ها را

به سوراخ های موجود در کوه های آهک هدایت داده یا با استفاده از سنگ های معمولی به آنها طویله میسازند. در صحرا ها؛ آنجایی که سنگ در دسترس نیست، از بته های خار طویله میسازند.

حتی اینکه بعضی اوقات گرگ ها با سگ های رمه جنگیده پس از عبور از بالای موانع، بر رمه ها حمله میکنند؛ اینرو چوپانها بره ها را نزدیک خیمه خود نگهداری میکنند. در یکی از انجیل ها که آن را به نام انجیل جدید امریکایی یا (Song of Solomon) نیز مینامند، چنین آمده است (فصل ۱ پاراگراف ۸) " ای زیباترین زنها" مسیر گله گوسفندان را تعقیب کن، و طفل خود را در کنار خیمه چوپان نگهداری کن."

در سرزمین اعراب ترکیب رمه ها را از گوسفند و بز میسازند، که نسبت به رمه یی که تنها از گوسفند ساخته شده باشد، بیشتر سرکش میباشد. چون بزها معمولاً سیاه رنگ میباشند، و گوسفندان برخلاف آن؛ دارای رنگ سفید میباشند، بناءً به آسانی میتواند از دور تمییز شوند. بزها به صورت اخص مایل و مشتاق جویدن برگ های جوان هستند، و در کنار آن از خار نیز تغذیه میکنند، درحالیکه گوسفندان علوفه و سبزه تازه و کوتاه را ترجیح میدهند. رمه مرکب از گوسفند و بزها همزیستی خوب ندارد، چوپان بایست زحمت بکشد، تا آنها را باهم یکجا به صورت موزون نگهدارد. همین خاصیت و ویژه گی، سبب گردیده که اغلباً گوسفندان و بزها را در طویله جدا از هم نگهدارند. همین تمایلات شبیه و اختلافات و افتراقات درونی را در تمام گروه ها و نهاد های انسانی دیده می توانیم.

مسافرت دایمی چوپانها و رمه های شان، سبب ایجاد خطر و سختی به هر دو جانب گردیده، و این خطرات را چوپان ها با گوسفندان شان به صورت مشترک متحمل میگردند. چوپانها جز یک پشتاره و یا کیسه کوچک با یک عصا و فلخمان چیز دیگری را با خود انتقال نمیدهند. آفتاب سوزان تابستان چوپانها و رمه های شان را از گرمی بی حد سوزانده و برف و بادهای سرد زمستان، آنها را به لرزه در می آورد. چوپانها و گوسفندان همزمان، تهدید حمله حیوانات وحشی و انسانهای شریر و کشنده را که در سوراخ کوه ها پنهان میشوند، تحمل می نمایند. باور این مسأله که چوپانها به وظیفه خود عشق میورزند مشکل نیست؛ آنها با وظیفه خود چنان عشق دارند که حتی یکایک گوسفندان خود را میشناسند و آنان را به نام خطاب میکنند. بناءً قابل شگفتی نیست که استعاره چوپان مواظب برای خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ به کار برده شده است. بیست و سومین سرود مذهبی<sup>۱</sup> در مورد یک گوسفنداست که کلیه نیازهایش توسط چوپانش (خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ) برآورده شده است.

مانند همه مقایسه های دیگر، استعاره چوپان برای یک رهبر در نهایت درهم میشکند، چون مبرهن است که انسانها و گوسفندان از این حیث از همدیگر متفاوت هستند، اما بیشترین و عمده ترین وظایف رهبر در این تصویر گنجانیده شده است. یک چوپان به سه گونه نیاز مبهم و ضمنی شامل در گله پاسخگوست: چون رمه ها نیاز به غذا دارند، بناءً آنها را به سوی منزل مقصود رهبری و رهنمایی میکند؛ آنها را باهم یکجا در یکپارچگی موزون و به هم

<sup>۱</sup>. در زبور

پیوسته نگاه میدارد؛ و در نهایت، به نیازمندی های انفرادی آنها رسیدگی میکند. چوپان هر گوسفند و بز را به نامش میشناسد. و خود را مطمئن میسازد که هریک آنها غذا و آب کافی دریافت نموده اند. و زخم های هر گوسفند را با روغن التیام می بخشد؛ و از گوسفند مریض تا زمانیکه صحتیاب نشده، پرستاری میکند.

چوپانیکه رمه گوسفند را در وقت صبح از طویله شان بیرون برده و دوباره همه شان را به طویله شان به صورت محفوظ و درست رهبری کرده و برگردانیده است؛ هنگام غروب به شادی خود دست می یابد. این یکی از جوانب موضوع آنست که رهبر، مردم را به منظور سفری بیرون کرده و رهنمایی نماید، ازجانب دیگر این موضوع حایز اهمیت است که همه آنها را به گونه محفوظ دوباره به منزل شان برگرداند.

این مقایسه به همه گونه های رهبری؛ به صورت درست صدق میکند؛ به گونه مثال: یک رهبر موفق نظامی آنست که سپاهش را به گونه محفوظ به خانه برگرداند، و هرگاه برگشت دوباره به خانه، با کامیابی و فتح توأمان باشد؛ با استقبال عالی، شادمانی و جشن بدرقه میشود و این تجربه، شیرین ترین تجربه زندگی هر عسکر در هر سنی که باشد، به شمار می رود.

حضرت موسی علیه السلام و حضرت داوود علیه السلام هر دو به حیث چوپان کار کرده اند، دلیل اثبات آن بعضی از قابلیت ها و مهارت هایی است که آنها آموخته اند و آن قابلیت ها قابل انتقال به رهبری افراد و در نهایت به تمام ملت می باشد. حضرت داوود علیه السلام مردم را به واسطه «دست های ماهر» که از جانب خداوند جل جلاله برایش اعطا شده بود، رهنمایی میکرد. باور کردن این سخن مشکل است که در هنگام جوانی حضرت عیسی علیه السلام مسؤولیت نگهداری گوسفندان و بزهای خانواده و همسایگانش رادر تپه های گالیلی Galilee<sup>1</sup> به عهده داشت، چون آموزه های رهبری اش را تصورات چوپانی شکل میدهد.

در قول منسوب به حضرت عیسی علیه السلام (انجیل جان John فصل ۱۰ پاراگراف ۱۴) "I am the good shepherd" کلمه یونانی که برای Good استفاده شده است Kalos است که به معنای ماهر است و در مقابل Agathos که به معنای بااخلاق است، به کار برده شده است. پس معنای "من چوپان ماهر هستم" را از جمله فوق میتوان استنباط کرد. رهبرانی که چوپان خوب باشند به تمام مهارت های رهبری تسلط میداشته باشند؛ آنها وظیفه خود را خوب میدانند. آنها مزدورانی نیستند که در مشاهده نخستین نشانه خطر؛ فرار نمایند. در صورتی که نیاز باشد به گوسفندانی که عهده دار آنها هستند؛ زندگی خود را ایثار میکنند.

تصور رمه یی از گوسفندان بدون یک چوپان، نیرومندترین تصویر و منطق برای نیازمندی یک رهبر در زمانه های قدیم بود. در یکی از نخست ترین لوایح خاکی که از جمله نخستین خطوط دریافت شده به سطح جهان میباشد؛ ضرب المثلی به زبان سومری به خط میخی حکاکی شده است: «عساگر بدون رهبر، مانند گوسفندان بدون چوپان

<sup>1</sup>. یکی از ولایات روم قدیم که امروز در شمال اسرائیل موقعیت دارد.



هستند». چنین به نظر میرسد که خداوند ﷻ از انسان به دلیل درک نیاز به رهبری؛ دعوت میکند تا رهبر یک گروه شود. حضرت موسی علیه السلام به این دعوت پاسخ مثبت داده و رهبر مورد نیاز گردید و در موقع مناسب، یوشع را که مرد نیرومند بود، جانشین خود مقرر کرد. در مورد موسی علیه السلام در زبور چنین آمده است: «او کسی است که از همه پیش بیرون خواهد رفت و از همه پیش داخل خواهد آمد، او آنها را در بیرون رفتن و دوباره باز گشتن رهبری خواهد کرد؛ تا که گروه خداوند ﷻ مانند گوسفند بدون چوپان نباشد» (شماره های ۱۷:۲۷)



یکی از روزها حضرت محمد ﷺ در سایه درختان خرمای شهر مدینه قدم میزد، چند پسری در حالی از پیش روی آن حضرت عبور کردند، که سبدهایی از شیرۀ انگور را با خود حمل میکردند.

حضرت محمد ﷺ به اصحاب خود نگاه کرد و به آنها فرمودند: «سیاه ترین آن ها را به من بدهید، چون آنها شیرینترین شان میباشد، وقتیکه من رمه های مکه را در اجیاد خوراک میدادم؛ همین گونه ها را جمع میکردم» آنها بهترین های آن میوه را به آن حضرت جمع کردند. (این واقعه به آن حضرت ﷺ به گونه یی رخ داد که چیزی در مقابل چشم کسی، به صورت ناگهان مجسم شود و یا از گذشته به خاطرش باز گردد. حضرت محمد ﷺ یکبار دیگر در جایی فرمودند: «یقیناً که هیچ پیامبری نگذشته است که شغل چوپانی پیشه نه نموده باشد».

---

<sup>1</sup>. باید یوشع را با حضرت هارون (ع) مغالطه نکرد بعد از وفات حضرت موسی و حضرت هارون او پیامبر اسرائیل شد.

## نقاط کلیدی:

❖ رهبری از قرار گرفتن در موقف مقدم انجام میشود. هرگاه در مورد انسانها صحبت شود، رهبر انسانها در یک سفر واقعی؛ ممکن شخصی نباشد که همیشه در پیشروی آنها قرارداشته باشد، بلکه مانند چوپانی که گاهی در عقب گله به انجام وظیفه میپردازد، اما از نگاه معنویت، رهبر کسی است که از قرارگرفتن در موقف مقدم، رهبری می نماید.

❖ در رهبری، الگو بودن همه چیز است. طبق ضرب المثل موری<sup>۱</sup>: هرگاه چوپان خراب و فاسد باشد رمه اش نیز همانگونه است.

❖ یک چوپان علاوه بر رهبری کردن رمه خود، برای دریافت چراگاه و آب در صحرا، باید گله رمه را باهم یکجا نگهداری کرده و هر گوسفند و بره را به صورت انفرادی مواظبت نماید. چوپان ها گوسفند خود را به نام میشناسند و همچنان، گوسفندان نیز چوپان را از صدایش میشناسند.

❖ یک چوپان ماهر **Good** (در یونانی **Kalos**، ماهر) میتواند به سه دایره متقابل و تأثیرگذار به نیازمندی های رمه گوسفند رسیدگی نماید، آن سه دایره متقابل نیازمندی ها در همه گروپ های انسانی و در همه مراحل تاریخ موجود میباشد: به سر رسانیدن موفقانه وظایف مشترک، یکجا و باهم نگهداشتن به حیث توحید کاری، رفع نیازمندی های انفرادی همه اشخاص شامل در گروپ، به اساس فضیلت و مزیت که به عنوان یک شخص مجسم یا انسان دارد.

❖ یک چوپان با اخلاق خوب **Good** (در یونانی **Agathos**، اخلاقاً خوب) دلبستگی در آسایش و سعادت مردم خود دارد، نه در برداشتن پوست آنها.

هرگاه رهبران، شایسته احترام باشند، مردم قلباً میخواهند که برای آنها کارکنند. هنگامیکه تقوای شان شایسته قدردانی باشد، اقتدار و قدرتش پابرجا میشود.

هوانانزی (*Huananzi*) فیلسوف چینی، ۴ قرن ق.م

---

<sup>1</sup>. مسلمانان عرب تبار حاکم در اسپانیا بین سالهای (۱۴۹۲-۷۱۱م)

## حضرت محمد ﷺ به حیث

### رهبر کاروان

در هنگامی که سفر میکنید، حتی اگر سه نفر هم باشید، یک شخص را از میان خود به حیث رهبر انتخاب نمایید.

#### الحديث

قریش، یعنی قبیله حضرت محمد ﷺ زمانی بخشی از یک معاهده بزرگتر قبیله ها، در صحرای نجد که به نام بنی کنانه یاد میشد، بود. قبیله قریش از زمانه های بسیار قدیم در مراسم ادای حج که از جمله رسوم شان بود، یکجا با سایر قبیله های بادیه نشین؛ در وادی بایر میان کوه های ناهموار و خشک، جایی که چشمه مقدس زمزم، دارای آب سرد و صاف بود، اشتراک میکردند. در نزدیکی آن، سنگ معتبر غیر معمولی قرار داشت - سنگ آسمانی- سنگی که اجداد بادیه نشینان ممکن در زمان جاهلیت (نعوذ بالله) حتی به صفت خداوند آن را پرستش میکردند. در ایام حضرت محمد ﷺ آنها قبل از قربانی کردن حیوان، این سنگ قابل احترام (حجرالاسود) را لمس کرده و می بوسیدند.

با گذشت زمان در زبان عربی این محل مقدس، به نام **مکه** مسما گردید. یک شکل یا ترکیب این کلمه (Macoraba مکاربا) است که توسط بطلمیوس (۱۶۸-۹۰ م) استفاده شده بود، و همان معنی (مکه) را افاده میکند، چون در چندین زبان سامی دلالت به معبد میکند. هرگاه کلمه معبد را بشنویم در تصور ما یک معبد با ساختمان بزرگ چون معابد در مصر یا روم و یونان ظاهر میشود، اما یک معبد در اوایل دوران سامی فقط به صورت یک محوطه میبود: یک دیوار کم ارتفاع سنگی و یا صخره ها در اطراف محل مقدس که اساساً به هدف محافظت محل مقدس از حیوانات ولگرد بود. سرانجام حجر الاسود به احتمال زیاد بنا بر همین دلیل در کعبه (که در عربی معبد مکعبی است) محفوظ نگهداشته شد.

قصی رئیس قبیله قریش بود. در وقتی که قریشی ها در صحرا زندگی میکردند، قصی با دختر رئیس قبیله بنی خوزن ازدواج کرد، قبیله خوزن آن قبیله یی بود که خود را در مکه، نگهبان کعبه منسوب میکردند. با وفات خسر قصی به کمک خویشاوندان صحرائی اش، یعنی بنی کنانه بر رقبای خوزنش غالب آمده و مسؤولیت مکه را به دست گرفت و در نتیجه خوزن ها بیرون رانده شدند. آنها خیمه های خود را با شترهای خویش بسته نموده و دو باره خیمه های خود را به زندگی بادیه نشین در نجد -از جاییکه آمده بودند- انتقال دادند.

قصی؛ نخستین شخصی بود که مسکن سنگی یا به سخن دیگر؛ احاطه سنگی اطراف کعبه را بنا کرد و اداره مراسم زیارت کردن سالانه را برای منفعت مالی به راه انداخت. قصی جهت حمایت زیارت کنندگان نادار، مالیات را بر قبایل اطراف وضع کرد، که بی تردید در نتیجه آن میان قبایل صحرائشین، - آنانیکه به مهمان نوازی و سخاوت احترام زیاد قایل بودند- قدرت و منزلت زیاد کسب کرد. عبدالمطلب پدر کلان حضرت محمد ﷺ (کسیکه برای مدت دو سال از حضرت محمد ﷺ بعد از وفات پدرش (عبدالله) مواظبت میکرد) کواسه قصی بود.

اینک در زیر، پیام با شکوه قصی را که برای قبایل اطراف مکه، خطاب کرده نقل میکنیم:

«شما همسایه های خداوند هستید، مردمان معبد و حرم مطهر الهی هستید. زیارت کنندگان؛ مهمانان خداوند ﷻ و بازدید کنندگان عبادتگاه خداوند ﷻ هستند، آنها زیادهترین حق بر سخاوت شما را دارند، پس برای آنان در هنگام سفر زیارت شان تا هنگامیکه از منطقه شما بیرون میشوند؛ غذا و آب مهیا سازید.»

قریشی ها هنگام زیارت، سالانه به مسافرتین مذهبی، به اثر وضع قانون و رسم عدم جنگ و تشدد در منطقه اطراف مکه؛ که با کمیت زیادی در آنجا گردهم می آمدند، محافظت و حراست بخشیدند. مکه یکی از شهر های کم تجارت و کم زراعتی در منطقه کوهستانی حجاز در غرب عربستان بود. در مکه، کنار خلیج یمن، در باغ های بزرگ خرما، جمعیت های مردمی ساکن بودند. اکثر این شهرها و بازارها برای مبادله پشم و چرم و زیتون و شراب، که از جمله بهترین نعمات شان بود، استفاده میشد. کشف حدود ۵۰۰ معدن سنگ های قیمتی در حجاز، اهمیت جدیدی را به این شهر افزود. بعضی از این معدن ها، ملکیت قبیله های بادیه نشین چون بنی سلیم بوده که ایشان از آن نفع می بردند. تولید سنگ های قیمتی به خوشبختی و کامیابی بیشتر این شهر، افزود. این کار، حد اقل بعضی از قبیله ها را برای خرید تولیدات اعراب ساکن توانایی بخشید. گروهی از سوداگران برای انتقال محفوظ کاروان ها در بین قبایل، به ایجاد شبکه ها پرداختند و به وارد کردن کالا های تجارتي از سوریه دست یازیدند. با گذشت سالها اعراب ساکن، کسانیکه در شهر های کوچک و قریه ها اشتغال داشتند و در اطراف چاه و یا باغ های خرما (عربستان جوی آب ندارد) بزرگ شدند، از اعراب بادیه نشین متمایز گردیدند. آنها به داشتن بردباری خویش، افتخار میکردند و آن را با سایر قابلیت هایی؛ چون: ملایمت، رحم، اعتدال و نسب اعلی برابر میدانستند. آنان، قبایل بادیه نشین را مردمان برانگیخته شده، نامطمین و غیرقابل اعتماد میدانستند و چنین می پنداشتند که از ایشان به خاطر داشتن مهارت های جنگی و سرسختی شان، در جنگ های صحرائی میتوان استفاده کرد، اما بدان شرط که ایشان را شدیداً تحت کنترل داشته و به گونه درست رهبری نماییم. رؤسای اعراب بادیه نشین به نوبه خود ثابت کردند، که هرگاه نیاز باشد، بدون اینکه آزادی و غیروابستگی شان را واگذار کنند، قادر و خواهان رهبری قبایل بلند مقام و اشراف ساکن در شهر ها؛ چون: قریش در مکه و ثاقف در نزدیکی شان در طایف، میباشند.

مثال پیشرفته این اصل؛ در جنگ جهانی نخست آشکار گردید، زمانیکه شریف (سید)<sup>۱</sup> مکه با چهار پسرش، انقلاب اعراب را علیه اربابان ترکی شان رهبری کردند و توسط حمایت مالی زیاد متفقین انگلیسی و فرانسوی شان روبرو گردیدند. اردوی شریفیان (سیدها) که تحت رهبری فیصل در سال ۱۹۱۸ وارد دمشق گردید، از نیروهای کوچک عساکر عرب مربوط به شهرها ساخته شده بود، که عمدتاً شامل صحرائشینان اردوی ترکها و تعداد زیاد اردوی قبایل بادیه نشین استخدام شده از قبایل مختلف در مسیر راه دمشق، بود. به گونه مثال؛ مشهورترین رئیس بنی الحویطات، عوده أبو تابه (کسی را که در فصل بعدی نیز یاد خواهیم کرد) اعضای قبیله اش را در گرفتن بندر عقبه (میناء العقبه) رهبری کرد، که همین مسأله را میتوان نقطه برگشت و تحول همه مبارزه نامید. پادشاه اردن، چندین مرتبه به یکی از آن پسران (هدف یکی از چهار پسر از سید مکه است) عبدالله و پسر او حسین در هنگام حیات آنها تکیه کرده و با وابستگی خود به ایشان؛ یک بار دیگر تمایل و رغبت قدیم قبایل بادیه نشین را برای اظهار صداقت به رهبرانی که از اولاده آن حضرت ﷺ باشند ثابت کرد.



هنگام غزوه حنین، حضرت محمد ﷺ با صدا زدن خویش، در حقیقت به پدر کلان خود حرمت گذاشت. اگر غزوه حنین را به یاد بیاورید، آن حضرت ﷺ به شیوه اعراب به سان نعره جنگ شخصی اش صدا زد: «من محمد ﷺ هستم، پسر عبدالمطلب!». بر اساس سنت معتبر اعراب، ایشان در منش رهبر خود، تقوی و فضیلت را بیشتر ارج می نهادند، و عبدالمطلب که رئیس آنها بود، این فضیلت را در وجود خود مجسم کرده بود، بدین سبب مورد احترام و ارزش قرار گرفته بود، تا اندازه یی که بعد از وفاتش یکی از شعرای عرب مامور شد تا مدحیه یی در حرمتش ترتیب و قرائت نماید.

دریغ، آیا آن چوپان مردم خود، آن شخص با سخاوت و قات نمود،  
کسیکه برای زیارت کنندگان از آب خود هدیه میکرد، آن مدافع شهرت ما،  
وقتیکه آسمانها بارشش را هدیه میکرد،  
آن کسی بود که پیوسته مهمانان سرگردان و بیچاره را در خیمه هایش پناه میداد،

قابل توجه است که ذهنیت «چوپان مردم خود» در این شعر؛ در هیئت آن قسمت شعر آمده که بعد از چند فرد، دو باره در آهنگ تکرار میشود.

آیا حضرت محمد ﷺ به صفت یک پسر، گاهی چنین خواب چوپان بودن را دیده بود؟

<sup>۱</sup>. (شریف یا سید یعنی اولاد مستقیم حضرت محمد ﷺ و خاندان آن حضرت در قریش، یعنی هاشمی ها)

بنابر نزاع و کشمکش های مداوم میان خویشاوندان و هم‌نسان قریشی ها ، ایشان دارای رئیس واحد قبیلوی که همه بر آن متفق باشند، نبودند. از این نگاه آنها رمه بی بودند که چوپان نداشتند. قریشی ها به رهبری شایسته و با خرد که با دشمنان شان معامله کند، نیازمند نبودند، این عدم موجودیت رهبری توانا، بعد ها به نفع آن حضرت ﷺ تمام شد.

خانواده های عمده و بزرگ قریش فعالیت های رهبری را بین هم به واسطه مجموع اصول و قوانین پیچیده حاکم میان شان، مشترکاً پیش میبردند. مسؤولیت هایی را که بین هم شریک ساخته بودند؛ عبارت بود از نگهداری معبد (کعبه شریف)، حفظ و مراقبت محل ملاقات و مجلس که در جوار احاطه کعبه شریف موقعیت داشت، حق انتقال بیرق قبیلوی در هنگام جنگ، جمع آوری مالیات، صدقه خیرخواهانه برای امداد به زیارت کنندگان فقیر و تنظیم فال گیری که در حضور بت های قبیله های مختلف که به حیث سمبول خدایان شان بودند، انجام میشد مانند هبل که در آن موقع در داخل محوطه مقدس و وسیع قرارداشت.

تصمیم مهم با اتفاق آراء، توسط سران خاندانها و استفاده از روش احترام به قدامت مجلس بادیه نشینان گرفته میشد. این مجالس در خیمه سنگی و یک منزله که یک جانب آن برای ورود باد باز بود و در نزدیکی معبد برای ملاقات رئیس بادیه نشینان اختصاص داده شده بود، تدویر میشد.

بعدها مجلس بر گونه اسلامی به میان آمد که در آن عوام، خلیفه، سلطان و یا امیر آنان یکجا اشتراک می نمودند. این مجلس؛ پسان ها معنای خود را به عنوان اجتماع ملی برای حل مسایل سیاسی و قضاوت های حقوقی حفظ کرد، آنکه در انگلیسی آن را پارلمان<sup>1</sup> میتوان خواند. چون شورا توسط حاکم برای بحث بر مسایلی که دارای اهمیت کلی و عمومی میبود ایجاد میشد.

یک رئیس برای پیشبرد امور رهبری؛ در محلی که بدون موجودیت پولیس نتواند حکم نماید، اختیارش را از قوت شخصیت، بصیرت و خردش در قضاوت گرفته و بر آنها اتکا میکند. آقای چارلس دوتی (Charles Doughty) سیاح انگلیسی در قرن نهم میلادی، یکبار با شیوه منحصر به فرد خود مجلس شیخ مطلق، رئیس قبیله فوکارا (Fugara) را در عربستان چنین بیان کرده است.

هنگامیکه مجلس تدویر گردید جمعیت زیاد در خیمه شیخ بزرگ و مهماندار آن مجلس؛ فرا آمدند، شیخ بزرگ میان مردم عام با فروتنی بی که اعراب بر آن افتخار میکردند؛ در حالیکه همواره نگاهش را به روی زمین نگهداشته بود نشسته بود؛ چیزیکه ذهن و نگاهش نظاره میکرد، نگاه های پر از سر و صدای مردم بود، شیخ از اختیاراتش استفاده نمی کرد، تنها چند بار چنین واقع شد که او باخطاب به بعضی ها از کلمه سرکش استفاده کرد. شیخ یا

<sup>1</sup>. پارلمان از کلمه فرانسوی پارلر Parler، گپ زدن، گرفته شده است؛ معنای اصلی این کلمه؛ عمل صحبت نمودن، سخنرانی، گفتار، (کنفرانس) گفتگو و یا بحث کردن بود.

رئیس قبیله بادیه نشین معمولاً مستبد نمی باشد؛ چون درگیر شدن یک شیخ باوقار با یکی از اعضای قبیله، در حقیقت به معنای از دست دادن حیثیت خود آن شیخ است.

حقیقت این است که رهنمایی چنین مجالس برای اتخاذ یک تصمیم قابل اجرا نه تنها نیاز به اختیارات موقف و پرستیژ شخصی دارد، بلکه علاوه از آن، نیازمند مهارت نیز است. آیا شما تصور میکنید که حضرت محمد ﷺ هنگامی که پسر جوان بود در گوشه این مجالس، به هدف آموختن چنین مهارت ها نشسته باشد؟ بلی من تصور میکنم.

یک مثال جدید تر مجالس قبیلوی، این احتمال را میتواند به درستی تثبیت نماید. پدر نلسن ماندیلا ( Nelson Mandela) که رئیس قبیله تمبو (Thembu) بود، آقای ماندیلا را هنگامیکه پسر جوان بود، به محافل مهم، جایی که بزرگترین رئیس موهیکزونی (Mohekezweni) به بحث روی مسایل قبیلوی با روسای قبایل میپرداختند، با خود میبرد. پیشوای آن رهبران قبایل، توسط اعضای هیئت اش احاطه می شد، که این امر را آقای ماندیلا بعدها چنین یادآوری کرد.

افکار پس از دوران جوانی من به گونه ژرف، از ملاحظه بزرگترین رئیس قبایل...متاثر شده است، مجالس قبیلوی که به صورت متواتر در قصر بزرگ دایر میگردید، آنها را تماشا کرده و از آنها آموختم و به حیث یک رهبر، اصولی را که در آنجا مشاهده کرده بودم، همیشه تعقیب میکنم.

من همیشه سعی کرده ام تا پیش از آنکه اندیشه خود را در یک بحث به مخاطره انداخته و پیش نمایم، به گفته های هر شخص شامل در بحث، گوش فرا دهم. که در نتیجه معمولاً اندیشه من ارائه کننده اتفاق آرا بر همه چیزهایی که در بحث شنیده ام، میباشد.

هنگامیکه حضرت محمد ﷺ چهارده سال عمرداشت، رؤسای قریش برای اشتراک در جنگی که بعد در صحرا رخ داد؛ مجلسی را به راه انداختند، و این نیز ممکن است که آن حضرت ﷺ در آن مجلس شرکت کرده باشد.

موضوع از این قرار است؛ بعضی از اعضای قبیله بنی حوازن به یک کاروان، در نزدیکی مکه هجوم برده و رهنمای کاروان را به قتل رسانیده بودند. رهنما و رهبر کاروان از قبیله بنی کنانه بود و آن کاروان تحت حمایت و محافظت بنی حوازن بود. مشکلتر این بود که این هجوم وخیم و کشنده، یک ماه قبل از زیارت سالانه؛ در مکه زمانیکه هرگونه تشدد در اطراف شهر مکه شدیداً منع بود؛ رخ داد. در نتیجه این امر، جنگی میان این دو قبیله به وقوع پیوست، که مدت پنج سال ادامه پیدا کرد، و این حدس مشکل نیست که اهل مکه به کدام طرف این جنگ قرار داشتند. حضرت محمد ﷺ کاکایش را که در این جنگ سهم داشت، همراهی کرد و چنین گفته میشود که آن حضرت ﷺ تیرهای رها شده در محل جنگ را جمع آوری میکرد.

این داستان نشان میدهد که آنها حتی نمی توانستند خلاف میل مکی ها خود را از سیاست صحرائی دور نگهدارند. مبنی بر آن، بر علاوه رهبری کاروان؛ راه بهتری، به آن حضرت ﷺ برای آموختن سیاست صحرائی وجود نداشت. شاید حضرت محمد ﷺ به عنوان یک پسر جوان چنین نیز نموده باشد، اما میخواهم بگویم که این فقط گمانه زنی من است نه چیزی بیشتر از آن.



قریشی ها چون تاجر بودند به پیشه کاروان داری اشتغال داشتند؛ آنها تجارت بزرگی را در شمال با سوریه و در جنوب با یمن به پیش داشتند و برای انجام این امر، کاروانهای آنان باید هزاران میل راه را، در سفر رفت و برگشت از دمشق می نوردیدند. قریشی ها با کالا های دیگر تجارتنی، چرم هایی ظریف و رنگارنگی را که از پوست حیوانات ساخته شده بود و از قبایل بادیه نشین در نمایشگاه کالا که در دوران مراسم زیارت سالانه برگزار میشد، به دست می آوردند، نیز با خود انتقال میدادند.

هر کاروان بزرگ توسط یک قائد رهبری میشد. در زبان عربی کلمه قائد میتواند به معنای رهنما، رهبر تهاجم که به شتران قبیله های دیگر صورت میگیرد و یا هم فرمانده نظامی به کار برده شود. هنگامیکه من در سن بیست سالگی در اردوی اعراب خدمت میکردم، فرمانده کندک بادیه نشینان در اردوی اعراب نیز، به همین نام یاد میشد.

قائده، به معنای رهبری (زبان عربی دارای شکل ساده یا اصلی فعل نمی باشد، و یا **Infinitive** یعنی مصدر ندارد) است که از کلمه يقود "به معنای آن مرد رهبری میکند" مشتق شده است. یکی از مشتقات آن کلمه مِقْوَد است، مِقْوَد آن ریسمانی است که برای رهبری کردن شترها و یا اسبها در پیشرو استفاده میشود. به سخن دقیقتر؛ در اجتماع عربها هیچ فردی جرأت نمی کند، که خود را قائد و یا رهبر خطاب کند. به هر حال در اصل کاربرد بیشتر این کلمه برای امتیاز و تعریف است. از روی تضاد؛ کلمه **Leader** یا رهبر در زبان انگلیسی نیز، همین گونه کاربردی دارد.

اگر دقت نماییم این مسأله بسیار جالبی است که زبان عربی و انگلیسی در اینجا چگونه با هم نزدیک هستند. **Lead** که یک کلمه انگلوساکسون است به معنای: راه، مسیر، گذرگاه یا خط سیر یک کشتی در بحر استفاده شده و ریشه کلمه های **Leader** (رهبر)، **Leadership** (رهبری) و **To Lead** (رهبری کردن) میباشد. کلمه **Leader** وابسته به کلمه **Laedan** است که به معنای رفتن و سفر کردن و یا به شکل سببی آن؛ به معنای وادار کردن به رفتن یا سبب رفتن است. در حقیقت ریشه این کلمه از زبان های اروپای شمالی است که با آوای مشابه و معادل آن؛ در زبان های اسکاندیناوی، جرمنی و دنمارکی نیز کاربرد دارد. از تشریح مفاهیم بالا، به صورت واضح معلوم میگردد؛ که رهبری یک مفهوم مرتبط به سفر و سیاحت میباشد. اگر به معنای لغوی رهبر نگاه کنیم، رهبر کسی است که نخست از همه قرار گرفته و مسیر و راه را رهبری میکند و همچنان کسی است که سبب میشود و



یا دیگران را وادار مینماید، که راهی یک سفر گردیده و آنها را در یک گروه یکجا نگهدارد، تا ارتباط میان آنها نگسلد و یا وحدت شان را به عنوان همگروه؛ از دست ندهند. بهتر خواهد بود تا در این جا همان اصطلاح چوپان را به یاد آورید!

پسوند Ship در اخیر کلمه Leadership از فعل To Shape زبان انگلوساکسون گرفته شده است، که در زبان انگلیسی به نام Suffix (پسوند) یاد میشود، هر گاه در اخیر کلمه Leader زبان انگلیسی پسوند Ship بیاید؛ دو معنای مختلف را ارائه کرده که باعث ایجاد مغالطه میگردد.

(۱) منصب، مقام، و یا موقف رهبر؛

(۲) قابلیت ها و اوصاف رهبریت.

تفاوت میان این دو معنا؛ با نگرستن امور تعدادی رهبران واضح میگردد، به این باور که؛ حتمی نیست هر فردی که نقش و موقف رهبری را به گونه میراثی، انتخابی و یا انتصابی به دست بیاورد، دارای توانمندی ذاتی (شخصی) و دانش مورد نیاز رهبری باشد؛ به گونه مثال: پلوتارک<sup>۱</sup> توانمندی و دانش رهبری گایوس انتونیوس (Gaius Antonius) را، که یکی از امپراتوران یونانی بود؛ چنین بیان میکند: «..او شخصی است که شایستگی و استعداد رهبری خوب و بد را در هیچ بُعدی ندارد.» "افریقایی ها برای شرح چنین رهبری؛ ضرب المثل خوبی دارند: یک کنده درخت ممکن سالها بر سر آن قرار بگیرد؛ اما او هرگز تمساح نمیگردد.

گفته مشهور در این مورد این است: « شما ممکن حکمفرما و یا آمر مقرر شوید، اما به معنای واقعی آن تا زمانی رهبر نیستید که؛ تفرر شما در قلب و دماغ کسانی که شما آنها را رهبری میکنید، مسجل نشود.»

ممکن هنگامیکه حضرت محمد ﷺ کاروان را رهبری میکرد، به این موضوع پی برده باشد که ایشان دارای قابلیت ها و اوصاف رهبری به صورت طبیعی و خدا داد میباشند. شما چه فکر میکنید؟



نقش رهبری کاروان به صورت استثنایی یک نقش با مسؤولیت بود. به گونه مثال: قبل از آنکه کاروان تجارتي، شهر مکه را ترک نماید، باید به تعداد صد و یا بیشتر از صد شتر و شترچران انتخاب و به کار گماشته میشدند، بارهای شان جمع آوری گردیده و بر شترها بسته میشد، توشه یا تدارکات و خیمه ها خریداری شده و بر شترها بار میگردد، اسلحه آماده شده و پول ها در جاهای محفوظ جابجا میگردد، تا از آن در مسیر راه برای مصارف و پرداخت مزد شترچرانان استفاده شود.

<sup>1</sup>. مؤرخ یونانی که تقریباً بین ۵۰ تا ۱۲۰م می زیست. او علوم وقت را در آتن آموخت و پیرو فلسفه افلاطون گردید.

هنگامیکه، کاروان از شهر مکه خارج می‌گردید و در صحرائی به سمت شمال در حرکت میشد؛ مسؤولیت نگهداری همه کاروان به صورت انفرادی به دوش رهبر کاروان تجارتي، قرار می‌گرفت و زمانیکه شهر مکه از دید کاروان پناه می‌گذشت، دیگر هیچگونه ارتباطی میان رهبر کاروان و مالکین کاروان باقی نمی‌ماند و نه هم به اصطلاح مروج امروز، کاروان بیمه می‌گردید. اصول طوری بود، که اگر ملکیت‌ها و کالاهای موجود در کاروانی که تحت مراقبت رهبر کاروان قرارداشت، متضرر و یا هم دزدی می‌گردید، مسؤولیت آن به دوش رهبر کاروان و وابسته گانش میبود، تا جبران خساره را به مالکین آن بپردازند.

قبایل بادیه نشین؛ در بدل گرفتن پول، کاروان‌هایی را که از ساحة تحت سلطه شان عبور مینمود؛ محافظت میکردند و یا حداقل به آن زبانی نمی‌رسانیدند، پس هر قبیله بادیه نشین، از این جهت، حصه پول خود را به دست می‌آوردند. بناءً یکی از امور نهایت عمده رهبر کاروان؛ گفتگو با قبیله درست و پرداخت مبلغ مناسب و یا کالاهای تجارتي؛ به قبایل بادیه نشین مسیر راه شان بود. کوچی‌های بادیه نشین؛ مردمان با نسب، اصیل و اشراف زاده را احترام می‌گذاشتند. طوریکه میدانید قائد یا رهبر کاروان شخصاً خودش کاروان را رهبری کرده و مسؤولیتی به دوش میداشت. بناءً بهترین ضمانت برای امنیت کاروان؛ همانا شخصیت، جایگاه و وقار رهبر تعیین شده برای کاروان بود و مسلماً این احترام، زاده این واقعیت بود که بایستی؛ رهبر مزبور، عضوی از خانواده‌های نامدار و برجسته در شهر مکه می‌بود.

در دوران حضرت محمد ﷺ در یزانس یونان؛ رهبر کاروان را (*Synodiarch*) خطاب میکردند، که معنای تحت اللفظی آن شخص رئیس، حکمروا یا رهبر یک مجلس یا شورا است. در شهر پلمیرا<sup>۱</sup> (*Palmyra*) که آبادی و شهر بزرگی در شمال عربستان است، گروهی از تجار، در سال ۱۹۳مجمسه یادگاری‌یی به یاد رهبر کاروانی که مراتب احترام و قدردانی آنها را به دست آورده بود، بناء کردند. متن آن کتیبه قرار ذیل است:

این مجسمه به احترام آقای تایمرسو (*Taymarsu*) رهبر کاروان (*Synordiarch*)، توسط اعضای کاروانی که از شهر چاراکس (*Charax*) با او آمده بودند، بنا گردیده است، دلیل ایجاد این مجسمه یادگاری، پرداخت هزینه همه اعضای کاروان است، که توسط آقای تایمرسو، صورت گرفت و مبلغ آن معادل به سه صد سکه طلا میباشد، او شخص نهایت خوش برخورد بوده...



حضرت محمد ﷺ در یکی از سفرها؛ فرمودند: «رهبر مردم خدمتگار مردم است.» هدف حضرت محمد ﷺ از اینکه رهبر مردم خدمتگار مردم است، چیست؟ یعنی رهبر واقعی گروهی که آن را رهبری می‌نماید، در خدمت هر دو - مرد و زن - می‌باشد، این **خدمت** با برآوردن نیازمندی‌های ایشان، برای سپری نمودن سفری محفوظ و ایمن،

<sup>1</sup>. یکی از شهرهای کهن در سوریه

و رسیدگی به نیازمندی های شان به گونه گروهی به عنوان یک کل ناگستنی و همچنان رسیدگی به هر فرد آن گروه میباشد، چون در هنگام سفر شاید هر فرد با مسایل و مشکلات کوچک و بزرگ مواجه گردد.

آیا میخواهید حضرت محمد ﷺ را به عنوان یک رهبر خدمتگار، که در خدمت مردم (هر دو مرد و زن) است مشاهده نمایید؟ خوشبختانه ما میتوانیم آن حضرت ﷺ را حین خدمت (به مرد و زن به حیث یک گروه) مشاهده نماییم.

باری حضرت وهاب ابن کیسان رضی الله عنه در یکی از غزوات بیرون از مدینه، در حالیکه شترش خیلی پیر و ضعیف بود، با حضرت محمد ﷺ همراه بود. شرح بیشتر این داستان از زبان حضرت وهاب ابن کیسان رضی الله عنه قرار ذیل بیان گردیده است:

در بازگشت نیز من با حضرت محمد ﷺ همراه بودم، اما من از دیگران خیلی عقب مانده بودم تا اینکه رسول الله ﷺ به نزد من رسید و فرمودند: «چرا از راه مانده ای، مشکل چیست؟»، من جواب دادم، ای رسول الله ﷺ! به خاطر شترم نمی توانم زود بروم و تمام این عقب مانی ام از سبب شترم است، آن حضرت ﷺ فرمودند شترت را بخوابان. خود رسول الله ﷺ نیز شترش را خواباند. حضرت وهاب رضی الله عنه میگوید، دقیق به یاد ندارد، که آیا آن حضرت ﷺ برایش فرمودند: «چوب دست داشته ات را به من بده» و یا «توته چوبی را از درخت بریده و برایم بده» بعد، رسول الله ﷺ چوب را گرفته و با ملایمت آن را چندین بار بر قسمت های مختلف بدن شترم فرو کشید و سپس فرمودند: «اینک سوار شو»، و ما هر دو حرکت کردیم. سوگند به آن خداوند بزرگ جل جلاله که او را به حقیقت فرستاده است، شتر پیرم به سرعت حرکت کرد و ما زودتر رفتیم.

در هنگام صحبت با همدیگر، رسول الله ﷺ از من پرسید،

آیا شترت را به من می فروشی؟

من جواب دادم: ای رسول الله ﷺ به شما نمی فروشم، بلکه آن را می بخشم، اما آن حضرت ﷺ نپذیرفت و به خرید آن تأکید کرد، من به آن حضرت ﷺ گفتم: پس بر شترم قیمت بگذار، آن حضرت ﷺ به من یک درهم پیشنهاد کرد، من فکر کردم که شاید در این پیشنهاد خدعه بی، شامل باشد؛ بناءً رد کردم بعد آن حضرت ﷺ دو درهم برایم پیشنهاد کرد و من باز هم آن پیشنهاد را نپذیرفتم، رسول الله ﷺ قیمت پیشنهادش را بلند تر می ساخت، تا آنکه به یک اونس طلا رسید.

من از آن حضرت ﷺ پرسیدم که با پیشنهاد نهایی اش رضایت دارد؟ رسول الله ﷺ فرمودند: بلی، من نیز گفتم قبول دارم و گفتم ای رسول الله ﷺ این شتر از شما شد.

بعد آن حضرت محمد ﷺ از من پرسید، آیا همسری اختیار کرده یی؛ آیا با دوشیزه یی ازدواج نموده یی یا با زن بیوه؟

من جواب دادم، بلی ایشان قبلاً شوهر داشتند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «چرا دختر دوشیزه یی نگرفتی که تو با او بازی کنی و او نیز با تو بازی کند!» من جواب دادم، پدرم در غزوه احد به شهادت رسید و از او چند دختر باقی ماند، بناءً من خواستم با کسی ازدواج نمایم، که قبلاً عروسی نموده باشد تا آنها را چون مادر مراقبت نماید.

آن حضرت ﷺ جواب دادند: «انشاءالله که کار خوب نموده یی»، و فرمودند به خواست خداوند ﷻ هنگامی که به صرار<sup>1</sup> رسیدیم، آن جا توقف خواهیم کرد.

و سپس دستور کشتن و طبخ چند شتر را خواهیم داد، تا سپاه استراحت کنند... و آن گاه همسرت چون خبر بازگشت ما را بشنود، بالشتها را برای تو مرتب خواهد کرد. - ای پیامبرخدا ﷺ پدر و مادرم فدای تو باد. ما بالشتی در خانه نداریم.

آن حضرت ﷺ فرمودند: به خواست خداوند ﷻ و به زودی، همه چیز خواهید داشت... آری چون به مدینه رسیدیم تو زیرکانه تر کار کن ...

هنگامی که به صرار رسیدیم، رسول الله ﷺ به ذبح شتران امر نمود و ما آن روز را در صرار سپری کردیم. چون شب فرا رسید رسول الله ﷺ به خانه خود تشریف بردند و من نیز خانه خود رفتم و به همسرم از چیزیکه آن حضرت محمد ﷺ به من فرموده بود، قصه کردم.

همسرم گفت: «بشتاب و آنچه را رسول الله ﷺ فرموده است، انجام بده» چون صبح شد از افسار شتر گرفته و آن را در پیش روی دروازه پیامبر ﷺ ایستاده کردم و خود به مسجد رفته و نشستم. آن حضرت ﷺ هنگامی که از مسجد بیرون شد و شتر را در نزدیکی دروازه خود دریافت، از اصحابش پرسید، این چیست؟ اصحاب رسول الله ﷺ فرمودند: این شتر است که وهاب بن کیسان آورده است. آن حضرت ﷺ فرمودند: او کجاست او را نزد من بیاورید.

هنگامیکه نزد رسول الله ﷺ رسیدم، آنحضرت ﷺ فرمودند: «ای پسر برادرم، شترت را با خود ببر چون این شتر از توست» و به حضرت بلال رضی الله عنه فرمودند تا به من یک اونس طلا بدهد.

<sup>1</sup> منطقه یی نزدیک به مدینه منوره

حضرت بلال رضی الله عنه که قبلاً غلام بود؛ حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را به حیث مؤذن گماشته بود. حضرت بلال رضی الله عنه به وهاب بن کیسان یک اونس طلا داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله یک مقدار دیگر نیز در آن طلا علاوه کرد.

موضوع قابل ملاحظه در این داستان؛ مشاهده نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله؛ مشقت حضرت وهاب بن کیسان را با شترش و ایستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله به منظور کمک به او است.

آن حضرت صلی الله علیه و آله در این داستان از چانه زدن به مزاح؛ لذت میبردند، در حالیکه هیچ نوع اراده بی به خرید آن نداشتند، که در نتیجه آن گفت و شنود، در مورد وهاب رضی الله عنه معلومات بیشتری به دست آوردند. حضرت وهاب رضی الله عنه پسر یکی از قهرمانان غزوه احد بود، طوریکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «پسر برادرم!» او بدون شک لیاقت گرفتن چنین تحفهٔ پرسخاوت، که داستان را به پایان میرساند، داشت. در این داستان حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حیث عالیترین پیشوا، رئیس و فرمانده عرب از بهترین شیوهٔ ملایمت، بزرگواری و مزاح کار گرفته است.

## نقاط کلیدی

- ❖ حضرت محمد ﷺ پدر کلان اش عبدالمطلب و به صورت مختصر پدرش را نیز نگاه کرده است. آن حضرت ﷺ خصوصیات چیزی را که اعراب مروه مینامند و به معنای حقیقی اش در خود مجسم کرد. مروه فضیلت و مزیت مرد بودن است. مروه ضمناً دلالت به دسته یی از فضیلت ها و مزیت هایی؛ چون: شجاعت، سخاوت، بصیرت (خرد واقعی)، حرمت و تمام ارزشهای موجود در فرهنگ قبیله اعراب، می نماید. این همه قابلیت ها و صفاتی است که در وجود حضرت محمد ﷺ دیده میتوانیم.
- ❖ خرد واقعی/عملی «بصیرت»؛ که یونانی ها آن را (Phronesis) فرونیسیس مینامند، در اصل، عبارت از هنر داشتن شیء درست و انجام دادن آن در وقت مناسب با طریقه درست است. بصیرت شامل قابلیت دیدن جلو و پیش بینی است؛ که اشیا در نهایت چگونه و به چه حالتی منتج خواهد شد و همچنان پیش بینی نتایج تعدادی از اعمال مشخص است.
- ❖ در هر بخش رهبر بودن؛ و یا رهبر یک کاروان؛ نیاز به چنین داوری و بصیرت دارد: برای رسیدن به نتیجه مناسب؛ داشتن چنین قابلیت، ضروری است تا به وسیله آن بر اساس قضاوت و بصیرت همراه با قاطعیت و قطعیت؛ تصامیم خردمندانه گرفت.
- ❖ هیچکس خردمند آفریده نشده است؛ یک رهبر با حاصل کردن بصیرت، استعداد طبیعی، مشق و تمرین و ژرف اندیشی خودش، خردمند میگردد. خرد، مانند کمان اعراب که از پشم های مختلف ساخته شده، دارای سه عنصر میباشد. ذکاوت، تجربه و نیکوکاری (خوبی).
- ❖ رهبر کاروان رهنمای رسمی کاروان نیست، چون رهنمای رسمی کاروان، کسی است که قطار شترها را به اساس معلوماتی که در مورد علامات زمینی دارد، رهنمایی میکند. قائد یا رهبر کاروان نقش کلی و همگانی رهبر را انجام میدهد؛ که عبارت می شود از: انجام موفقانه وظیفه، تأمین وحدت و هم پیوستگی گروه، مراقبت و توجه به هر عضو گروه به صورت انفرادی.
- ❖ یکجا کردن این سه ساحة متقابل و روی هم افتاده مورد نیاز، ضرورت به مهارت دارد، اما به بهترین صورتش؛ زمانی صورت میپذیرد که روحیه خدمت در وجود رهبر، موجود باشد. برای اینکه رهبری نمایم خدمت باید کرد و حضرت محمد ﷺ این درس بزرگ را آموخته بود. مثال بالا را میتوان به عنوان نمونه خدمت و فروتنی، که آن حضرت ﷺ به عنوان رهبر؛ به یکی از همراهانش در سفر انجام داد، ارائه نمود.

## باشنده گان صحرا

هنگامیکه به یک بادیه نشین راه دخول خانه ات را نشان دادی، پس دروازه ات را بیشتر باز کن چون شترش نیز داخل خواهد شد.

ضرب المثل اعراب

یک بادیه نشین در حالیکه خیلی مضطرب به نظر میرسید، از پیامبر ﷺ پرسید: «آیا در بهشت شتر وجود دارد؟»

طبق نظریه یکی از نویسندگان اوایل اسلام، یک سخنور عرب که در سخنرانی مهارت داشت، در سال ۵۳۱م به دربار امپراتور فارس -خسرو- فرستاده شد، امپراتور در ملاقاتی که با آن عرب داشت از او در مورد اعراب به ویژه؛ در مورد اینکه چرا قبایل بادیه نشین عرب زندگی بدون حصار را در دشت های زاد و بوم خود برگزیده اند، پرسید.

آن عرب بادیه نشین به امپراتور فارس چنین پاسخ داد؛

«ای پادشاه، آنها صاحبان اصلی و مسلمان سرزمین خود می باشند، تا آنکه آنها بر زمین های شان تسلط داشته باشند، ایشان نیازی به دیوار های استحکامی ندارند، چون آنها برای محافظت و دفاع از خود میتوانند بر پل های برنده شمشیر و خنجر های نوک تیز خود، تکیه کنند.»

سپس خسرو پرسید: «عمده ترین چیزی که اعراب از آن تغذیه میکنند؛ چیست؟»

هیأت ارسالی، پاسخ داد: «گوشت، شیر، شیره خرما و خرما.»

خسرو خواست بیشتر بداند؛ سپس پرسید: «قابلیت ها و فضایل اعراب، چیست؟»

آن عرب با هدیه بی از شعری گفت: «شجاعت، شرافت، بزرگواری، مهمان نوازی، پناه دادن به پناه جوینده، حفاظت از مشتری، ادای احسان، بخشش و سخاوت.»

شعرش را چنین آغاز کرد: «آنها مسافران تاخت و تاز پنهان هستند» و چنین ادامه داد: «آنها باشندگان و میزبانان خوب صحرا هستند. آنها عادت به نخوردن و نوشیدن دارند و از فرمانبرداری و فروتنی توأم با تملق بیزارند. آنها

انتقام خود را به کسی نمی‌گذارند، از توهین و شرمساری نفرت دارند و هر آنچه در توان دارند جهت حفظ شرافت و عزت خود انجام می‌دهند.»

تمام اجزای اصلی سیرت و خصلت های یک عرب معاصر، نحوه زندگی او و مسأله بسیار بزرگ؛ فصاحت سخنگوی اعراب در این داستان گنج‌نیده شده است. باید متوجه بود که تمام اعراب به عنوان باشندگان صحرا یا بادیه نشینان؛ شناسایی میشوند. در حقیقت زبان شان عربی بوده و سرزمینی که در آن ساکن اند، به نام عربستان یاد میشود؛ چون صحرائشینان خود و همسایگان شان آنها را از زمانه های خیلی قدیم به نام عربها یا مردم عرب، یعنی صحرائشین یاد میکنند. بعدها برای فرق میان کوچی ها یا صحرائشینان و مقیم بیشتر استفاده شد، بادیه نشینانی که به زندگی صحرائی خود به حیث چوپان ادامه دادند؛ به اسم اعراب بدوی که از کلمه بدو به معنای صحرای بزرگ و خشک پر از سنگ، ریگ و صخره ها، جایی که آنها با گله های گوسفند و شترشان زندگی کرده و گردش می نمودند، یاد میشود. در زبان انگلیسی کلمه بدوی به املا های مختلف نوشته می شود، اما من از املا Bedouin که هم به شکل مفرد و هم جمع به کار می‌رود، استفاده کرده ام. به صورت تقریبی میان دوره تاریخی بیزانس (قسطنطنیه یا دوران امپراتوری روم شرقی) و ختم جنگ های صلیبی مردمان بادیه نشین سوریه و عربستان و به صورت کل همه اعراب را غربی ها به نام سراسین Saracens که ممکن از کلمه عربی «شرقی» (یعنی آفتاب برآمد و یا مردمان شرق) گرفته شده باشد، میشناسند، در یکی از کتابهای عیسوی ها به اسم Judge (قاضی، قضاوت کردن، حاکم،...) صحرا نشینان را «فرزندان شرق» خطاب نموده اند، اما قسمیکه من گفتم آنها خود را عرب می نامند.



اعراب برای مدت بیش از سه هزار سال قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ مردمانی بودند که فقط یک شتر کوهان دار داشتند. به گونه مثال: پادشاه آشوری به اسم اسرهددان (یا آسور-آخددین) در کتیبه سنگی اش در مورد اعراب چنین نوشته است: «شترهای همه شاهان عرب را گردهم آوردم و بر آنها آب پاشیدم.» مبتنی بر این کتیبه؛ او قادر بوده تا اردوی خود را از راه صحرای سوریه، به قصد حمله بر مصر انتقال دهد. بعدها گام های او را هردو شاه فارس<sup>۱</sup> کامبوزیا و اتاکزریا با گردآوری هزاران شتر و فراهم آوری کاروان دنبال کردند.

اگر از شترها به منظور انجام کارهای بسیار شاقه استفاده صورت نگیرد و به آنها علف های خوب مهیا گردد، یک شتر میتواند تمام آب مورد نیاز خود را از رطوبت غذا به دست آورده و بدون نوشیدن آب کافی الی ۱۰ ماه امرار حیات نماید. در حالات عاجل میتواند تمام آب مورد نیاز را از حجرات وجود خود به دست آورده و الی چهارم حصه وزن خود را از دست دهد، بدون اینکه آسیب زیاد دیده و نیروی خود را از دست بدهد. یک شتر میتواند با حمل

1. Esarhaddon یا Assur-Akh-iddin ۶۷۱ ق.م  
2. Cambyses و Ataxerses



نمودن وزن ۵۰۰ پوند (۲۲۷ کیلوگرام)، الی ۲۵ میل (۴۰ کیلومتر) مسافه را در روز طی نموده و سه روز به صورت متواتر در حرکت باشد. یک شتر میتواند بدون حمل نمودن وزنی، ۱۸ ساعت به صورت متواتر دویده و در یک ساعت ۱۰ میل (۱۶ کیلومتر) فاصله را طی نماید. اگر به صورت آهسته و یکنواخت حرکت نماید، فاصله ۵ میل (۸ کیلومتر) را در ساعت طی نموده و میتواند برای ۲۴ ساعت در حرکت باشد و به روزها حرکت نماید.

برای شتر سوار مسأله‌ی بی را که من خود میتوانم تصدیق نمایم، ساعت‌های زیاد با حرکت آهسته موجی و پایین و بالا رونده بر زین چوبی، که با چرم و بافت‌های تجملی پوش گردیده، میتوان امتحان واقعی استقامت دانست. بعد از کسل شدن به اثر نشستن در زین شتر یعنی در اخیر روز هنگامیکه آفتاب غروب میکند و صحرا رنگ خود را از دست میدهد، انسان اشتیاق دارد، از دور چشمانش گوشه‌ی بی از خیمه‌ی سیاهی را نظاره کند و صدای خوش آمدید مهمان نوازی را بشنود تا شب را با مشعله‌ی بی از چوب معطر، چای، غذا و تخت خوابی برای خوابیدن زیر آسمان صاف با ستارگان روشن سپری کند.

در حالیکه شتر ماده به شدت از دوری چند روزه شتر جوان دیگر و رمه اش بیزار می باشد. این دوری‌ها معمولاً ماه‌ها را در بر میگیرد. ناله‌های مرمر کنان شتران ماده در روز و حتی در هنگام شب به صورت وقفه‌ی بی به گوش میرسد. این صداها تا هنگامی به گوش میرسند که دهن شتر را با ریمان بسته نمایند و حتی بعد از بستن نیز صداها به صورت آهسته به گوش میرسند. مطابق کتاب مقدس یهودیت این صداها پر حرارت و محبت مادری شترها، نشاندهنده‌ی محبت پر اشتیاق خداوند جل جلاله به انسان میباشد.

برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله شترها تنها «تحفه‌ی الهی» (سوره ۸۸ آیه‌های ۲۲-۱۷) نبود، بلکه به اعراب همچنان یکی از معجزه‌های خلقت بوده، که انسان را به ایمان آوردن به خداوند دانا و مهربان دعوت میکنند.

ترجمه:

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ (۱۷) و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟ (۱۸) و به کوهها که چگونه برپا داشته شده؟ (۱۹) و به زمین که چگونه گسترده شده (۲۰)

خوب آیا گاهی در مورد آفرینش شتر فکر نموده اید؟ درحقیقت همه اعضای شتر طوری طرح گردیده است که با گرمی شدید و خشکی عربستان مناسب بوده و مطابقت داشته باشد. به منظور آگاهی بیشتر به یک فرد غیر عرب؛ در مورد تنها عضو زیبای شتر باید گفت، چشمان شترها دارای مژه‌های بسیار انبوه و قوی بوده که در مقابل ذرات ریگ در هنگام طوفان‌های ریگی در صحرا به حیث پرده‌های محافظتی چشم‌های شان را محافظت مینماید. گوش‌ها و سوراخ‌های بینی شان نیز به همین هدف محکم پوشانیده شده میباشد. کف پاهای شتر که به صورت نامتناسب بزرگ بوده، در قسمت تحتانی ساق پای آنها به صورت پهن و پشتی دار خلق گردیده تا هنگام حرکت در

ریگستانها در داخل ریگ فرو نرود. در مورد خوردن شتر باید گفت که لب های سفت و محکم شتر میتواند خارهای تیز را به خوبی جویده و نیز برای جمع آوری غذا بسیار خوب طراحی گردیده تا در هنگام بیرون کردن زبان رطوبت گرانبایی را که به آن خیلی نیاز دارد، نیز نباید از دست دهد. در حقیقت شترها چیزهایی را میخورند که حیوانات دیگر آنها را نمی خورند؛ چون صمغ عربی و بته دیگری که در زبان انگلیسی آن را سالت بش (Saltbush) مینامند، و هرگاه حیوانات دیگر این بته ها را بخورند به خوردن آن بار دوم هرگز تمایل نشان نخواهد داد. همین غذاها در چهارخانه یا خریطه شکم شتر به جلو و عقب حرکت مینماید و به اثر همین حرکات از ناپسندیده ترین چیز، بیشترین انرژی به دست آورده و کمترین باطله از آن بیرون مینماید. یکی محصول پروسه تغذیه شتر؛ تولید مواد فضله خیلی خشک میباشد که به بسیار خوبی میتواند حریق گردد و بادیه نشینان از آن به حیث مواد سوخت در پختن غذای شب کار می گیرند.

افسانه یی ترین مشخصه شترها؛ همانا کمترین نیاز آنها به آب میباشد. باوجود آن شتر جمازه (تیزرو) در تابستان نیاز به آب دارد؛ اما در زمستان از رطوبت موجود در سبزی ها؛ میتواند آب مورد نیاز را به دست بیاورد. خلاف بیشتر حیواناتی که نیاز به اطراح پیشاب دارند و در صورت عدم آن به حالت یوری یا زهری شدن خون مبتلا میگرددند؛ شترها میتوانند بیشتر از مواد اضافی (پیشاب) را در جگر خود دوران داده و پروتین آن را جذب نمایند، پس از هردو لحاظ - آب و غذا- نسبت به حیوانات دیگر؛ پیشی مینمایند.

اعراب بدوی یا بادیه نشین؛ موهای خود را به منظور جلادار شدن و سیاه شدن با پیشاب شتر، که بوی شیرین گیاه معطر را از خود بیرون مینماید، شست و شو می نمودند. پیشاب شتر باعث از بین رفتن پرازیت ها میگرددند. رسم بر این بود که پدر نوزاد، شتابان از خیمه اش به سوی شترش دویده و او را لگد میزد تا ایستاده شود؛ سپس جناح راستش را مالیده، تا متبول گردد. سپس خانم اش نوزاد را سراپا با آن شستشو مینمود.



معمولاً شیر شتر یگانه غذای مردمان بادیه نشین را تشکیل میداد، روزانه یک شتر ماده، الی یک گیلن شیر میدهد، که نسبت به گاو بسیار غنی بوده و برای مدت حد اقل سه سال متواتر دوام میکند. حضرت محمد ﷺ در کنار مرغزار گله یی از شتر داشتند و برای هر یک از ازواج مطهرات یک شتر اختصاص داده بودند تا روزانه از شیر آن مستفید گردند، ام سلمه یکی از ازواج مطهرات چنین به یاد می آورند؛

هنگامیکه با حضرت محمد ﷺ زندگی میکردیم غذای عمده ما را شیر تشکیل میداد. شترها روزانه از طرف عصر از الغابه دوباره آورده میشدند. من یک شتر داشتم که او را "ارنس" نام گذاشته بودم و حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها نیز یک شتر داشت که او را السمره مینامید. چوپانها شترها را به الجوانیه جهت چریدن و غذا خوردن میبردند و از طرف دیگر دوباره به خانه می آوردند. آن حضرت ﷺ نیز یک شتر داشت.

چوپان هایی که هریک هند و اسمان نام داشتند شترها را جهت خوردن غذا به احد و گاهی هم به حمه برده و میچرانند. آنها برگهای درختان وحشی را با چوب میتکانند و شترها از آن برگ ها در شب استفاده میکردند. شترها برای مهمانان آن حضرت ﷺ دوشیده میشدند و هرآنچه از آن باقی میماند، خانواده آن حضرت ﷺ استفاده میکرد. چون شام میشد و شیر شتر نمی رسید؛ حضرت محمد ﷺ میفرمودند؛ «الهی تشنه بساز کسی را که خانواده حضرت محمد ﷺ را در شب تشنه نگهداشت.»

با وجود این واقعیت که رمه شتر به پیامبر و فرستاده خداوند تعلق داشته، آنها را از حمله کننده گان و مهاجمین بادیه نشین حفاظت نمی کرد، حتی یکبار آن حضرت ﷺ یکجا با دیگران به عزم تعقیب مهاجمین و بازیابی شترهای دوستداشتنی اش روان شد. یک اعرابی، که میخواست بدانند تا پیامبر ﷺ علم غیب دارد یا خیر، به نزد رسول الله ﷺ آمد و خواست در مورد شتر گم شده اش به او معلومات دهد. این اعرابی به تشریح موضوع پرداخت و گفت او نمیداند شترش در کجا ناپدید گردیده است، در حقیقت آن اعرابی غلط دانسته بود، چون پیامبر ﷺ هرگز ادعای غیب گویی نکرده بود، تا شترهای گم شده را با معجزه های غیب گویی دریافت نماید. پس آن عرب به جای دانستن نشانی موقعیت شتر گم شده اش، از نزد حضرت محمد ﷺ چند نکته مفید و آزموده به حیث مشوره دریافت کرد؛

آن حضرت ﷺ از اعرابی پرسید، چرا زانوی شترت را بسته نه نمودی؟

اعرابی پاسخ داد، زانوی شترم را نبستم؛ چون من او را به خداوند سپردم و به او توکل کردم.

آن حضرت ﷺ فرمودند، پس هردو کار را انجام بده، به خداوند ﷻ توکل کن و زانوی اشترت را ببند.



شتر عمده ترین ثروت و وسیله تبادل بین اعراب بدوی بود. به گونه مثال مهریه یا قیمت برای ازدواج با یک زن به شتر محاسبه میشد. شترها همچنان الگو و سمبول ارج و افتخار بوده، مبتنی بر آن در هنگام جنگ، جنگجویان در نعره های جنگی بعد از یادآوری نام های پدران، برادران و خواهران شان، نام شترهای خود را یاد میکردند. و در جنگ هایی که پیوسته میان قبیله ها به وقوع می پیوست، شترهای قبیله دشمن همیشه عمده ترین آماج را تشکیل میداد.

در نزد چشم های کارآزموده یک عرب بدوی؛ هیچ چیزی سودمندتر و زیباتر از شتر ماده یی که قابلیت سواری را داشته باشد، نبود. در عربستان نظر به رنگ، شکل و اندازه، بیشتر از سه صد (۳۰۰) نوع شتر را نامگذاری نموده بودند. به گونه مثال رسا نوعی از شتری است که در سم آن خار و یا سنگ نوک تیز چسبیده باشد. اصطلاح حدجه به شتر ماده یی به کار می رود، که فقط در نزدیکی محل و جای استراحت شترچران میچرد و به آن اندازه دور نمی

رود، که از چشم پنهان شود و هم این یک تصادف نیست، که کلمه های عربی جمل (شتر) و جمیل (زیبا) از یک ریشه ساخته شده اند.

طوری که یک شتر در حدود چهل (۴۰) سال عمر میکند، بناءً یک رابطه وابستگی دوجانبه قابل ملاحظه بین شتر و صاحب آن ایجاد میگردد. در صحنه یی که توسط یک سیاح، به اسم کارل رسوان (Carl Raswan) نقل گردیده، میتوان محبتی را که یک عرب بدوی به شترش داشت خوب درک کرد.

کارل رسوان (Carl Raswan) تبعه آلمان بود که با ترک ها به عنوان کارمند آلمانی، در جنگ جهانی نخست کار میکرد و بعد تابعیت امریکا را به دست آورد. و هنگامی که با قبیله بزرگ رووله در صحرای سوریه در سالهای ۱۹۲۰ میلادی زندگی میکرد، گواه این صحنه بود.

موضوع از این قرار است که یکی از اعضای قبیله بنی صخر در جنگ شدیداً زخم برداشت و در آن زمان آقای کارل رسوان که یک بسته طبی کمک های اولیه نیز با خود داشت، در معالجه او پرداخت، اما با ادوات دست داشته خود، بیش از تسکین نمودن درد؛ کار بیشتری برای آن فرد نمی توانست انجام دهد. اسم کتاب آقای کارل رسوان (در خیمه سیاه عربستان) است که سال ۱۹۲۶م. به چاپ رسیده و در مورد ارزشها و نحو زندگی اعراب بحث میکند.

«...دوستان او را شتابان به خیمه نه چندان دور یعنی به خیمه ابن جنیب انتقال داده و خوابانیدند. سپس یکی از خدمتکاران؛ شتر قشنگی را آورده و حاضر نمود. این بسیار رقت انگیز بود که آن شتر هوشیار چگونه درک میکرد که صاحبش در حال مردن است و صاحبش را پیوسته با چشمان بزرگ و پریشانش که اطراف آن حلقه نموده بود با تماس لبهایش دلجویی کرده و نوازش میداد. آن مرد در حالیکه با رئیس قبیله اش ابن جنیب در حال صحبت کردن بود؛ به اثر خونریزی شدیت بیهوش گردید. هنگامیکه دوباره به هوش آمد در گوش خدمتکارش چیزی گفت؛ و قبل از آنکه من درک کنم که چه واقع شد، آن خدمتکار؛ گردن شتر را به سمت عقب کشانیده و توسط خنجر دست داشته اش شاه رگ گردنش را برید و شتر را کشت.

خدمتکاران دیگر به زودی پوست شتر را در مقابل خیمه هموار نموده سپس آن مرد را برهنه کرده به روی آن گذاشتند. آنها آن شخص را به خاطری در پوست شترش می پوشانیدند و کفن می کردند؛ چون آخرین آرزوی آن مرد بود، و نیز معتقد بودند که با این کار روح آن مرد خوشنود خواهد شد؛ اما باید گفت من در آنجا تنها نبودم که از کشتن بی مقصد آن حیوان متاثر شدم. هنگام عصر، هنگامیکه آن مرد آخرین نفس هایش را میکشید، دوستانش که او را میدیدند یکی پی دیگر آمده و با انگشت خود پیشانی آن مرد را لمس میکردند. ابن جنیب کسی که در نزد آن مرد مرده زانو زده نشسته بود دست اش را در زیر بغل آن مرد برده و بعد از چند لحظه گفت: «واقعاً که جسم او سرد گردیده.»

سپس به زودی، آن کفن تر و خون آلود را به اطراف جسم او دور داده و پوشانیدند و خدمتکاران را هدایت دادند تا در میان ریگ قبر کنده و او را بدون مراسم تدفین و نمایش احساسات به خاک بسپارند.»

این چنین اتفاقی ممکن در زمان آن حضرت ﷺ نیز رخ داده باشد.



حضرت محمد مصطفی ﷺ در سال ۶۲۲م. مکّه معظمه را به قصد مدینه منوره که در ۳۵۰ کیلومتری شمال آن موقعیت دارد، ترک کرد. آن حضرت ﷺ شتری را به اسم القصواء از جناب ابوبکر صدیق رضی الله عنه به دست آورد که تا زمان رحلت آن حضرت ﷺ خیلی به قلبش نزدیک بود و دوستش داشت. آن حضرت ﷺ شتر دیگری به منظور سوار شدن نیز داشت که اسمش **عضباء** بود و خیلی تند و سریع حرکت می نمود، که حتی آن حضرت ﷺ چنین عقیده داشت که او سریعترین شترها است. اما در یکی از غزوات شتر بادیه نشینی از شتر آن حضرت ﷺ سبقت نموده و از ایشان پیشی جست. حضرت محمد ﷺ با لبخندی که بر روی داشت به او فرمود این مربوط به ذات اقدس الهی است، هر مردی هر آن چیزی را که بلند بشمارد و یا تلاش و اراده بلند کردن آن را با خود داشته باشد؛ خداوند ﷻ نیز او را به همان گونه یی که اراده کرده بود انجام میدهد.

زمانی که هارون الرشید از سلسله خاندان عباسی ها بین سال های (۷۸۶-۸۰۹) خلیفه بغداد بود، در یکی از شب ها که یکی از شاعران مشهور عرب را نیز به مهمانی پذیرفته بود، محاوره یی با مؤرخ قصرش داشته است که با شرح ذیل حکایت گردیده است:

" هارون الرشید از من پرسید، آیا همان شعر عدی ابن رقا را که در مورد اعراب سروده است، به یاد داری؟ من جواب دادم، بلی، پس هارون الرشید گفت: مهربانی کرده آن را برایم بسرای و من نیز به سراییدن شعر پرداختم، تا اینکه به بخشی از آن شعر رسیدم که عدی ابن رقا شترش را شرح میدهد، در آن وقت یکی از درباری ها که اصلش از فارس بود به اسم فضل ابن یحی البرمکی چنین نعره زد: «من به خداوند ﷻ شما را سوگند میدهم تا خوشی تجمع این شام ما را با شرح شتر پست کثیف برهم ننزید» هارون الرشید با لحن شدید چنین پاسخ داد: «خاموش باش». شترها همان نعمت الهی هستند، که شما فارسی ها را از خانه های شما تا اینجا رسانیده و قدرتمند ساخته است، پس اگر در مورد شتر چنین می اندیشی، این تاج شاهی خود را از سر ات بدرکن.»



**غزوه** کلمه عربی است، که به معنای مختلف چون ناگهانی، خصمانه و حمله ناگهانی به منطقه و قلمرو قبیله دیگر که هدف آن تصرف شترها باشد، استفاده میشود. اعراب به شیوه یی که می زیستند، غزوه بخش جدا ناپذیر آنها بود.

هنگامیکه قائد و یا رهبر یک قبیله چنین حمله را پیشنهاد میکرد، اشتراک در آن به هر فرد اختیاری بود. هر عرب بدوی یا بادیه نشین میتواند اشتراک نموده و یا از اشتراک خودداری نماید. و چون اشتراک میکرد؛ هر فرد مکلف بود تا شتر، سلاح، مشک آب و خریطه آذوقه اش را خود تهیه نماید. هرگاه یک رهبر آزموده و قابل اعتماد چنین پیشنهاد مینمود، رضاکاران زیاد حاضر میشدند، چون این کار بخشی از زندگی ایشان را تشکیل میداد. در نزد اعراب؛ رهبر خوب، شخصی بود که شجاع و توانا بوده و به داشتن اقبال خوب در غزوات شهرت میداشت.

رهبر اعراب در هنگام جنگ و حمله بر گله های مواسی قبیله دیگر و یا اردوگاه های شان، (حتی اگر آن قبیله از بستگان دور هم نمی بود)؛ در سر لشکر قرار گرفته و جنگ را از پیشرو رهبری می نمودند. رسم بر آن بود، آنانیکه غزوه را راه می انداختند و یا حمله ور میگرددیدند، بر شتر های ماده سوار گردیده و در محل وقوع حمله قرار میگرفتند. حتی بعضاً دو مرد جنگی بر یک شتر سوار میشدند. در صورتیکه آنها اسپ میداشتند و محل حمله نیز دور نمی بود، اسپ ها را در عقب شتر ها قرار داده و به جانب محل حمله، حرکت می نمودند.

آگاه بودن حضرت محمد ﷺ به عنوان رهبر، از شیوه و نحوه زندگی اعراب بدوی، در هنگام جنگ هایی که میان مسلمانان و قریشی ها، در صحرا واقع میشد، خیلی به سود مسلمانان تمام می شد. زمانیکه قریش بعد از پیروزی در غزوه احد به سمت جنوب حرکت کردند، رهبر خسته مسلمانان، در بلندای تپه با نگرانی زیاد از آنها مراقبت میکرد، که آیا قریشی ها دوباره بازگشت نموده و به اسکان آنها واقع در مدینه منوره هجوم خواهند برد و با غنایم، جانب خانه های شان در مکه معظمه حرکت خواهند کرد. حضرت محمد ﷺ از جمله آنها کسی را که از همه با دقت بیشتر، قریشی ها را مراقبت و نظارت میکرد؛ پرسید: «آیا آنها بر شترها سوار هستند و اسپ ها را پیش رو قرار داده اند و یا بر اسپ ها سوار هستند و شتر ها را پیش رو قرار داده اند؟» چون اطلاع دریافت کرد که قریشی ها بر شتر های خود سوار هستند، آن حضرت ﷺ درست دانست و فرمودند که قریشی ها به سوی مکه در حرکت هستند.

شعرای عرب شرح روشن و فروزانی از غزوات موفق را، در اشعار خود به جا گذاشته اند اگر چه در حقیقت، وضعیت میتواند متفاوت نیز باشد، طوریکه در مثال ذیل بیان گردیده است.

در سال ۱۹۲۱م. شهرت اضها ابوطایی یکی از اعضای قبیله بنی الحویطات که رهبر حمله کنندگان نیز بود، توانست ۱۲۰ مرد جنگی از قبایل مختلف را در شرق معر (که امروز آن را اردن می نامند) گردهم آورد. هدف اضها ابوطایی؛ حمله بر گله شترهای مربوط به بعضی از قبایل عراقی بود که از محل متهاجمین ۶۰۰ کیلومتر فاصله داشت، و در سواحل غربی رود فرات و در شمال غرب بغداد ساکن بودند. هنگام رسیدن به هدف، مشکل زمانی ایجاد شد که یک شتر سوار که احتمالاً یک خبرگیر نیز بود، از فاصله دور در هنگام نظارت و خبرگیری توسط اعضای قبایل مشاهده شد و به آنهایی که از جانب قبایل در تعقیب اش فرستاده شده بودند؛ هجوم برد. زمانی که زنگ خطر زده شد و فرصتی که به وسیله حمله ناگهانی ممکن، به دست می آمد از دست رفت، بناءً حمله کنندگان فرصت کمتر

برای برنده شدن داشتند. گله های علف خور که هدف سرقت بودند؛ شتابان به سوی اردوگاه های مالکین شان برده شدند و مردان جنگی قبایل، دست به دست هم داده تا حمله متهاجمین را دفع و آنها را دور برانند. در نهایت؛ متهاجمین تصمیم گرفتند تا از اقدام خویش منصرف شده و دوباره به خانه های شان برگردند.

سرانجام، متهاجمین سخت به قلت آب روبرو شدند، چون چاه هایی را که می خواستند از آن استفاده کنند؛ توسط قبایل محاصره گردیده و محفوظ نگهداشته شدند، سپس در تلاش رودخانه های طبیعی آب شدند که در نتیجه آنها را بیشتر به جانب غرب کشانید و این کار سه روز را دربر گرفت، این کار، نهایت مخاطره آمیز بود؛ به خاطریکه اگر آنها در آن رودخانه آب دریافت نمی نمودند، در فاصله الی ۲۰۰ کیلومتر آن محل؛ منبع آب وجود نداشت، ایشان آن را دانسته و از آن خوف نیز داشتند. هنگامیکه به رودخانه رسیدند از چیزی که ترس داشتند به همان گونه واقع شد؛ آن رودخانه خشک بود، بدبختی در مقابل آنها قرار گرفت و بدانها نظارت میکرد. اعراب بدوی که هرگز دارای انضباط محکم نبودند، در نتیجه انضباط آنها برهم خورد.

یکی از شیوخ جوان به لهجه گستاخانه به اوضها گفت «من فکر کردم که تو مهاجم مشهور هستی، این بار موفق نبودی، چه گمان میکنی؟» و افزود: «در ابتدا ما برای غنایم جنگی منتظر بودیم، اما حال از تشنگی می میریم!» در این هنگام عضو دیگری از قبایل حمایت اش را از شورشیان اعلام کرد.

چهره خشمگین اوضها از غصه کبود گشت، دستش را به تفنگی که در پهلوش افتاده بود دراز کرد. اوضها با آنکه دندان های خود را میجوید پاسخ داد: «لعنتی! شاید زندگی ات آنقدر با تو یاری نکند که از تشنگی بمیری». آن سه صد مرد میدانستند که اوضها در چنین کشتن ها مشهور بود و هرگاه اخطار میداد؛ پس همان کار را انجام میداد.

پسر اوضها به اسم محمد؛ در حالیکه دست پدر را محکم گرفته بود به صدای بلند فریاد زد و گفت: «به لحاظ خدا، در اینجا به جنگ نپردازید! در صورتیکه بتوانیم به خانه زنده برگردیم باز ما میتوانیم به جواب آنها پردازیم». اوضها در حالیکه به مشکل میتوانست خشم خود را کنترل کند اعلام داشت: «بسیار خوب، من رهبری را ترک میگویم، لعنت خداوند عز وجل بر شما باشد، همه تان میتوانید راه خود را گرفته بروید!»

فقط ۲۵ نفر از قبيلة بنی الحویطات با اوضها باقی ماند و از بسیار بیچارگی به هدف دریافت نزدیک ترین منبع آب به سمت غرب حرکت کردند.

آنها ناگزیر به سرعت شان شدت بخشیدند و همه شب حرکت کردند تا از ضیاع رطوبت، به سبب گرمی هوا جلوگیری نمایند؛ فقط یک خواب کوتاه در هنگام روز را غنیمت شمردند. نوشیدن آب را به یک گیلان و کمتر از آن کاهش دادند، و حتی غذای دست داشته شان بدون آب کافی از خوردن بازماند. تمام اسباب، سلاح ها و مهمات را پرتاب کردند تا وزن خود را کاهش دهند، اما شترها با وجود آنهم از رفتن باز ایستادند. هنگامیکه یک اسب از

بی آبی بیحال گردید او را کشتند تا آب ذخیره شده شکم اش را استفاده کنند. بعضی از مرد ها از ناچاری مجبور به نوشیدن خون شتر ها گردیدند و اینکار نتایج کشتنی باخود داشت و به دیوانه شدن کسانیکه خون شتر را نوشیده بودند انجامید. چون یک شتر مرد، دو نفر بر یک شتر سوار گردیدند و چون جای برای شخص دیگر باقی نه ماند آن مرد که شترش مرده بود به آفتاب سوزان، صحرای بی آب و کشنده رها گردید. یک یا دوبار چنین واقع شد آنانیکه زنده مانده بودند، صدای شلیک تفنگ را هنگامی شنیدند که ترک شدگان در صحرا؛ بدون طلب رحم و دیدن به سوی عقب؛ برای رهایی از این بدبختی، خود را با ضرب گلوله از بین بردند.

بعد از تمام شدن آب، محمد بدون نوشیدن آب برای مدت ۲۴ ساعت راه پیمود، در نتیجه بیهوش گردید و در آن هنگام به پدرش گفت: دیگر من راه پیموده نمی توانم. چون اضها به چشمان فرسوده، لب های شکاف و پر خون پسرش دید گفت: «تا آنکه روز تاریک میشود صبر کن، خداوند مهربان است». اوضها علاوه از این چیزی دیگری برای گفتن نداشت. محمد به نحوی توانست با وجود همه سختی ها تا رسیدن تاریکی زنده بماند؛ پدرش او را به گوشه برد و بوتل آب مخصوص نظامیان را که در تحت زین شترش پنهان کرده بود به او پیش کرد. آنها دهن خود را از آب پر کردند و آن بوتل گرانها را تا شب دیگر دوباره در جای اولی اش پنهان نمودند. آن سفر آن خواب ترسناک بلاخره به پایان رسید و آنها به چاهی در شمال وادی سراح رسیدند. فقط ده ۱۰ مرد باقی مانده با چهره های خسته و چشمان خیره، خود را از شترهای شان پایین انداخته و به نوشیدن آب حیات شان آغاز کردند.



شمار اسپ ها در عربستان خیلی کم بود؛ اما به جهت مؤثریتی که در جنگ و تاخت و تاز داشتند، خیلی با ارزش بودند. اسپ های اصیل عربی، دارای جسامت خورد، لاغر و نا استوار، نسبت به اسپ های همتای غربی آنها بودند. یک اسپ اصیل عربی دارای طرز رفتار مخصوص در هنگام تاخت و تاز است طوریکه احساس میکنید در هوا راه می رود. به همین گونه یک ضرب المثل عربی نیز چنین شرح است، خداوند انسان نخست را از زمین آفرید و اسپ را از آسمان.

عربستان فاقد دریا و چمن زار است و برخلاف شتر ها، اسپ ها نمی توانند با خارها زنده بمانند. اسپ ها به آب و غذای منظم نیاز دارند. باوجود آن، با توجه زیادی که به اسپ ها دارند آنها را بهترین مربی اسپ ایام خود ساخته اند. فقط سه اسپ نر که توسط مربیان انگلیس در قرن هژدهم به انگلستان آورده شدند؛ نیاکان تمام اسپ های اصیل در جهان هستند.

نظر به گفته اعراب، عالیتترین تحفه خداوند به انسان در زمین و بهشت؛ یاری و همراهی اسپ عربی است. ابن هشام (متوفی ۸۲۷ م) یکی از تاریخ نویسان قدیم عرب، به یاد دارد؛ هنگامیکه طفل بود، پدرش به او گفته بود؛ حضرت اسماعیل علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین انسانی بود که اسپ سواری کرد، نخستین انسانی بود که به زبان



عربی (زبان فرشتگان) صحبت کرد و نخستین انسانی بود که از کمان برای تیراندازی استفاده کرد. و به دلیل عشقی که خداوند ﷻ به او داشت، صد اسپ خالص را از کرانه دریا به او عنایت فرمود و آن حضرت او را در نزدیکی مکه میچرانید.

هرچند تعداد اسپها در یک قبیله بیشتر میبود، به همان اندازه همسایگان شان از آن قبیله ها احساس ترس میداشتند، بناءً تعداد زیادی از همسایه گان علیه آنها متحد میشدند، در نتیجه هر دو ، - اسپ سوار و اسپ - را از بین میبردند. از همینرو اعراب، ضرب المثل خوبی دارند: «لجام اسپ چون مار است، هر که بر پشت اسپ بنشیند زود زندگی اش را از دست خواهد داد.»

گفته میشود که پیامبر ﷺ اسپ عربی را برای پرتاب تیر در غزوات دوست داشت و میخواست هر جنگجوی مسلمان از آن یک رأس داشته باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «چون شکست نزدیک شود، اسپ ها باعث خوشبختی و پیروزی میگرددند.» حضرت عمر رضی الله عنه بعد ها همین فرموده پیامبر ﷺ را نقل کرد و نیز گفت: «هر که اسپ خود را دوست داشته باشد و او را خوب پرورش دهد، خداوند ﷻ بر او مهربان خواهد شد، اما هر آن که اسپ خود را به صورت درست پرورش نمی کند، به لعنت خداوند ﷻ گرفتار خواهد شد. خداوند ﷻ برای خوشی و لذت مرد بعد از همسر؛ اسپ را آفرید.»

حضرت محمد ﷺ در تمام مدت حیاتش ۱۵ رأس اسپ داشت و آنها را از بازار نجد خریداری نموده بودند. مسلمانان اسپ ها را برای لشکرشان تربیت میکردند، باید گفت که مسلمانان در جنگ بدر، فقط دو رأس اسپ داشتند. حضرت محمد ﷺ ، مسلمانان را به مسابقات اسپ دوانی ترغیب میکرد، تا هر دو - اسپ و اسپ سوار - بهتر تربیت شوند. آن حضرت ﷺ ، نخستین اسپش را آن از قبیله بنی الفسره خریداری کرد و اسمش را السکب (جاری کننده، روان کننده و اظهار کننده) گذاشت. در نخستین غزوات اسلام، این اسپ همیشه در میان نخستین اسپ های جنگی میبود. السکب اسپیی به رنگ سیاه بود و در پیشانی اش نشان ستاره یی به رنگ سفید داشت. اعراب بدوی کمتر از زین استفاده میکردند. گویند حضرت محمد ﷺ یکبار از اسپش در مقابل درخت خرما پایین افتاد، که باعث رگ شدن پای مبارک گردید، بعد از آن ایشان ترجیح میدادند که بر شتر، قاطر و یا مرکب سوار شوند.



در این فصل ما به صورت اجمالی در مورد دو شیخ بادیه نشین دریافتیم: یعنی هریک ابن جنیب از قبیله رواله و اوضها ابوطایی از قبیله بنی الحویطات. هنگامیکه من به حیث عسکر در لشکر عربها خدمت میکردم، خوشبختانه با

سومین شیخ عرب که عبارت از شیخ متگل<sup>۱</sup> الفیض است، ملاقات نموده و با او آشنا شدم، شیخ کسی بود که در سال ۱۹۲۲ به حیث بزرگترین رئیس قبیله بنی صخر مقرر شده بود.

شیخ اعراب بدوی دارای خدمتگار معاش گیرنده نمی باشد، تا او امر او را به جا آورده و تطبیق کند. شیخ بودن آنها به این معنا است که او فقط نخستین شخص اجتماع آنها است و آن اجتماعی است که افراد، باهم برابر تلقی شده و هر مرد کاملاً آزاد می باشد و با کوچکترین مشکل، خود کامگی خود را اظهار میکنند. اقتدار شیخ وابسته به پیامد قوت شخصیت خودش و مهارت او در اداره نمودن مرد ها است.

ولفرد تسیجر، عربین سنلنز (۱۹۵۹)

(WILFRED THESIGER, ARABIAN SANDS(1959)

حال شاید شما در ذهن خود اندیشه یی ایجاد نموده باشید؛ اندیشه یی که قبیله بدوی از رهبر و شیخ خود چه توقع میکند. فشرده و ساده اینکه، نقش او فقط نقش یک رهبر بود. او مسؤول تصمیم گیری بود، و فقط بعد از مشاورت به تصمیم گیری میپرداخت. او مانند یک چوپان، اعضای قبیله را یکجا و باهم نگه میداشت و نگران هر فرد می بود. آیا به یاد دارید که چگونه ابن جنیب مراقب آن عضو قبیله اش بود که در خیمه او در حال مردن بود، و چگونه آرزویش را بر آورده کرد؟

قبیله ها دارای دو نوع رهبر بودند، رهبر انتخابی و رهبر موروثی. هر قبیله چه بزرگ می بودند، چه کوچک؛ دارای یک خانواده حکمران بودند، که برادران و پسران کاکای آن خانواده حکمران، معمولاً به حیث حکمفرما مقرر میشدند. هرگاه انتخابات رسماً به راه انداخته نمی شد، اعضای قبیله با یکی از اعضای همان خانواده حکمران که آنها را به عنوان یک رهبر باظرفیت و توانمند از همه بیشتر تحت تأثیر قرار داده بود، بیعت کرده و اظهار وفاداری میکردند.

علاوه از قابلیت ها و اوصاف مروت (مروه) که شامل شجاعت، سخاوت، شفافیت، جامعیت، انصاف و شرف و یا شهرت خوب است؛ رئیس اعراب بادیه نشین، باید دارای بصیرت می بود، چون یک رئیس قبیله باید یک مذاکره کننده ماهر بوده بدین منظور نیاز به بصیرت داشت، تا به وسیله آن نزاع و اختلاف موجود بین پیروانش را قبل از آن که دست و گریبان شوند و یا با هم پیمانان قبایل دیگر؛ معامله کنند، حل و فصل نماید.

همچنان رئیس قبیله باید دارای ذکاوت و تجربه در نحوه قضاوتی که به آنها اهمیت داشت، میبود. یعنی او باید تا حدی آگاه و با فهم می بود و نیز میدانست که باران در کدام قسمت صحرائی که از نگاه آب و هوا بی ثبات است، باریده و آنها در کجا میتوانند سبزه های کوچک، اما پر آب را برای گله های خود دریابند تا از آن، هم به حیث غذا استفاده کرده و هم آب بنوشند. تصمیم گیری در مورد اینکه در کجا باید خیمه بزنند، خواه تصمیم خوب میبود

<sup>1</sup>. مصری ها در بعضی کلمات به عوض حرف ج از حرف گ نیز استفاده میکنند.

یا بد، به حیث یک امتیاز؛ صلاحیت رئیس قبیله بود. هنگامیکه رئیس قبیله، خیمه را جمع کرده و اموال خود را بر پشت شتر بار میکرد، تمام اعضای قبیله این عملش را هدایت غیر مستقیم تلقی کرده و همه او را پیروی می کردند.

برای موفقیت رئیس قبیله نیاز بود تا درب های خیمه اش را باز نگهدارد، چون رسم مهمان نوازی بین بادیه نشینان خیلی معروف بود، پس رئیس قبیله باید مهمان نوازی را جزئی از راهبرد و یا خط مشی پیچیده بی که جهت بقایش به آن نیاز داشت، میگردانید. یعنی رهبر بادیه نشینان باید به مهمانان خوش آمدید گفته، غذا آورده و از آنها به خوبی استقبال میکرد، اما در عوض از آنها توقع میبرد که در مورد وضعیت چراگاه ها، اقدام و حرکات قبیله، منازعات مربوط به قبیله ها و همه آنچه در صحرا خبر شمرده میشد، را با او شریک سازند. همه رهبران نیازمند بودند که از همه چیز با خبر باشند.

اگرچه رؤسای قبایل باید در هنگام جنگ اعضای قبیله را رهبری میکردند، اما کبر سن و ناتوانی آنها ایجاب میکرد که در هنگام جنگ؛ نقش رهبر جنگی را به یک مرد جنگی جوان، محول کنند. و خود در تلاش آشتی و سازگاری جنگ و یا هم برای دریافت متحدین خارجی، پردازند تا از خرد و دانایی خود به بهترین نحو آن استفاده کرده باشد.

همچنان قائد خود را در آماده گی هجوم شترها بر قبیله دشمن و در تلاش برای دریافت مردان مهاجم که اسب ها و شترهای قبیله را به مقاصد دیگر برده بودند، مشغول میداشت. چون بادیه نشینان بر اساس عادت میگفتند: ما شترها و اسب های دیگران را به مقصد سوار شدن میگیریم، چون شترها و اسب های ما نیز گرفته میشوند.

رئیس قبیله باید صفت سخاوت را که اعراب به آن می بالیدند، در وجود خود مجسم می ساخت، به صورت اخص به بهترین گونه سخاوت، در مقابل مهمان رفتار میکرد. داشتن دست باز باعث ازدیاد شهرت رئیس آن قبیله میگردد. به غربا، مستمندان، بیگانگان و رهروان با بسیار احترام غذا داده میشد. سخاوت و مهمان نوازی از اساسی ترین فضیلت ها در اعراب محسوب میگردد. در یکی از بهترین ضرب المثل ها چنین شرح است: هر مهمان با خود برکت و رحمت الهی را یکجا می آورد. از اینرو الفاظ استعمال شده در هنگام برخورد و دیدن با یک دیگر، قبل از اسلام (به عوض اسلام و علیکم و رحمه الله و برکاته) عبارت بود از **اهلاً و سهلاً** به این معنی که: «تو آمده یی به گروهی از مردم، که آنها به شما پناه و یک قرارگاه محفوظ، خواهند داد.»

طوریکه یک شاعر عرب مینویسد، چون غذا را آماده کردی، از مهمانان التماس میکنی که در غذا خوردن اشتراک ورزد، مگر من آن نیستم که غذای ترا بخورم، مانند یک دهاتی، مانند یک شخص تنها، مانند تعدادی از مسافری در شب یا شخص تحت سرپرستی، ولی حقیقت این است که من از سخنان ننگ آور مردان بعد از وفاتم میترسم.

هرگز یک عرب بادیه نشین نمی خواست در اظهار مهربانی به مهمانش در خیمه خود از دیگران عقب بماند و یا برای عدم سخاوت و بزرگواری در پیشروی دیگران شرمسار گردد. اعراب بادیه نشین همه با هم برابر بودند فقر و

غربت بین آنها باعث نکوهش و سرزنش محسوب نمی شد. بادیه نشین فقیر که آخرین بره یا بزغاله اش را برای مهمان خود حلال کرده و پخته می کرد؛ به نسبت آن رئیس بزرگ قبیله که شتر جوانش را از میان رمة بزرگ شترها، که نبودش در آن گله لمس میشد؛ ذبح و کباب می کرد، در نزد قبیله اش بیشتر تقدیر شده و محترم محسوب میگردید. تمام اجتماعات قبیلوی با نهایت دقت، میل پیمایش بخشندگی و سخاوت با این نسبت ها داشتند. اگر لباس یک عرب بدوی فرسوده و کهنه میبود، یا صاحب خیمه فقیرانه یی میبود، که با اثاثیه مجهز آراسته نبوده، ثروتش تنها به چند بز و گوسفند محدود و اطفالش گرسنه می بودند، باوجود آنهم از مهمان نوازی اش کاسته نشده، بلکه او بهترین شخص مهمان نواز می بود. طوریکه ضرب المثل عربی میگوید: «مادیان که نسب اصیل داشته باشد از نحوه تجملات خود شرمسار نمی گردد.»

سخاوت که یکی از مزیت های اعراب بدوی بوده در طول تاریخ خیلی ارجمند و محترم شمرده شده است. پنج سال بعد از تجربه نظامی من در اردوی اعراب، ولفرد تسیجر سیاح انگلیسی داستان عبورش از یک ربع خالی عربستان سعودی را در کتاب عربین سندز (Arabian Sands) (۱۹۵۹) بیان نموده است، در اینجا میخواهم قضاوت آقای تسیجر در رابطه به مزیت اعرابی را که با او ملاقات نموده، ذکر کنم.

... دو روز بعد به محل بودو باش ما یک مرد کهن سال آمد. او لنگیده راه میرفت و حتی بر اساس معیار های اعراب بدوی او غریب نیز بود. لنگ پاره یی به تن داشت، لاغر، افسرده رنگ و بزرگ سال بود، تنگ قدیمی به دست داشت... در کمر بند (پرتله) اش دو شارژور پر از مرمی و شش شارژور خالی موجود بود. در پشت سر، یک خنجر نیز که غلاف آن پاره بود، همراه داشت. رشید برخاست و جلوتر رفت تا با او خوش آمدید بگوید؛ «خوش آمدید کاکاجان، خداوند عزوجل به شما عمر دراز نصیب گرداند. خوش آمدید صدبار خوش آمدید.» به استقبال گرمی که آنها در ملاقات و خوش آمدید باهم می نمودند، تعجب کردم... من فکر کردم، «او یک گدای بزرگ سال است. گمان کردم که او چیزی طلب می کند.» بعد هنگام شب او برایش کمک نقدی کرد و من نیز برایش پنج ریال دادم، اما من فکر خود را تغییر دادم.

ابن کبینه به من گفت: «یک زمان او ثروتمند ترین مرد در قبیله ما بود، اکنون او بر علاوه از چند بز چیزی بیشتر ندارد. من پرسیدم، شتر هایش چه شد؟ آیا شتر های او را دزد ها به تاراج بردند و یا به سبب مرض جان دادند؟»  
"ابن کبینه جواب داد، «نخیر. سخاوت او باعث این همه هلاکت و از بین رفتن ثروتش گردید. هیچ کس به خیمه او نیامد، مگر اینکه او برایش شتری ذبح کرد. قسم به خداوند که او مرد نهایت با سخاوت است!» در صدای کبینه حسادت را احساس می کردم، که بر اساس سخاوت آن مرد برایش دست داده بود.

بادیه نشینان به صورت طبیعی مردمان با اخلاق هستند که به بزرگ سالان قبیله و رئیس قبیله خود احترام میگذارند. آنها با آنکه هیچگاه گستاخی نمی کردند؛ ولی سلسله مراتب را هرگز در نظر نداشتند؛ از همین رو همه مردم را به

نام نخست یا کوچک اش بدون در نظر داشت رتبه و موقفش مخاطب قرار می دادند، و با ایشان به صورت مستقیم یعنی غیر رسمی، با لهجه باز و واضح صحبت میکردند، چنانچه عوام با همسایگان شان که با آنها در اطراف آتشدان نشسته باشند و گیلان های چای خود را بالای سنگ های داغ گذاشته باشند، صحبت کنند.

کسانی را که من از عساکر بادیه نشینان میشناسم یعنی از قبیله شمّر، رواله، بنی صخر و بنی الحویطات؛ همه آنها دارای همین ترکیب ویژه مملو از احترام، خونگرمی، مهربانی و آشنایی ساده بودند، طوریکه ابراز داشتیم، این است جذابیت ویژه جمعیت های بدوی.

مردمان را که تا به حال من دیده ام اعراب بادیه نشین منفردترین و فوق العاده هوشیارترین آنها هستند، اما نیاز به مدیریت عالی دارند، چون آنها بیچاره ترین مردم هستند و بیشتر از آنکه میتوان در مورد شان گمانه زنی کرد، نیازمند میباشند... بدون شک آنها در فصاحت و زیبایی تفکر، بهتر از هر ملت در دنیا هستند.

خانم هستر س تنهوپ ( سیاح انگلیسی که بین سالهای ۱۸۳۹-۱۷۸۶ با بادیه نشینان تدمر، سوریه زندگی نموده است)

## نقاط کلیدی:

- ❖ تمام انسان ها دوره بی را سپری نموده یا می نمایند که در آن، قبیله به عنوان نهاد حاکم اجتماع نقش دارد. بر اساس همین حقیقت است که برخی از صفات معین رهبران، برای ما طبیعتاً برتری دارد. ما به صورت طبیعی از آنها توقع میبریم، که باید نقش همگانی رهبریت را که همانا خیراندیشی و شایسته گی است، به خوبی بازی نمایند.
- ❖ بنابر شرایط ناگوار عربستان، برای رهبران و پیروان آنها ضروری و حتی حتمی بود تا دوشادوش هم زنده گی و کار نمایند. مبتنی بر آن در رهبری هرگز سلسله مراتب مدنظر نمیبود؛ یعنی رهبر؛ در میان مردم بود، نه بالای مردم.
- ❖ رهبران اجدادی، آنانیکه مقام رهبری را از اجداد خود به ارث میبردند، موفق و اختیار خود را تنها به وسیله تصدیق مردم به دست می آوردند. با آنکه بر اساس بلند کردن دست و یا رای دهی سری به رهبری انتخاب نمی شدند، اما به گونه بی که در دموکراسی نوین رایج است، از میان تعداد کاندیداهای شایسته انتخاب میشدند.
- ❖ هر قبیله به یک رئیس نیاز داشت، فردی که به عنوان شخص مسؤول شناخته شده و دارای اختیار ریاستی میبود. اصل «توحید در فرمان»، یک اصل جهانی است. ضرب المثلی از اعراب، به گونه مطلق آن را به گونه زیر بیان کرده است: کشتی بی که دو کشتیان داشته باشد غرق میشود.
- ❖ هیچ قبیله بی عمداً فردی را که دارای اخلاق نیکو نباشد، به حیث رهبر انتخاب نمی کند.
- ❖ عدم موجودیت رهبر در زمانه های گذشته؛ حتی غیر قابل تفکر بود و بی رهبری و بی اطاعتی را شایسته انسانها نمی دانستند. بر اساس یک ضرب المثل بسیار قدیم مردم ویتنام؛ زندگی بدون رهبر، زندگی حیوانی است. اگرچه حضرت محمد ﷺ به داشتن یک رهبر مشخص همیشه تأکید میکرد، اما او هیچ جانشین و قائم مقامی را تعیین نکرد، ممکن هدف این کارش، اعتمادی بود که در تعیین شخص و انتخاب دقیق رهبری به اصحابش داشت.

ای مهمانان، با اینکه شما تشریف آورده اید، با تشریف آوردن خود به ما عزت بخشیدید به محل بود و باش ما عزت بخشیدید، در حقیقت مهمانان اصلی ما هستیم و شما مالکین و صاحبان این خیمه هستید!

ملک عبدالعزیز السعود، سلام و پذیرایی عربستان سعودی

## حضرت محمد ﷺ

### «شخص با اعتماد و امین»

با از بین رفتن اعتماد، تمام مراودات و معاملات اجتماعی انسانها به نابودی می‌گراید.

لیوی Livy (تاریخ نویس رومی)

در سالهایی که هنوز حضرت محمد ﷺ پیام رسالت خویش را به عنوان پیامبر به دست نیاورده بود و در مکه معظمه با کاروان تجارتی؛ احتمالاً به حیث رهبر کاروان ایفای وظیفه میکرد، آن حضرت ﷺ لقب امین را به دست آورد، یعنی شخص با اعتماد. کلمه امین به صورت اتفاقی با کلمه انگلیسی ( آمین Amen که در اخیرعبادت و یا دعاهای نصرانی استفاده میشود)، دارای ریشه یکسان می باشد و اصطلاحی است که تأیید و موافقت قلبی را نشان میدهد. ما تنها میتوانیم حدس بزنیم که چه مسأله‌ی باعث به دست آوردن چنین لقب جذاب گردید، آیا سیرت و کردار حضرت محمد ﷺ و یا هم چیزی دیگری، اما یک سرخ و نشان وجود دارد. و آن اینکه هنگامیکه حضرت محمد ﷺ در سال ۶۲۲ م. برای مهاجرت از مکه آماده گیری می گرفت، برای آنکه پول های امانت گذاشته شده در منزلش را، دوباره به صاحبانش برساند، مدت مدیدی سفرش را به تعویق انداخت که با این کار، آن حضرت ﷺ زندگی اش را در مخاطره قرار داد.

قرن های مزیدی زنده گی همه مکیمان متمرکز به کاروان تجارتی بود. هر فرد باشنده مکه، چه ثروتمند بود و یا فقیر و شامل زنان صاحب زمین (در آن زمان تعداد زیاد زنان صاحبان زمین بودند) نیز میشد، تمایل داشتند تا در این تجارت پرمفعت سرمایه گذاری کنند. با برگزاری بازارهای سالانه، خانواده های زورمند ثروتمندتر و توانمندتر می شدند؛ و خانواده های فقیرتر هر دینار دست داشته را جهت شریک گذاشتن در این معامله تجارتی پس انداز میکردند. سوداگران مکه به شکل اتحادیه یی با هم جمع شده و سپس منافع به دست آمده را به تناسب معین، بین همدیگر شریک میکردند. در آن موقع، معمولاً یکی از تاجران را به حیث بانکدار تعیین میکردند و آن شخص، امانت های فردی که تمایل به اشتراک در بازار را داشت نزد خود جمع کرده و سپس پولها را به ممکن ترین وجه اقتصادی مدیریت مینمود. به احتمال قوی، دقت بیشتر و صداقت پایدار حضرت محمد ﷺ در این نقش؛ باعث کسب شهرتش به حیث با اعتماد ترین و امین ترین مردم گردید.

در شهر مکه بیوه جوانی به نام حضرت بی بی خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها پول سرمایه گذاری شده اش را جهت کسب منفعت در یک کاروان تجارتنی به دست یکی از کاکا زاده هایش، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سپرد. از دید اقتصادی؛ حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها از شیوه کار بسیار مسلکی آن حضرت صلی الله علیه و آله عمیقاً متأثر شده و از دید شخصی مجذوب او گردید، در نتیجه آن به اساس رسم قبول شده اعراب که تساوی معیار هر دو جنس در ازدواج میباشد، حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها پیشنهاد ازدواج را به آن حضرت صلی الله علیه و آله فرستاد. نامه آن پیشنهاد کلمات ذیل را در بر داشت «ای پسر کاکایم» [زبان عربی کلمه مشابه به Cousin ندارد] «من شما را به سبب خویشاوندی یی که با شما دارم، به سبب نیکوترین شهرتی که در بین مردم خود دارید، به سبب امین بودن شما، بهترین اخلاق شما و راستگو بودن شما می پسندم.»

حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیشنهادش را پذیرفت. این تصمیم یکی دیگر از خردمندانه ترین تصمیمی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در طول حیاتش گرفته است. ایشان یگانه خانم حضرت محمد صلی الله علیه و آله الی وفات او در سال ۶۱۸ م. بودند. حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها مادر حضرت بی بی فاطمه الزهرا رضی الله عنها و دیگر دختران و پسران (که همه در طفلی وفات نمودند) آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نخستین شخصی بود که به پیامبری آن حضرت صلی الله علیه و آله ایمان آورد.

یکی از ضرب المثل هایی که حتی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز ضرب المثل قدیم به شمار می رفت، چنین میگوید: «هیچ مردی در سرزمین خود پیامبر نیست». به این مفهوم که قبول نمودن پیامبری شخصی، توسط نزدیکان و وابسته گانش به این سادگی صورت نمی گیرد و آن حضرت نیز، این حقیقت را دانسته بود؛ بناءً آن حضرت میدانست که باید سالها ایمان نیاوردن و حتی جنگ از جانب بیشترین نزدیکانش را تحمل کند. در هنگام این همه آزمایش های سخت در مکه؛ حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها مهمترین حمایه کننده آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. او شوهرش را خوب می شناخت و به او ایمان داشت، چیزیکه فقط یک خانم که شوهرش را نهایت دوست میداشته باشد میتواند انجام دهد. ممکن کلمات ذیل را که یک تاریخنگار و دانشمند سیاسی فرانسوی به اسم الکسس دی تاکوی ولی در مورد خانم اش گفته است، همان چیزی را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد همسرش احساس میکرد؛ تا اندازه یی بیان کند: «او مرا ملایم و آرام ساخته و در مشکلات به من قوت می بخشد؛ این چیز است که مرا آشفته ساخته؛ اما او را بزرگ می سازد.»





آشکار است که جناب حضرت محمد ﷺ مردی بود که به شفافیت، بی عیبی و درستکاری (Integrity) شهرت داشت. کلمه انگلیسی (Integrity) از کلمه لاتینی (Integer) که به معنی کامل، درست و صحیح است؛ گرفته شده، کاربرد آن از دیدگاه مسلمانان به صورت خاص، مناسب به جناب حضرت محمد ﷺ می باشد، چون معنای اصلی و عمده آن وحدت و یکپارچگی را میرساند، و نشان دهنده وابستگی متقابل تمام اجزا، مکمل بودن و از هرنگاه درست بودن را افاده میکند. بعضی مسلمانان میگویند، همه انسان ها مانند سنگ هستند و جناب حضرت محمد ﷺ در میان آن مانند لعل است.

صداقت به معنای امتناع از دروغ، دزدیدن یا خدعه به هر نوع ممکن است. باید گفت که (Integrity) یعنی شفافیت، جامعیت، کامل بودن، درست و صحیح بودن است که نسبت به صداقت، بسیار افضل و جامع تر است. چون امین بودن؛ قابل اعتماد بودن و فساد ناپذیری را به اندازه یی میرساند که دیگر آن شخص قادر به شکستادن اعتماد، مسؤولیت و عهد کسی نمی باشد. رهبر که دارای (Integrity) یا جامعیت و شفافیت باشد دارای اوصافی است که شاعر انگلیسی زبان (William Wordsworth) او را در شعرش به نام (Happy Warrior) یا مبارز با سعادت و شاد یاد میکند.

او شخصی است که به ارزش اعتمادی که به او شده است پی برده، به آن ادامه داده و وفادار می ماند و همان هدف یگانه اش را یکجا با او تعقیب میکند؛

به همین منظور از این کار (با اعتماد بودنش) دست نمی کشد، و نه او برای به دست آوردن ثروت، حرمت و یا برای ملک دنیوی منتظر میماند.

شفافیت، جامعیت و درستی اخلاقی، تمام مکارم اخلاق را در بر می گیرد. و در مسایل کوچک و بزرگ میتوان آن را دریافت، چون وفادار ماندن به حقیقت و راستکاری، در مسایل کوچک و بزرگ، یکسان آزموده میشود.

باید به اصل ارزش حقیقت و راستی توجه نمود، طوریکه هرگاه به مفهوم جامعیت اخلاقی نظر بیاندازیم به مشاهده میرسد که حقیقت و راستی، در هسته همه اشیاء قرار دارد. به یاد دارید آن گونه که حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها در مورد «راستگویی» حضرت محمد ﷺ تذکر نمودند، یعنی اینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله همیشه راست میگویند و همچنان در مورد «قابل اعتماد بودن» آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله تذکر نمودند، در حقیقت این هر دو چیز است که یکجا با هم قرار گرفته پیش میروند. اگر شما راست میگویید، مردم بر شما اعتماد میکند؛ اما اگر شما دروغ میگویید و شخصی به دروغ گفتن شما پی برد، در نتیجه اگر اعتمادتان برای همیشه از بین نه رود؛ ولی از آن کاسته شده و کاهش می یابد.

چرا برای یک رهبر؛ صداقت و راستی، از اصل های با ارزش دانسته شده است؟ دلیل آن ساده است. رهبران حقیقی و رهبرانی که همیشه حقیقت میگویند و راستگو هستند، خود باعث ایجاد اعتماد میگردند، یا اعتماد ایجاد میکنند و اعتماد است که در تمام روابط انسانی، چه رسمی و چه شخصی، نقش حیاتی دارد.



پس شما میتوانید دریابید و درک کنید که چرا جناب حضرت محمد ﷺ به جامعیت اخلاقی آنانی که در میان امت اسلامی (در اجتماع در حال رشد مسلمانان) به رهبری برگزیده میشدند، تأکید نموده است. بلی، چون نباید برای رشوه ستانی و فساد هیچ جا باقی بماند؛ جلوگیری و ممنوعیت از رشوه ستانی و فساد نه ساده بود و نه است چون: « و به راستی وی (انسان) سخت مال دوست است.»

آیه ۸ سورة (۱۰۰) العاديات

اگر شما خود را از شش چیز نگهداشتید، من (حضرت محمد ﷺ) بهشت را برای شما ضمانت میکنم: دروغ، تخلف از قول و وعده، شکستادن اعتماد، بی عفت بودن در فکر و عمل، از خود کردن چیز حرام و غیر شرعی ...  
الحديث

شاید میان همه جانشینان و خلفای حضرت محمد ﷺ، خلیفه دوم - حضرت عمر فاروق رضی الله عنه - بهترین نمونه جامعیت و شفافیت در اسلام است. با وجود آن، به آن اندازه جذابیتی را که حضرت محمد ﷺ میان مردم داشت، به دست آورده نتوانست. اوصافی که حضرت عمر رضی الله عنه در آن با حضرت محمد ﷺ شباهت داشت؛ عبارت است از، صداقت نهایت زیاد و راستکاری در امور مالی، شور و جوش نهایت زیاد در عدالت بیطرفانه، پیروی و عملی نمودن شیوه ساده و باز رهبری اعراب بادیه نشین.

نعمانی تذکره نویس موثق و توانا به جامعیت اخلاقی حضرت عمر رضی الله عنه چنین تأکید میکند:

باید به یاد داشته باشیم که اگر حضرت عمر رضی الله عنه خود را در همه کارها الگو و نمونه نمی ساخت، آن همه کوشش هایش جایی را نمی گرفت. آن حضرت بر انفاذ قانون پیوسته تأکید داشت و خود را در مقابل قانون همسان دیگران میشمرد. او هیچ گونه امتیاز و یا استثنا را به حیث خلیفه به خود قبول نمی کرد و در عوض حضرت عمر رضی الله عنه اعلان کرد که قدرت و اعمال قدرتش محدود گردیده و قدرت خود را در معرض رسیدگی به آراء، تدقیق و انتقادات مردم قرار میدهد.

حضرت عمر رضی الله عنه در مورد بیت المال فرمودند: من در پول شما (بیت المال) هیچگونه حق برتری ندارم، مگر مانند ولی آن یتیم که به ملکیت یتیم دارد. اگر من ثروتمند باشم، حتی چیزی را از حصه و حق خود از بیت المال نخواهم

گرفت. اما اگر نیازمند بودم، من فقط برای نفقه خود به اندازه ضرورت خواهم گرفت. ای مردم! شما هرگونه حق برمن دارید و آن را باید از من بخواهید. یکی از آن حقوق این است که من به صورت نامشروع نباید از شما عواید دولت و غنایم جنگی را جمع آوری نمایم؛ دومین حق شما بر من این است که عایدات و غنایم جنگی که در ملکیت من قرار میگیرد، نباید به صورت نامشروع به مصرف برسد؛ حق دیگر شما برمن این است که باید معاشات شما را بیشتر بسازم، سرحدات را حفظ کنم و نباید شما را در مخاطره بی موجب قرار دهم.



علاوَتاً اندیشه و پیام ساده حضرت محمد ﷺ که عبارت از توحید است به صورت اخص متوجه رهبران مسلمان است.

ترجمه سوره ۱۱۲

"بگو: او خداوند یگانه است

خداوند بی نیاز است

نه (فرزند) زاده و نه زاده شده است

و هیچکس همتای او (نبوده و) نیست."

طوری که در روایات اسلامی گفته شده است، خداوند عَلَّامٌ برای مومنان، دارای صفات ذاتی یا صفات خاص، یا "اسماء الحسنی" زیاد است. قرآن عظیم الشان در مورد اسماء الحسنی در سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰، سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰ و سوره طه (۲۰) آیه ۸ یادآوری کرده است و مسلمانان با استفاده از قرآن و حدیث از جمله ۹۹ بهترین اسم صفات و یا اسماء الحسنی را که بی عیب بودن خداوند را بیان میکنند، برگزیده اند. اسماء الحسنی سلسله بی از ویژگی ها، مشخصات و خاصیت های خداوند عَلَّامٌ را تشریح میکند، و قدرت خداوند را به حیث خالق، حاکم مطلق و خداوند که همه چیزها را میداند، با دوستی و مهربانی او (الرحمن، الرحیم و تواب) در تعادل قرار میدهد. اسماء الحسنی توسط مسلمانان به حفظ سپرده شده و در دعاها از آن استفاده میشود. یکی از جمله اسمای خداوند عَلَّامٌ که توسط خداوند بیان شده است، عبارت از اسم **الله اعظم** یعنی بزرگ ترین اسم خداوند است. باوجود این، همه این تنوع غنی و غیرقابل پیمایش در یک گوهر احاطه شده: "بگو: که او الله است، خالق یگانه ...

به اساس این عقیده (اسلام) میتوان گفت، جامعیت، درستی و راستی در زندگی، اخلاق و کردار شخص دوشادوش توحید میباشد. به این مفهوم که اگر یک انسان صفات ذکر شده در اسماء الحسنی را برای ساختن اخلاق و کردار خود معیار قرار بدهد، پس جامعیت، درستی و راستی موجود در شخص، در حقیقت وحدانیت خداوند عَلَّامٌ را منعکس میسازد.

## نقاط کلیدی:

❖ قشنگترین صدف جهان از خلیج عربستان به دست می آید. به اساس رسوم مردم، صدف به پنج دسته تقسیم گردیده است. با کیفیت ترین یا عالیترین صدف، *الجیوان* نامیده میشود. جامعیت، راستی و درستی در میان تمام خصوصیات رهبری؛ همان الجیوان و یا عالیترین صدف رهبری می باشد

❖ جامعیت، درستی و راستی ایجاب میکند که فساد در شخص جا نگرفته، از اعتماد و مسؤولیت سؤ استفاده نکرده، و از معیارهای خود هرگز پایین نیاید. طوریکه ضرب المثل لاتینی میگوید: با شکوه ترین دارایی و ملکیت؛ جامعیت، درستی و راستی است.

❖ اعتماد؛ بدون راستی وجود نمی داشته باشد. در صورتیکه بخواهید اعتماد گروه یا تیم کاری خود را از دست بدهید، به روش و کار های ذیل متوسل شوید. خیانت، دو رویی، فریب، دروغ، پنهان سازی و تزویر و تقلب.

❖ "اعتماد مانند روح است، هرگاه برود؛ برای همیشه رفته و باز نمی گردد." گیوس کاتولوس شاعر رومی ۸۴ ق.م. تا ۵۴ م.

❖ آنانیکه رهبر میشوند؛ اما جامعیت، راستی و درستی نمی داشته باشند، کسانی اند که آنها را "چوپان های نابینا" خطاب میکنند. رهبرانی که جامعیت، راستی و درستی نمی داشته باشند؛ به آنها نمی توان حتی رهبران بد خطاب کرد؛ چون اصلاً آنها رهبر نیستند، بلکه گمراه کننده هستند. افسوس به مردمی که در مصیبت چنین رهبران گرفتار میشوند. یعنی رهبری که در موردش یک ضرب المثل کهنه عبری میگوید. «چون خداوند اراده کند که گوسفندان را عذاب کند، بر آنها چوپان نابینا مسلط میسازد.»

مردم از رهبران خود (چه رهبر مرد باشد یا زن) توقع و اندیشه خدمت را دارند، و هدف از «خدمت»، خدمت به پیروانش میباشد... در حالکیه رهبر واقعی، در تلاش خدمت به راستی و حقیقت بوده، نه مردم.

نامه های باتلریتزر به پسرش ویلیام باتلریتزر

N B YEATS LETTERS TO HIS SON W B YEATS (1944)

## سهمگیری حضرت محمد ﷺ در مشقت و سختی های مردم

چون کارش انجام شد، و هدفش برآورده شد، آنها همیشه میگویند، «این چیز است که خودمان آن را انجام دادیم.»

لائوتزه، فیلسوف چینی قرن ۶ ق.م

LAO-TZU, CHINESE PHILOSOPHER 6<sup>TH</sup> CENTURY BCE

از اصول و پرنسپ ها بنیادی و جهانی رهبری است، که رهبران خوب؛ هنگامیکه مردم و یا پیروان شان با خطر و مشقت مواجه میشوند، به صورت همه جانبه و مکمل در رفع آن سختی، سهم میگیرند. هدف از مشقت و سختی، هر آنچه که تحمل آن مشکل باشد؛ مانند: محرومیت، تحمل رنج، زحمت، خستگی، ظلم و ستم، آسیب، جراحت و خسارت و بی عدالتی می باشد. رهبران بزرگ، کسانی که سرنوشت خود را در ضمن داشتن راه مشقت بار رهبری می پذیرند؛ مانند: مهاتما گاندی (Mahatma Gandhi) در هندوستان و نلسن ماندیلا (Nelson Mandela) در آفریقا؛ چیزی را به دست میگیرند که ندرتاً به یک رهبر واگذار میشود و آن عبارت از صلاحیت و اقتدار معنوی است.

هنگامیکه جمعیت کوچک مردمی که به خداوند یگانه ایمان آورده بودند؛ توسط اکثریت قریش در مکه به ستوه آمده و حتی زجر و اذیت را نیز متقبل شدند، (قریشی ها تلاش میکردند تا از برهم خوردن شیوه سنتی زندگی شان جلوگیری کنند). حضرت محمد ﷺ در مشقت و سختی آنها سهیم گردید. آنها همه، یکجا مصمم به تبعیدی که خود بر خودشان تحمیل کرده بودند، از شهر دوست داشتنی؛ اما خطرناک شان شدند. آنها به شهر مدینه مهاجرت کردند، مدینه شهری بود دارای آبادی و مرغزارهای بزرگ که پهنایش تا به صحرا ادامه داشت. مدینه دارای نفوس زیاد بود که روستاهایش از گروه های مختلف قبیلهای تشکیل شده بود. نخستین کاری که مسلمانان بعد از مهاجرت به مدینه انجام دادند، اعمار نخستین مسجد جهان بود، که حضرت محمد ﷺ در اعمار آن با کارگران و معماران خود کار کرد. به گونه ای که فکر می شد، ایشان از جمله یکی از آنها باشد. اصحاب کرام با الهام گیری از موجودیت حضرت محمد ﷺ کار کردند، مسلمانان جمله ذیل را که به آنها روحیه بلند اعطا میکرد، همیشه تکرار میکردند، و همین جمله بلاخره باعث موفقیت آنها نیز گردید:

در صورتیکه پیامبر ﷺ کار کند و ما از کار دست بگیریم و بنشینیم، این کار را میتوان روی گردانیدن از پیامبر شمرد.

هیچ یک از آنها نمی خواست به شخص استراحت طلبی مشهور شود، در حالی که پیامبر ﷺ در آفتاب سوزان، رنج و مشقت را تحمل میکرد. بلی، همین است نیروی نمونه و الگو شدن.

مسلمانان قریش که از مکه آمده بودند، به نام مهاجرین یاد میشدند و مسلمانان دو قبیله نیمه صحرائین مدینه را، انصار (کمک کننده) مینامیدند. هردو؛ مهاجرین و انصار به عنوان یک گروه دارای وظیفه مشترک، کار میکردند؛ چون ایشان، یکسان به خداوند ﷻ ایمان داشتند و باورمند بودند که بعد از مرگ به بهشت میروند:

هیچ زندگی نیست، مگر زندگی جهان بعدی

ای خداوند! بر مهاجرین و انصار رحم کن.

برده اسبق، اما حال یکی از جمله مهاجرین، با انبوهی از شکایت هایش، باعث ایجاد شادمانی گردید، در حالیکه سبدی از خشت را در پشت داشت و و به کلی خمیده بود، به سمت تعمیر در حرکت شد تا به جناب حضرت محمد ﷺ شکایت کند: او به تکرار میگفت «این مردم میخواهند مرا بکشند! آنها باری را که خود حمل نمی توانند بر من بار میکنند!» متأسفانه جوابی که حضرت محمد ﷺ برایش داده، نوشته نگردیده.

هنگامیکه مردم دارای یک اندیشه و قلب هستند، آنها حتی میتوانند کوه تایی (Tai) را به حرکت درآورند.

### کنفوسیوس Confucius

باری سرور کاینات ﷺ فرمودند: «من کارگر هستم». در صورتیکه کاری برای انجام دادن میبود؛ مانند حفر خندق دفاعی در اطراف مدینه در سال ۶۲۷ م، حضرت محمد ﷺ بیل و کلنگ را برداشته و یکجا با دیگران کار میکرد. آن حضرت ﷺ زنبیل های خاک را بر شانه های مبارک اش انتقال میداد و در جمع آن ها می پیوست. سلمان فارسی رضی الله عنه روایت میکند، هنگامی که او در حال حفر کردن خندق با کلنگ بود، با سنگ بزرگی مواجه شد و چون نتوانست او را بشکند مانع کار او گردید. پیامبر ﷺ چون او را در مشکل دید، پس برای کمکش آمد. آن حضرت ﷺ از دست سلمان فارسی رضی الله عنه کلنگ را گرفت و با ضربه محکمی که بر سنگ وارد کرد آن را شکستاند و دو حصه نمود.

از زنده گی حضرت محمد ﷺ چنان به نظر میرسد، که آن حضرت ﷺ برای اشتراک نمودن و سهمگیری در کارها بیش از حد آماده می بود؛ با آنکه کارهای طاقت فرسا و دشوار نیز می بود. حضرت انس ابن مالک رضی الله عنه که در سال های اخیر، خدمتگار آن حضرت ﷺ بود، میگوید: «حضرت محمد ﷺ بیش از آن که من برایش خدمت کنم؛ برایم خدمت نموده، او هرگز بر من قهر نشد و هرگز با من با خشونت برخورد نکرد.»

<sup>1</sup>. تایی (Tai) کوه مشهور در ولایت شنگدو (Shangdou) بود، احتمالاً بلندترین کوهی که کنفوسیوس (Confucius) آن را می شناخت.

حضرت محمد ﷺ در حالیکه دیگران مشغول کار می بودند، نمی توانست بنشیند. یکبار هنگامیکه آن حضرت ﷺ با جمع اندکی از اصحاب اش در صحرا سفر می نمودند، هنگام عصر توقف نموده و خیمه زدند. یکی از اصحاب کرام رضی الله عنه تصمیم گرفت تا گوسفندی را از عرب بادیه نشین، در آن نزدیکی خریداری نماید. عده دیگری از اصحاب رضی الله عنه به صورت رضاکار خواستند آن را ذبح نموده و بپزند. جناب حضرت محمد ﷺ پیشتر از آنها، جهت روشن کردن آتش، هیزم و خاشاک را جمع آوری نموده بودند. اصحاب کرام به نزد آن جناب رفته و از ایشان درخواست کردند تا استراحت نمایند. آن حضرت ﷺ جواب داد، من میدانم شما بدون من میتوانید همه کارها را انجام دهید، اما نمی خواهم در صورتیکه دوستانم (شما) مشغول کار باشند، من بیکار نشسته و استراحت نمایم.

هنگامیکه من (نویسنده کتاب) این داستان را مطالعه کردم دوران جوانی حضرت محمد ﷺ به یاد آمد، آن کسی که اگر گمانه زنی من درست و دقیق باشد، یک بار به حیث رهبر و قائد کاروان کار میکرد. آن حضرت ﷺ در هنگام سفر چنین بحث را می پسندید، و این داستان با بهترین نحو آن فرموده ایشان را «رهبر مردم در سفر، خدمتگار مردم است» توضیح داده و تصدیق میکند.

تمایل آن حضرت ﷺ به شنیدن و مشوره گرفتن از دیگران، ایشان و فرماندهان مسلمانان را در گرفتن تصمیم استراتژیک خیلی کمک نمود. طوریکه قصه حمله اضحای ابوطیابی نشان میدهد (فصل چهارم)، موضوع کنترل چاه های آب در صحرا، مطلقاً مسأله مرگ و زندگی در جنگ های صحرائی است.

در لحظات قبل از غزوه بدر در سال ۶۲۴ م، حضرت محمد ﷺ یکی از محافظینش را که با او همراه بود جهت محافظت نزدیک ترین چاه های بدر از جانب مدینه فرستاد. و چون خواستند برای لحظه یی استراحت نمایند، یکی از اصحاب بادیه نشینش به اسم حباب الجموح از قبیله بنی سلامه که در مورد منطقه بدر خوب آگاه بود، نزد آن حضرت ﷺ آمده و از ایشان پرسید، «آیا ساکن شدن در این موقعیت را خداوند ﷻ حکم فرموده است؟ چون با این کار نخواهیم توانست از آنجا به جلو رفته و یا عقب برویم، و یا هم فقط فکر شماسه و از جمله تکتیک های نظامی است؟»

حضرت محمد ﷺ پاسخ دادند، نخیر؛ طوریکه فرمودید، فقط فکر من است نه حکم خداوند ﷻ. بعد از شنیدن آن، حضرت حباب رضی الله عنه گفتند: ای رسول الله ﷺ این مکان مناسب نیست، مسلمانان باید چاه های نزدیک به دشمنان را تسخیر کنند و در آنجا موقعیت بگزینند و چاه های عقب آن ها (کفار) را از تهیه آب باز دارند. مسلمانان باید برای خود مخزن و یا ذخیره یی بسازند و آب را در آن ذخیره نمایند، تا آب زیاد در دسترس شان باشد. در آن حال، مسلمانان میتوانند با دشمن بجنگند در حالیکه کفار هیچ نوع دسترسی به آب نخواهند داشت. آن

حضرت ﷺ فرمودند این بهترین روش است و به او موافقت نمود. و با زودترین فرصت آن را عملی نمودند: چاه های آب از تهیه آب باز مانده شدند و مسلمانان برای خود یک ذخیره آب ساخته و آن را از آب پر کردند و در هنگام ضرورت از آن آب میگرفتند.

مقدمات غزوه بدر که در آن ۳۰۰ سه صد مبارز مسلمان در مقابل ۱۰۰۰ هزار فرد جنگی مکه جنگیدند، دید روشنی از نبوغ و فوق العادگی آن حضرت ﷺ را به حیث رهبر وانمود میکند، یعنی با وجود چنین تفاوت بزرگ، حتی اطمینان به نفسی که آن حضرت ﷺ بر اساس ایمان کامل بر الله ﷻ داشت، قابل توجه و تأمل است. رهبرانی که در چنین مواقع با دهان پر از خنده و بیان فکاهیات با عساکر میپردازند، تنش و اضطراب را از آنها دور میکند؛ و باعث اطمینان و اعتماد به نفس بین عساکر میگردند.

حضرت محمد ﷺ طوریکه همیشه در کارهایی که نیاز به انجام داشت سهم میگرفت، در جنگ نیز مسلمانان را منظم ساخته و تشکیلات آنها را ترتیب مینمود.

خداوند ﷻ کسانی را دوست میدارد که در راه او صف زده کارزار میکنند که گویی بنای به هم پیوسته و استوار اند.

#### سوره الصف (۶۱) آیه (۴)

به گونه یی که جناب حضرت محمد مصطفی ﷺ در پیشاپیش صف مسلمانان میگذشت و با تیری که در دست داشت صف ها را راست و منظم می ساخت، و چون به نزد سواد ابن غزیه رسید، دید که از صف خارج و خیلی دور ایستاده است، آن حضرت ﷺ با تیری که در دست داشت، با ملایمت شکمش را فشار داد و فرمودند: «ای سواد! در صف بایست.»

سواد با صدای اغراق آمیز درد فریاد زد «ای رسول خدا! مرا افکار و مصدوم کردی، خداوند شما را برای آموزش حق و عدالت فرستاده است، پس بگذار مرا تا قصاص خود را بگیرم.»

آن حضرت ﷺ شکم مبارکش را برهنه کرد و با لبخند فرمودند «قصاص ات را بگیر»، سواد، شکم مبارک را بوسید و سرور کاینات را در آغوش گرفت و بعد گفت: «ای پیامبر خداوند، شما میدانید که در پیشروی ما چه قرار دارد و من ممکن از این جنگ زنده بر نگردم، چون این فرصت نهایی من با شما است، خواستم که وجود مبارک شما را لمس کنم.»

آنگاه، حضرت محمد ﷺ در حق سواد دعا کرد، با داشتن چنین عساکری، تصور و امکان شکست خوردن در جنگ خیلی کم است.



هرگاه نیاز می بود حضرت محمد ﷺ به اندازه کافی سختگیر هم بود، و چنین وضعیتی بعد از شکست مصیبت بار اُحد<sup>۱</sup> رخ داد. در هنگام نبرد آن حضرت ﷺ کلاه آهنی به سر میکرد، گاهی یک و حتی دو زره زنجیر را که از بهترین فولاد ساخته شده بود، نیز بر تن میکرد.

و برای شما جامه هایی ساخت که شما را از گرما نگاه میدارد و جامه هایی [زرهها] که از آسیب جنگتان نگاه می دارد.

سورة النحل (۱۶) آیه (۸۱)

حضرت محمد ﷺ را یک محافظ اسپ سوار همیشه همراهی می کرد. با وجود آن حضرت محمد ﷺ در غزوه احد شدیداً جراحت برداشت، حتی که از رحلت آن حضرت ﷺ چیز بیشی نمانده بود. از طرف کافران، سنگی به سمت رهبر مسلمانان - حضرت محمد ﷺ - پرتاب گردید، سنگ پرتاب شده به جانب آن حضرت ﷺ، لب بالای آن مبارک را پاره کرد و یکی از دندان های سرور و افتخار کاینات را شهید کرد؛ پرتاب سنگ دیگر، به سمت آن محبوب الهی؛ باعث شد تا دو حلقه زنجیر زره زیر کلاه آن حضرت، به داخل سر آن ناجی کاینات داخل گردد و از شکاف جرحه آن، خون برپیشانی مصفای رحمه اللعالمین و چهره مبارک روانه گردید. فخر موجودات و ناجی بشریت بی حس گردیده و بر زمین افتاد، اما توسط یاران مطهرش به محل محفوظ منتقل گردید.

واقعه دیگری که شما میتوانید به اساس آن ناخوشنودی حضرت محمد ﷺ را تصور کنید، به گونه یی است که بعد از وقوع آن نبرد، به حضرت محمد ﷺ اطلاع رسید که در هنگام جنگ یکی از مسلمانان، که مربوط قبیله بنی اوس بود، از فرصت و سراسیمگی میدان نبرد استفاده کرده و بر اساس دشمنی خانوادگی، مسلمان دیگری را که مربوط به قبیله بنی الخزرج بود به قتل رسانیده است. این واقعه را یکی از مسلمانان خود با چشم سر دیده و آن را کما کان گزارش داد، که بعد از تحقیق دقیق، واقعیت موضوع نیز تصدیق گردید.

این تجاوز که در حقیقت برای رفع نیازمندی قبیلوی اش، که همانا انتقام گیری و کسب عزت و احترام میان قبیله اش بود، صورت گرفته بود؛ تأثیر بیشتری نسبت به برهم خوردن اصول نظامی در میدان نبرد داشت، یعنی در کل، ترجیح دادن منافع شخصی بر منافع گروهی و تیم خود بود، و همین کار باعث شد که در غزوه احد، ترتیب و نظم میان صفوف مسلمانان برهم خورد. علاوه از آن، اینگونه کشتن یکی از همقطاران در میدان نبرد، تجاوز به اصول و قوانین اعراب بادیه نشین محسوب میگردد. و همچنان نیروی نظامی اردوی کوچک مسلمانان نیز، با از بین رفتن یکی از اعضای معتبرش؛ کاهش یافت. در نهایت، این عمل را میتوان تجاوز بر حریم خداوند و هدف مقدس

<sup>۱</sup>. احد: محلی است در نزدیکی مدینه.

مسلمانان تلقی کرد. پس در مقابل این موضع باید تدبیر و واکنشی در مقابلش صورت میگرفت، در غیر آن (نعوذبالله) رهبران مسلمانان احترام خود را در میان مسلمانان از دست میدادند.

یک فرد نباید وظیفه ناخوش آیند را به دیگران بسپارد، بناءً حضرت محمد ﷺ مرکب اش را خواست و به جانب منطقه یی که نسبتاً سرسبز و دارای درختان متفرق خرما بود، و مسجد قبيله شخص متجاوز در آن موقعیت داشت روان شد. سپس رئیس قبيله بنی اوس را پیدا نموده همه آنها را فرا خواند. پیامبر ﷺ با ایشان مذاکره کرد و بعد ایشان را هدایت داد تا متجاوز را حاضر نموده فوراً او را در محضر عام به دار بکشند. هنگامیکه حضرت محمد ﷺ به مرکبش سوار شد، متهم مذکور، پیش آمد و پاهای آن حضرت ﷺ را گرفت و به عذر خواهی پرداخت و از ایشان طلب مرحمت نمود، اما پیامبر ﷺ از ایشان رو گردانید. این چیزی بود که جهت ایجاد کارگروپی به آن شدیداً نیاز بود، تا هر عسکر مسلمان از همقطار و همسنگرش به گونه یی در نبرد مطمئن باشد و بر او اعتبار نماید، چنانچه از برادرش مطمئن بوده و بر او اعتماد می نماید.



اگر به یاد داشته باشید بعد از غزوه حنین که در مقابل بنی حوازن صورت گرفت (فصل اول). حضرت محمد ﷺ توانست با فراست قابل ملاحظه سیاسی اش، موضوع مربوط به اطفال و زنان بنی حوازن را اداره کرده و فرو نشاند. اما آن حضرت ﷺ فوراً با مشکل دیگری مواجه گردید. هنگامیکه پیامبر ﷺ جهت سپردن خانواده ها و اطفال آنان به مردان شان حرکت نمود، گروهی از بادیه نشینان که مربوط به قبيله های مختلف بود و با آن حضرت ﷺ در جنگ اشتراک نموده بودند، به سان گروه حشرات در عقب پیامبر ﷺ روان شدند. و با صدای بلندی که بادیه نشینان دارند، با شدت و سرعت از پیامبر درخواست میکردند و میگفتند: «ای پیامبر ﷺ، غنایمی را که شامل شتر و گوسفندان است، میان ما تقسیم کنید!» آنها با بسیار شدت ردای مبارک را کش کردند که حتی از شانه های آن رحمه اللعالمین ﷺ پایین افتاد و در زیر پاهای مردم پایمال گردید. سرور کاینات به درخت (صمغ عربی، اکاسیا) تکیه کرده و به آنهایی که به او فشار وارد میکردند رو گردانید و با طبع بسیار نیکو دلیل آورده فرمودند: «ردای مرا به من بدهید، قسم به الله، اگر من به تعداد این درختان که در کنار دریا میبینید گوسفند میداشتم، همه آن را به شما میبخشیدم».

در نهایت شترها را تقسیم کردند، و جناب رسول الله ﷺ از حصه خود با سخاوت زیاد به ایشان تحفه دادند: برای چهار شخص برجسته قبيله خود یعنی قریشی ها صد صد شتر هدیه کردند، آنهایی که تا گذشته نه چندان دور از جمله تلخ ترین دشمنان آن حضرت ﷺ بودند، به همین گونه هدیه های همسان را به دو رئیس قبيله یی که اسلام را پذیرفته و در غزوه حنین با مسلمانان اشتراک ورزیده بودند، نیز تقدیم کردند.

حال نوبت مسلمانان اهل مدینه یا انصار بود، آنها احساس می کردند که با ایشان برخورد عادلانه صورت پذیرفته است. سعد ابن عباده که رئیس یکی از دو قبیله انصار بود، نگرانی اش را به گونه زیر، به آن حضرت ﷺ بیان کرد و گفت، هر چه میگویم در حقیقت همه چیزهایی است که مردم بین همدیگر در عقب شما (پیامبر ﷺ) در مورد اش صحبت میکنند؛ آیا آنها (انصار) کسانی نبودند که بعد از نخستین عقب نشینی وحشتزده به هدف تقویۀ قوای حضرت محمد ﷺ گردش جمع شدند؟ چون آنها (انصار) بزرگترین بخشی از صف آرای جنگ را تشکیل می دادند، آیا آنها حق ندارند که نخست از همه حصه آنها داده شود؟ با وجود آن هم، به آنها (انصار) به گونه غیر قابل آشکار، هیچ شتری داده نشد.

رسول الله ﷺ پرسید، شما (سعد) در مورد این سؤال چه احساس میکنید؟

رئیس قبیله به بسیار سادگی جواب داد: «من همانگونه احساس میکنم که مردم احساس میکنند.»

رسول الله ﷺ جواب دادند: «پس همه آنها را فرا بخوان، من با آنها صحبت خواهم کرد.»

پیامبر ﷺ صحبتش را چنین آغاز کرد: «ای انصار! این چیست که من از شما میشنوم؟ آیا در قلب های تان از من احساس ناخوشی دارید؟ آیا هنگامی که شما گمراه بودید، من نزد شما نیامدم و در نتیجه خداوند ﷻ شما را هدایت کرد؛ در حالیکه شما فقیر بودید و خداوند شما را ثروتمند ساخت؛ آیا باهم دشمن نبودید، و خداوند قلب های شما را نرم ساخت؟ چرا به پرسش های من پاسخ نمی دهید؟ آیا سخاوت فقط منوط به خداوند ﷻ و پیامبرش است؟» پیامبر ﷺ برای لحظه یی سکوت نمود و باز ادامه دادند: «پس آیا شما میخواستید بگویید» شما (مهاجرین) نزد ما آمدید در حالیکه کسی بر شما ایمان نداشت و ما (انصار) بر شما ایمان آوردیم؛ شما (مهاجرین) ترک شده بودید و ما (انصار) با شما کمک نمودیم؛ شما (مهاجرین) فراری بودید و ما شما را پذیرفتیم؛ شما (مهاجرین) فقیر بودید ما (انصار) برای شما آسودگی و راحت بخشیدیم.» بعد حضرت محمد ﷺ به آنها فرمودند: کاش و باید به عوض این همه؛ حقیقت را بیان میکردید، آن حضرت ﷺ از انصار پرسید: «آیا برای نعمت های این دنیا شما ذهناً آشفته شده اید، و فکر میکنید که من برای به دست آوردن نعمت های دنیا مردمان را به اسلام آوردن تشویق میکنم، در حالیکه حقیقت چنین نیست، و من آمدم تا شما را به توکل کردن به خداوند ﷻ رهنمایی کنم؟» آیا شما به معامله یی راضی نیستید که دیگران گله های گوسفند و شتر را با خود ببرند و شما پیامبر خداوند را با خود به مدینه ببرید؟ اگر همه مردمان به سویی بروند و انصار به سوی دیگر، من به جانب انصار خواهم رفت. خداوند انصار، فرزندان و فرزندان فرزندان آنها را در رحمت خود داشته باشد.

فرموده های پیامبر ﷺ به گونه یی آنها را تحت تأثیر قرار داد که همه آنها به گریه افتادند و اشک از چشمان شان جاری شد، طوری که بادیه نشینان میگویند آنها تا حدی گریه کردند که محاسن و ریش های همه تر شد.



در بهار سال ۶۲۲م. حضرت محمد ﷺ تصمیم گرفتند تا برای ادای مراسم سه روزه حج به مکه معظمه بروند. آن حضرت ﷺ همراه با هزار ها نفر از پیروانش (مسلمانان) که فقط شمشیر های شان را به همراه داشتند، بدون کمان و نیزه به جانب جنوب در حرکت شدند. قریشی ها مصمم بودند تا آنها را به رفتن از کعبه ممانعت کنند.

بعد از بحث های طولانی که در داخل خیمه مسلمانان واقع وادی حدیبیه در فاصله هشت میلی مکه معظمه صورت گرفت، به نظر می آمد که حضرت محمد ﷺ موفق نشدنش را برای ادای مراسم حج پذیرفته است. آن حضرت ﷺ مشکل جانبین را با قرارداد ده (۱۰) ساله صلح؛ که به صلح حدیبیه مشهور است، با قریش خاتمه داد، که حتی برای اکثریت مسلمانان بسیار خوش آیند نیز نبود؛ به صورت اخص حضرت عمر رضی الله عنه از عقد چنین پیمانی خیلی خشمگین بود.

حضرت عمر رضی الله عنه با چنین الفاظ از پیامبر ﷺ درخواست نمود: «آیا شما (حضرت محمد ﷺ) پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله نیستید؟ آیا ما برحق و دشمنان ما بر ناحق نیستند؟ اگر چنین است پس چرا این همه بی احترامی علیه دین خود را تحمل نماییم؟ حضرت محمد ﷺ به ندرت به سوالاتی که از جانب مسلمانان صورت میگرفت جواب میداد.

هنگامیکه هیأت قریشی ها برگشت، پیامبر ﷺ تصمیم گرفتند که هفتاد (۷۰) شتری را که باخود برای ادای مناسک حج آورده بودند، قربانی نمایند. آن حضرت ﷺ از خیمه بیرون شد و به مسلمانان خطاب کرد: «برخیزید! حیوانات خود را قربانی کرده و موهای سر خود را بتراشید.» با کلمات دیگر هدف پیامبر ﷺ این بود که مسلمانان چنان تصور کنند که خیمه گاه شان واقع در حدیبیه همان موقعیت قربانی در داخل مکه است.

مسلمانان با وجودیکه پیامبر ﷺ برای شان هدایت کرد، از جاهای شان بر نخاسته و حتی یکی از آنها نیز تکان نخورد. پیامبر ﷺ بار دوم فرمودند: «برخیزید! حیوانات خود را قربانی کرده و موهای سر خود را بتراشید.» باز هم هیچ یک از مسلمانان از جای خود تکان نخوردند.

بعد از سومین بار که مسلمانان فرمان ناجی بشریت را نپذیرفتند، آن حضرت ﷺ با آزردهی بسیار به سوی خیمه اش در حرکت شد. مسلمانان از فرمان آن حضرت ﷺ هرگز چنین سرپیچی نه نموده بودند. یکی از ازواج مطهرات به اسم ام سلمه رضی الله عنها با آن حضرت ﷺ در این سفر همراه بود. ایشان به جناب سرور کائنات چنین مشوره داد، تا به زودترین فرصت بیرون رفته، از میان مسلمانان عبور نموده و هر آن چیزی را که به مسلمانان حکم فرموده است خود انجام دهند.

حضرت محمد ﷺ به مشوره ام سلمه رضی الله عنهما گوش فرا دادند و از خیمه بیرون رفته خود را به شترش رسانید، آن جناب بهترین شترش را برای قربانی نموده آماده کرد و او را با کلمات « بسم الله، الله اکبر » ذبح کردند.

قدرت رهبری از جانب پیشرو (آغاز کردن از خود) مؤثر بود و نتیجه داد، مسلمانان شتابیدند و آنگونه یی که پیامبر ﷺ انجام داد، همه آنها به همان گونه انجام دادند و به اینگونه بحران ایجاد شده از عدم اطاعت و نافرمانی از پیامبر ﷺ به پایان رسید.



باید فراموش نشود که موقف شما حق حکم کردن را به شما اعطا نمی کند؛ بلکه موقف شما، تنها مکلفیت هایی را که باید توسط شما انجام شود به شما واگذار میکند، بناءً با چنین روش و اندیشه؛ اوامر شما را بدون اینکه اهانت شوید، دیگران میپذیرند.

## نقاط کلیدی:

❖ با اشتراک کردن در کارها با کارگران، سهمگیری در هنگام به خطر افتادن و مشقت؛ آنحضرت علیه السلام نمونه یک رهبر خوب را تمثیل کرده است. این چیز است که مردم از رهبران شان توقع میکنند، و چون چنین حالتی، صورت نپذیرد و یا توقع آنها برآورده نشود، باعث ایجاد نظریات و طرز دیدهای مخالف در مورد رهبران شان میگردد.

❖ دو نوع اقتدار و اختیار وجود دارد، که یکی آن ناشی از موقف و دیگری ناشی از دانش میشود. «شخص زمانی دارای اقتدار و اختیار ناشی شده از دانش می باشد، که دارای فهم و دانش باشد.» اما سهمگیری و اشتراک در مشقت با مردم، چیزی بسیار کمیاب را که عبارت از اقتدار و اختیار اخلاقی و معنوی می باشد، به فرد می بخشد.

❖ با کسب چنین رفتار و سلوک؛ توسط بهترین رهبران، آنها چیزی بیشتر از احترام مردم را که عبارت از عشق و محبت آنها است، به دست می آورند. چنانچه، بزرگترین نیرو در جهان عشق و محبت است. قسمیکه هوانانزی (Huananzi) در متن کلاسیک تائوایستها (پیروان آیین تائوایسم Taoism)<sup>1</sup> مینویسد:

در زمانه های قدیم جنرالان ورزیده و خوب در سرلشکر قرار میگرفتند. آنها در هوای گرم از سایبان و در هوای سرد از لباس های چرمی استفاده نمی کردند؛ بناءً همان گرمی و سردی بی را که عساکر آنها احساس میکردند، آنها نیز تجربه میکردند.

آنها بر ساحات ناهموار سواره نمی رفتند، بلکه همیشه بر تپه ها پیاده بالا میشدند؛ بناءً همان رنجی را که عساکر آنها تحمل میکردند، آنها نیز متحمل می شدند.

آنها تنها زمانی غذا صرف میکردند؛ که برای عساکر آنها نیز غذا پخته میشد و زمانی آب می نوشیدند که برای لشکر شان نیز، آب مهیا میبود. بناءً همان تشنگی و گشنگی را که عساکر آنها تجربه میکردند آنها نیز احساس میکردند.

آنها در هنگام جنگ در همان حدود پرتاب و شلیک دشمن که عساکر آنها می ایستادند، خود نیز می ایستادند. بناءً به همان اندازه خطری که متوجه عساکر آنها بود، آنها نیز تجربه میکردند.

پس در عملیات نظامی، جنرالان خوب همیشه به صورت جمعی از عساکر خود قدردانی میکنند، تا به صورت جمعی بر تلخی ها غالب آیند، و به صورت جمعی به همه عساکر ابراز محبت میکنند، تا به صورت جمعی به همه دشمنان حمله ور گردند. اگر چنین باشد، پس چرا آنها برنده نگردند؟

<sup>1</sup>. فلسفه چینی که بعد ها شکل دین را بخود گرفت.

به همین گونه لائوتزه (LAO-TZU) فیلسوف و بنیان گزار تائوایسم میگوید:  
یک فرد، زمانی بهترین رهبر است  
که مردم وجود او را در هر زمان احساس کنند.

اطاعت کردن و تحسین کردن رهبر توسط مردم کار بسیار فوق العاده نیست، اما  
بدترین وجه، آنست که رهبر مردم، توسط مردم، تحقیر گردد.

چون شما نتوانستید به مردم احترام بدهید،  
آنها نیز نمی توانند به شما احترام بدهند.

اما آنچه مربوط به یک رهبر خوب است، کم صحبت کردن است، و در هنگامیکه کارش انجام شد و هدفش  
برآورده شد، او و مادونانش با یک صدا بگویند: «ما این کار را انجام دادیم»

## تواضع و فروتنی

تواضع، فروتنی و ادب، خود شیوه های تعظیم و احترام به خداوند ﷺ است.

الحديث

حضرت محمد ﷺ رسول خداوند ﷺ است، رسول کلمه عربی است و معنای آن پیغام آور خداوند ﷺ یا «پیامبر» می باشد. و یکی از دو لفظ قرآنی است که جهت اشاره به حضرت محمد ﷺ و پیامبران دیگر استفاده شده است. لفظ دیگر نبی است که معمولاً آن را در زبان انگلیسی به "Prophet" ترجمه میکنند. قرآن عظیم الشان این دو کلمه (پیامبر و نبی) را به جای یکدیگر بیان کرده است.

نقش رسول همانا نقش فرستاده شده یا قاصد است که پیام را در یک زبان مشخص و یا معین میرساند. کلمه "Prophet" که از کلمه یونانی "Prophete" به معنای ترجمان، مفسر و سخنگوی (خواست های خداوند) گرفته شده، پیام خداوند ﷺ را به شکل بصیرت روحانی و آموزش های معنوی بازگو مینماید. باید حقیقت پیام پیامبر را از شخصیت وی درک کرد، یعنی اگر پیامبر درحیاتش نمونه پیام خود نبود او را منافق و ریاکار میگویند. در تورات علامت متمایز ظاهری یک نبی جامه یا لباس های افتاده و گشاده وی ذکر گردیده است. دقیقاً حضرت محمد ﷺ یک ردا و یا چادر داشت: آن حضرت ﷺ گاهی خود را در آن می پیچاند، و به حالت بیخودی روحانی میرفت، و وحی الهی بر او نازل میگردد. برای یک لحظه در مورد آن ردا یا چادر به حیث استعاره آن نقش (نبی) فکر کنید. چون آن حضرت ﷺ ردای خود را به سر میکرد، دقیق مطابق وظیفه خود به حیث نبی خداوند ﷺ سخن میزد و عمل میکرد.

حضرت محمد ﷺ هیچ نوع تواضع و فروتنی را در پیشبرد نقش خود به عنوان پیامبر نمی پذیرفت و از آن خیلی دوری می جست؛ یعنی هیچ نوع مخالفت را قبول، هیچ نوع رقیب را تحمل و هیچ نوع معاملی را در امور دینی، نمی پذیرفت. به این معنا که یا شما با آن حضرت ﷺ بودید و یا هم علیه آن حضرت ﷺ بودید؛ و یا اینکه برای شما گزینش چون سیاه و سفید واضح بود. علاوه از آن؛ نظر به یک عده از روایت ها، حضرت محمد ﷺ مدعی حق گردیده که به سبب آن به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم تعدادی از مردم را که به صورت فعال و عملی با پیامش مخالفت میکردند؛ به عنوان «دشمن خداوند» به اعدام حکم نموده است. در کلمات دیگر با وجودی



که حضرت محمد ﷺ اغلباً حتی با بدترین دشمنانش خیلی مهربان بود، اما در مواقع ضرورت، با قوت تام و استوار می توانست عمل نماید.

(نعوذ بالله) از نظر یک شخص غیر مسلمان این همه یک تکبر آشکار حضرت محمد ﷺ تلقی میگردد. یعنی چگونه یک شخص خواست خداوند ﷻ را به اینگونه میتواند بداند؟ و یا به حیث یک انسان میتواند فیصله های خداوند ﷻ را بداند؟ اما، بدون شک حضرت محمد ﷺ و پیروان ایشان که مسلمانان هستند، به این وضعیت از این دیدگاه نمی نگرند. بل آنها اعتقاد دارند که این همه به اساس گفتار خداوند ﷻ (قرآن عظیم الشان) بوده و همین اعتقاد به این مشکل خاتمه می بخشد.



این واضح است که مطابق به معیار های آن زمان، حضرت محمد ﷺ در نقشش به عنوان پیامبر؛ شخص عادی نبود و باید اذعان داشت که یک شخص عادی نمی تواند جهان را تغییر دهد.

اتفاقاً، تغییر جهان در آن زمان (حیات حضرت محمد ﷺ)، نیز کار آسان نبود. طوریکه میگویند (هر تغییر نیاز به رهبر دارد و همانا رهبر است که تغییر را به میان می آورد) و عربستان آنچنان که هم اکنون یک اجتماع کوچی و صحرا نشین است، تغییر پذیر نبود، چون یک جامعه نهایت عرفی و عمیقاً بر اساس سنت ها مبتنی بود و همان عرف، روش زندگی شان را تشکیل میداد. هر فردی که میخواست آن عقیده و ارزش را به چالش بکشاند، در حقیقت زندگی خود را به خطر مواجه می ساخت. به یاد باید داشت، هنگامیکه تغییر در آنجا ممکن نبود، پس رهبری نیز در آن جامعه، محال بود.

میخواهم بگویم روش و شیوه یی را که حضرت محمد ﷺ در چنین اجتماع اختیار کرده بود، یگانه شیوه ممکن بود. بر اساس فرموده های آن حضرت ﷺ؛ او فرستاده شده تا تغییرات را از دور وارد سازد، یعنی مکه را به حالت نخستینش برگردانده و آن را مرکز دین ابراهیمی که یکتاپرستی است، مبدل سازد. در قرآن عظیم الشان، از حضرت ابراهیم علیه السلام ۶۹ بار ذکر و از آن حضرت علیه السلام در سوره ۱۹ آیه ۴۲، یاد گردیده است. و دینش را در سوره ۱۹ آیه ۲۴ و سوره ۲۲ آیه ۷۷ دین ابراهیمی نامیده است. که دارای کتاب دینی مشخص بود و در قرآن در سوره

<sup>1</sup> یادداشت مترجم: آقای جان ادایر به گونه یی که از نامش پیداست، شاید یک عیسوی باشد. فکر کنم هدف نویسنده فقط این است که به غیرمسلمان مرجع نزول قرآن و ارتباط پیامبر صلی الله علیه وسلم با خداوند جل جلاله توسط وحی را بیان کند و هم اینکه باوجود قلب مهربانی که داشتند در مقابل حکم الله (ج) سر تسلیم نهاده بودند.

۵۳ آیه ۳۵ و سوره ۸۷ آیه ۱۸ به نام صحیفه های ابراهیم از آن یاد شده است. حضرت ابراهیم علیه السلام، یکجا با حضرت اسماعیل علیه السلام نخستین معبدی را برای الله (ج) <sup>۱</sup> در مکه، بنا کردند.

با دین ابراهیمی حتی قبل از تولد حضرت محمد صلی الله علیه و آله در عربستان مردم خوب آشنایی داشتند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله مانند بعضی از مردمان هم عصرش، شاید قبل از آن که پیامبر شود پیرو مذهب ابراهیمی (حنیف) بود. یعنی مذهب یکتاپرستی بی که حضرت ابراهیم علیه السلام به پسرش اسماعیل علیه السلام آموخت و بعد به واسطه اسماعیل علیه السلام به اولاده اش (اعراب) منتقل شد. یک منبع یونانی به اسم (Ecclesiastical History of Sozomen) نوشته شده قرن پنجم میلادی، معلومات کافی میدهد. سوزومن اهل شهر غزه بود و زبان مادری اش نیز عربی بود. به این معنا که مدرکی از منابع موثق داریم که در قرن پنجم میلادی، بعضی از اعراب را، حداقل باشده آن منطقه میدانستند که اصل و منشأ آنها، یکتاپرستان ابراهیمی هستند؛ ابراز این نکته که به چه اندازه همین سخن در مورد اعراب دیگر و ساکن در شبه جزیره عرب صدق میکند، تقریباً ناممکن است.

قبیله اجدادی - یعنی پدر و مادر مردمان سامی (کسانیکه از نسل سام بن نوح هستند) و همان کسانیکه در عربستان مرکزی سکونت گزیدند، مدت ها قبل از ابراهیم علیه السلام خداوند جل جلاله را به اسمی (در انگلیسی EI، در عربی «ال» می باشد) یاد میکردند. که معنای آن خداوند بزرگ یا خداوند بزرگ و بالاتر از همه خدایان، است. «الله» کلمه بی که مسلمانان برای خداوند استفاده میکنند، اگر دیده شود به صورت طبیعی همان کلمه است (در زبان عربی = ال + اله یعنی معبود). همین کلمه در مناطق دیگر که دارای فرهنگ سامی هستند؛ به اشکال متفاوت به نظر میرسد. در اسرائیل، در اصل لقب و کنیه داده شده به یعقوب علیه السلام است که به معنای «شخصی که با ال یا EI کشتی میگردد و یا دست و گریبان میشود» است (نعوذ بالله). عیسی علیه السلام در حالیکه به زبان آرامی یا زبان بین النهرین (بین سال های ۳۰۰ ق.م. و ۶۵۰ م.) (Aramaic و یا Aramaean) با لب های تشنه و خشک فریاد میزد. «ال، ال... خدای من، خدای من...» (Eli, Eli...my God, my God...) فوت <sup>۲</sup> کرد.

با پذیرفتن روایت ها، زمانی کعبه مرکز عبادت «الله» (Eli) بود. حضرت محمد صلی الله علیه و آله به گذشته عرب درجه جدیدی بخشید؛ یعنی رتبه و مقام شان را بلند ساخت و تاریخ شان را پر معنا و با اهمیت ساخت. اصلاً چنان است که حضرت ابراهیم علیه السلام به اساس اطاعت از فرمان الهی به مکه معظمه آمد و به درگاه الهی قربانی خود را که حضرت اسماعیل علیه السلام پسر خانم اش بی بی هاجر<sup>۳</sup>، است پیش کرد. به سخن دیگر، اعراب به صورت مستقیم مربوط به نسل روحانی، یعنی یکتاپرستان واقعی بی گردیدند؛ که در عربی آن را حنفی گویند. شجره نسل ابراهیم علیه السلام به گونه بی که چنین واقعیتی داشت، به واسطه وحی مستقیم الهی تصدیق گردید.

<sup>۱</sup>. EI، کلمه است که به عوض کلمه الله جل جلاله در زبان انگلیسی به کار رفته است و معنای آن خداوند بزرگ یا خداوند بالاتر از همه خدایان است، و در ذیل بیشتر شرح گردیده است.

<sup>۲</sup>. به اساس عقیده عیسویت عیسی علیه السلام فوت کرده است.

<sup>۳</sup>. هدف پسر خانمش بی بی ساره که اسحق باشد، نیست.

سورة بقره (۲) آیه (۱۴۳)

و' بدین گونه شما را امتی میانه (برگزیده) گردانیدیم، تا بر مردم گواه باشید.



ابن اسحق در یک روایت معتبری در مورد حضرت محمد ﷺ، که اساساً در رابطه به گفتگوی ابو امیر باشندۀ مدینه منوره و پیامبر ﷺ است، ذکر میکند. ابو امیر قدری بی باکانه از حضرت محمد ﷺ میپرسد، که آن حضرت ﷺ کدام دین را به مدینه آورده است؟ پیامبر ﷺ پاسخ میدهد، دین «حنفیه» دین حضرت ابراهیم علیہ السلام.

ابو امیر میگوید: «این دینیست که من به آن هستم و از آن پیروی میکنم».

حضرت محمد ﷺ سخنش را رد کرده میگوید: «تو پیرو دین ابراهیم علیہ السلام نیستی».

ابو امیر اصرار کرده میگوید: «من به دین ابراهیم علیہ السلام هستم، شما (حضرت محمد ﷺ) چیزهایی را متعلق و مربوط به دین حنفیه میدانید، که به آن دین مربوط نیست».

حضرت محمد ﷺ پاسخ میدهد: «من چنین نمی کنم، بلکه دین ابراهیم علیہ السلام را خالص و سفید آورده ام».

ابو امیر در حالیکه هدفش رسول الله ﷺ بود، (نعوذ بالله) گفت: «دروغگو را خداوند ﷻ در حالی بکشد که همه او را ترک گفته، بی خانه و فراری باشد».

ناجی بشریت، سرور کاینات ﷺ فرمودند: «خوب درست است، خداوند ﷻ به همینگونه او را جزا بدهد».

ابن اسحق میگوید این حادثه به اثبات رسانید که ابو امیر دشمن خداوند ﷻ و دروغگو بود. هنگامیکه ابو امیر مدینه را ترک گفت و به مکه رفت، آنزمان، حضرت محمد ﷺ مکه معظمه را فتح کرد، سپس به طایف رفت و زمانیکه مردمان طایف به اسلام رو آوردند، به سوریه رفت و در آنجا در حالی مرگ او را فرا گرفت که تبعید را خودش بر خود تحمیل کرده بود.



<sup>1</sup> هدف از ذکر این آیه متبرکه توسط آقای جان ادایر، اگر این باشد که توسط این آیه خداوند (ج) تنها اعراب را برگزیده ترین مردم خطاب کرده، فکر کنم اشتباه است؛ اول اینکه پیام دین جهانیست و نظر به الفاظ ذکر شده در این آیه مبارک؛ خداوند تنها اعراب را مخاطب قرار نداده است، حتی که در اخیر همین آیه مبارک خداوند کلمه "الناس" که معنایش مردم است، را ذکر کرده و نوم کلمه امت به هر آن کس که ایمان بیاورد اطلاق میگردد. (والله اعلم) نظر مترجم.

بدون اینکه در بحث دینی و فلسفی مربوط به موضوع ادعای برحق بودن حضرت محمد ﷺ بپردازیم، با نگرستن از زاویه علم رهبری، من منطق نهفته در مصمم بودن بر اعمال کنترل و انحصار کردن نقش پیامبری، توسط حضرت محمد ﷺ را میتوانم دریابم. پیام نهفته در پرچم اسلام، که همانا یک خدا و یک پیامبر است، از زاویه علم رهبری، به سطح بسیار عالی و به صورت ساده اجرا درآوردن اصل وحدت فرمان است. بر اساس یک ضرب المثل بلغاریایی: «هرگاه چوپان تلف شود، گوسفندان نیز تلف میشوند.»

اگر بالفرض<sup>۱</sup> حضرت محمد ﷺ در شبه جزیره عرب به پیامبران دیگر اجازه میداد و پیامبران دیگر نیز بر میخواستند، بناءً آنان همزمان میان قبیله های خود نفوذ می نمودند و حتی اگر با حضرت محمد ﷺ یکجا نیز کار میکردند، این کار باعث میشد که حتی در حیات آن حضرت ﷺ ساختار دین و اجتماع جدید (امت مسلمه) برهم خورد و چند پارچه شود. ضرب المثل روسی این وضعیت را چنین بیان میکند: «هفت چوپان بدون گله»

باید اذعان داشت که توحید برای روشن کردن تمایز میان خالق و مخلوق، نقش مرکزی دارد. هرگاه حضرت محمد ﷺ نقش پیامبری اش را ایفا نمی کرد، و به عنوان انسان عادی به امر رهبری کاروان مشغول بوده چون انسان های عادی به استراحت می پرداخت. و حضرت محمد ﷺ پیوسته تأکید میکرد که: «من فقط یک انسان هستم نه بیشتر از آن و نه کمتر از آن» و این گفتار را بخشی از پیام ماموریتش میشمرد که باید به مردم رسانیده میشد.

دلیل این امر نیز همان فروتنی و تواضع است که حضرت محمد ﷺ آن را به مثال در آورده و یا عملاً از خود نموده است. همچنان فروتنی و تواضعی که حضرت محمد ﷺ داشت، نشان دهنده این امر بود که فروتنی و تواضع، تنها لطف پروردگار به آنانی نیست که خداوند ﷻ با آنها صحبت میکند، طوریکه در مورد حضرت موسی ﷺ گفته میشود: «موسی ﷺ به مقایسه تمام مردانیکه که در آن زمان زندگی میکردند، شخص بسیار متواضع بود» (تورات ۱۲:۳). آن تواضعی بود که همه انسان ها باید در ارتباط خود با خداوند ﷻ داشته باشند؛ به خصوص اعراب، که مردمان مفتخر اما غریب بودند، که با اختیار کردن تواضع به پیشگاه خداوند ﷻ در اسلام<sup>۲</sup>، یکبارگی میان تمام اقوام به بزرگی دست یافتند.

حضرت عمر ابن خطاب رضی الله عنه در هنگام خلافتش با لشکر خود به سوی دمشق در حرکت بود. حضرت عبیده رضی الله عنه نیز با ایشان همراه بود، چون در مسیر راه به جهیل نسبتاً کوچکی رسیدند، حضرت عمر رضی الله عنه از شترش پایین گردید، کفش هایش را از پایش بیرون کرده هردو را یکجا بست و بر شانه هایش آویزان کرد. و بعد افسار را از شتر دور

1. میخواهم مکرراً بگویم که نویسنده کتاب شخص مسلمان نبوده و موضوع را از بعد علم رهبریت بیان میکند. واضح است که بر وفق عقیده اسلامی این خداوند ﷻ است که حضرت محمد ﷺ را آخرین پیامبران برگزیده است.

2. اسلام از کلمه سلم گرفته شده، به معنای تسلیم کردن و واگذار کردن است.

کرد و یکجا داخل آب گردیدند، چون حضرت عبیده رضی الله عنه، این عمل حضرت عمر رضی الله عنه را در مقابل لشکرش دید، دیگر نتوانست خاموش بماند، بناءً فرمودند:

« ای امیر مسلمانان، چگونه میتوانی به این اندازه در مقابل لشکرت فروتن و متواضع باشی؟ »

حضرت عمر رضی الله عنه جواب دادند: « لعنت بر تو عبیده، آیا کس دیگری جز تو چنین می اندیشد! چنین اندیشیدن باعث زوال مسلمانان می گردد، آیا به یاد نداری که ما مردم بسیار حقیر بودیم؟ و خداوند جل جلاله ما را با اسلام عزت و بزرگی بخشید. اگر فراموش کنیم که ما که هستیم و راه دیگری به جز اسلام که ما را رفعت بخشید، برگزینیم؛ آن ذاتی که ما را بزرگی بخشیده، به یقین که دو باره حقیر و پست می سازد.»

کلمه *Humility* که در زبان انگلیسی برای فروتنی و تواضع استعمال میگردد از کلمه *Humus* لاتینی به معنای زمین گرفته شده است. و از همین ریشه کلمه های *Homo, Hominis* و *Human being* که به معنای انسان یا آدم است نیز گرفته شده است. در انگلوساکسون کلمه معادل به آن کلمه *lowly* (افتاده، فروتن،...) است. بنا بر این *Humility* و *Lowliness* این معنی را میرساند که او یک انسان است، نه بیشتر از آن است و نه کمتر از آن است، و نه هم خدا است.

خرامان (با تکبر) در زمین راه مرو، بی گمان که تو زمین را نتوانی شکافت و در بلندی به کوهها نتوانی رسید.

سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۷



فروتنی و تواضع عبارت از فضیلت و پرهیزگاری بی است که شامل هر فردی می شود. هرگاه از دید مخلوق به انسان نگریسته شود، اگر به خالق ایمان داشته باشد و یا نداشته باشد، آنانی که امتیاز بازرسی و کشف شگفتی های کاینات را به عنوان ستاره شناس، فزیک دان، طبیعت شناس و یا فضا نورد دارند، به صورت معمول، فروتنی و تواضع در شخصیت آنها به میان می آید.

و روی خود (به تکبر) از مردمان مگردان و در زمین خرامان (با تکبر) مرو، که خداوند هیچ متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۸

چنین حس فروتنی زمانی دارای بیشترین ارزش می باشد، که فرد دارای موقف بلند بوده و رهبریت را میان مردم تسخیر نماید. تاریخدان مشهور لارد اکتون<sup>۱</sup> در نامه ای که در اپریل ۱۸۸۷ به دانشمند و کشیش آقای مندل

<sup>1</sup>Lord Acton.

کریتنفر<sup>۱</sup> فرستاده بود، چنین نوشته است: «قدرت؛ انسان را به سوی فساد می کشاند، هرگاه قدرت مطلق شود پیدایش فساد نیز مطلق و حتمی است.» بدترین فساد در یک رهبر، همان است که خود معتقد باشد و دیگران را نیز تشویق به این کند که، وی بالاتر از شخص عادی، یعنی ابرمرد (Superman) است و یا نیمه خدایی است و حتی در بعضی حالات (نعوذبالله) خداوند است. این حالت نهایی بت پرستی و (Idolatry) است که حضرت محمد ﷺ از آن رو گردانیده و شدیداً با آن مخالفت می ورزد.



هرگاه حس تکبر در انسان به نهایت درجه برسد، بناءً به خود صلاحیت و قدرت بیش از حد که سزاوارش نمیباشند، میدهند، و یا میتوان گفت که مردمان فروتن و متواضع در حقیقت حدود خود را میدانند؛ آن ها اندازه علمیت خود را دانسته و میدانند که چه را میدانند و چه را نمی دانند؛ میدانند که چه را میتوانند انجام دهند و یا چه میتوانند باشند و همچنان میدانند که چه را نمی توانند انجام دهند و یا چه نمی توانند باشند. در نتیجه به گرفتن مشورت و مصلحت بی میل نیستند؛ اگر مسأله بی به نظرشان مصلحت، بیاید حتی اگر آن را نخواستند باشند، به آن توجه کرده و در صورت نیاز از دیگران کمک خواسته، و می پذیرند.

شما به یاد خواهید داشت هنگامی که حضرت محمد ﷺ به اجتماع مسلمانان به عوان پیامبر (از صلاحیت پیامبری) صحبت نمی کرد، به مشوره آنها گوش فرا داده و حتی تصامیمش را تغییر میداد. به سخن دیگر؛ حضرت ﷺ میتوانست علاوه بر آنکه یک شخص عادی باشد، به عنوان یک رهبر، نهایت انعطاف پذیر نیز باشد. هر پلانی که تغییر پذیر نباشد، پلان خوب نیست.

اعراب زمان حضرت محمد ﷺ، مانند گوسفندان رام شده نبودند؛ آنها را تنها یک رهبری موثر، میتوانست تحت تأثیر قرار دهد، پس نتیجه گرفته می توان که اداره و کنترل آنها کار دشوار بود. حضرت عمر رضی الله عنه خلیفه دوم اسلام، که دعایش در هنگام نشستن به کرسی خلافت مشهور است، چنین دعا نموده است: «ای خداوند توانا! من شخص تند و سختگیر هستم، مرا ملایم بساز؛ من شخص ضعیف هستم برایم قوت بده. اعراب مانند شترهای حساس و زیرک هستند و شما ریسمان شان را در دست من داده اید، به یقین که من آنها را در راه درست قرار خواهم داد و در هر زمان از خداوند جل جلاله کمک خواهم خواست» دعای حضرت عمر رضی الله عنه به تمثیل در آوردن تواضع و فروتنی را، نشان میدهند. او از ضعف خود آگاه است و از خداوند جل جلاله رهنمایی نموده و خواهان قوت است. طوری که ضرب المثل اعراب میگوید، چون خداوند جل جلاله به کسی اراده نیکی کند، پس خداوند جل جلاله فراست و بینش گناهایش را به او تفویض می نماید. حضرت عمر رضی الله عنه فرمانده کهن سال، آزموده، باتجربه و با اراده استوار بود. یگانه مشکل حضرت عمر رضی الله عنه، برخورد سختگیرانه وی در هنگام معامله با مردم بود. میتوان گفت حضرت عمر رضی الله عنه در همه چیز

<sup>1</sup> Mandell Creighton.

ها خیلی سختگیر و نامالایم بود. و در کل یک آمر سختگیر و نامالایم، در نظر مادونش کسی است؛ بی عاطفه، تند، سختگیر و نامطبوع.

اما حضرت عمر رضی الله عنه می خواست خود را به عنوان یک رهبر؛ مبنی بر دو دلیل آماده سازد، یکی این که او میدانست که اعراب به روش سختگیرانه اش جواب مثبت نمی دهند؛ دوم اینکه آن حضرت رهبری جناب سرور کاینات را به چشم سر دیده و میدانست که چگونه باید رهبری کرد. رهبری آن زمان تقاضا میکرد که باید فرد رهبر، دارای شخصیت و اراده محکم و استوار بوده، اما از سوی دیگر باید عادل، ملایم و مهربان باشد. رهبری اعراب و مردمان دیگر، تنها در صورتی ممکن بود که توازن میان این هردو برقرار میشد؛ زیرا انسان همیشه نسبت به خود توقع بیشتر میداشته باشد، به تناسب اینکه چیزی را از دیگران طلب کند.

پس به [لطف] رحمتی از [سوی] خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر درشتخوی سنگدل بودی از گِرد تو پراکنده می شدند، پس از آنان در گذر و برای ایشان آموزش بخواه و با آنان در کار [ها] مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدای تو توکل کنندگان را دوست میدارد.

سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

این است خط سیر رهبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای خود و جانشینانش و در حقیقت برای همه آنانی که بخواهند از طریق رهبری به مردم خدمت کنند. نجیب بودن، شرافت و آبرومند زیستن، تقاضا میکند که باید از افراطیت اجتناب شود، یعنی جهت به دست آوردن نتیجه، فقط از اندکی نیرواستفاده نموده با دیگران با شفقت ابراز توجه نمایید.

اجتناب از افراطیت و در کل برخورد میانه، از جمله ویژگی ها و مشخصات حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. قرآن عظیم الشان حکمت واقعی خود را در هنگام تطبیق دین و به صورت عام در حیات مردم؛ بازتاب می یابد. در واقع، حکمت؛ برجسته ترین و عالیترین ویژه گی قرآن است که به گونه اصول اخلاقی در قرآن متبلور است. به گونه مثال اعراب بادیه نشین به دلیل مهمان نوازی اخلاصمند و دست گشادگی خود، برای اینکه از دیگران سبقت جویند و در میان جمعیت های صحرائی به اشتهار برسند، خود را به گدایی می رسانیدند. حکمت قرآنی با هر دو نوع افراطیت ضدیت داشته و مقابله می نماید.

دستت را به گردنت میند [بخل مکن] و آن را یکسره مگشای [اسراف مکن] که آنگاه ملامت کرده در مانده نشینی.

سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹

حضرت محمد صلی الله علیه و آله، در مدینه منوره به خانه طویل، کم ارتفاع و ساخته شده از خشت های خام با کلکین های باز و سقفی از برگ های خرما، که آن حضرت صلی الله علیه و آله با دست های خود، آن را اعمار نموده بود؛ زندگی میکرد. و این

خانه بیشتر از آنکه یک خانه شهری باشد، مانند خیمه بادیه نشینان بود. این خانه به وسیله دیوار، به قسمت های مختلف برای ازواج مطهرات آن حضرت ﷺ تقسیم شده بود، و حضرت محمد ﷺ بازهم مانند یک بادیه نشین «کسی که آقا، مالک و صاحب خیمه باشد» برای خود اطاق و محل خواب در آن خانه نداشت. طوریکه قبلاً گفته شد خانه آن حضرت ﷺ دارای کلکین های باز بود و چون هیچ نوع کثافت وجود نداشت، بناءً هرگاه نیاز به رفتن بیرون میبود، آن حضرت ﷺ می توانست با پای پیاده به صحرای نزدیک خانه، برود. پسان ها حضرت محمد ﷺ پرده بی را به سان خیمه های سیاه بادیه نشینان، که به وسیله آن، خانه تقسیم میشد، آویخت تا ازواج مطهرات آن حضرت ﷺ، هنگام ملاقات مراجعین دیده نشوند. حضرت محمد ﷺ هرگز بالای میز نان صرف نکرد، بلکه همیشه در فضای باز به شیوه بادیه نشینان و چهار زانو نشسته نان صرف میکرد، آن حضرت ﷺ در خانه اش قالین نه، بلکه فقط بوریاپی که از برگ خرما تنیده شده بود، داشت. آن حضرت ﷺ فقط با دست راست غذا صرف میکرد و همین گونه ندرتاً در غذا خوردن از کارد استفاده میکرد. حضرت محمد ﷺ پوشیدن لباس ساده و پینه دار را ترجیح میداد: «لباسی که در عربی آن را *ابا* گویند و یا ردا گویند» همانگونه که رئیس فقیر بادیه نشینان که به سبب سخاوتش فقیر شده باشد؛ میپوشیدند. هرگاه صاحب خانه، خدمتگار و یا طفلی را جهت بدرقه پیامبر ﷺ می فرستاد، رسول الله ﷺ به سان اشخاص والا مقام، در مقابل پیروانش هرگز از آنها سبقت نمی جست، بلکه پیامبر ﷺ آن خدمتگار و یا طفل را اجازه میداد تا مقام رهنمایی در راه را داشته باشد. رسول الله ﷺ معمولاً شیوه بادیه نشینان را که رهبری شدن به وسیله شخص فرستاده شده و از دست گرفتن آن شخص آورنده بود، پیروی میکرد. در میانه قرن بیستم، اتفاقاً هنگامیکه من در کندک اعراب عسکر بودم، آن رسم اعراب، میان دوستان بادیه نشین من هنوز مروج بود.



زمانیکه حضرت محمد ﷺ میخواست در نشستی اشتراک کند، هرگز اجازه نمی داد تا کرسی بی برایش اختصاص داده شود. هرگاه مردم رسول الله ﷺ را در گردش میدیدند و به پا می ایستادند، آن حضرت ﷺ از ایشان میخواست تا تنها در صورتی بایستند که اگر این روش ایستاده شدن شان برای حرمت گذاشتن به سایر انسان ها باشد، اما اگر آنها تنها جهت احترام به آن حضرت ﷺ ایستاده اند، رسول الله ﷺ از آنها میخواست تا ایستاده نشوند. چون حضرت محمد ﷺ به آنها میفرمودند: «من مانند شما یک انسان هستم، من مانند شما غذا میخورم و هنگامی که خسته باشم می نشینم، فقط مانند شما!». رسول الله ﷺ بعضی اوقات هنگامیکه خسته میبودند، در حالیکه بالای زانوهایش تکیه می نمودند و یا نشسته در زمین؛ مهمانان را خوش آمدید میگفتند. به سخن دیگر، حضرت محمد ﷺ هیچ نوع امتیازی را برای خود نمی پذیرفت.



و بندگان خدای رحمان آنانند که بر زمین با فروتنی راه می روند و چون نادانان ایشان را [سخن ناروا] مخاطب سازند، با [صلح] و سلام پاسخ گویند.

سوره فرقان (۲۵) آیه (۶۳)

یکی از داستان های مردم عیسوی پیشین سوریه (شام)، در مورد حضرت عیسی علیه السلام که توسط ناشرین مسلمان محفوظ نگهداشته شده است، آیه ذکر شده فوق در قرآن را تشریح میکند.

حضرت عیسی علیه السلام از کنار گروهی از یهودی ها میگذشت، چون آنها او را لعنت گفتند، خداوند به حضرت عیسی علیه السلام فرمودند "آنها به تو سخنان شیرانه میگویند، اما تو با ایشان سخنان نیک بگو" بعد از آنکه حضرت عیسی علیه السلام به آنان به نیکی جواب داد، و نیز گفت "هرکه هرچه دارد آن را مصرف میکند."

هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله با مراجعین ملاقات میکرد، با تمام هوش و حواس به آنها توجه میکرد و روی خود را به کسانی که با ایشان صحبت میکرد، میگردانید و با گرمی و مهربانی به آنها مصافحه میکرد. طبق روایت ها حضرت محمد صلی الله علیه و آله در هنگام مصافحه، هرگز نخستین شخصی نبوده که دست اش را از جانب مقابلش دور کند. در هنگام محاوره و گفتگو، هرگز چشم هایش را به سوی شانه های کسی دیگری نمی گشتاند، طوریکه کسی نخواهد که در هنگام گفتگو با کسی وانمود سازد که او میخواهد با شخص مهم دیگری سخن بزند. آن حضرت صلی الله علیه و آله در هنگام گفت و شنود با کسی، هیچگاه و هرگز احساس خستگی و ملالت نمی کرد و مردمان چهره مبارک شان را همیشه به یاد میداشتند.

یکی از مواقع، شخصی که نخستین بار به اجتماع مسلمانان آمده بود و میخواست با حضرت محمد صلی الله علیه و آله ملاقات نماید، خیلی شگفتی و ترس در وجودش احساس نموده بود و در نتیجه بسیار ناآرام و مضطرب به نظر میرسید؛ چون این وضعیت برای آن شخص طبیعی بود، زیرا عقیده اش حکم میکرد که با پیامبر خداوند و رهبر ملت مقتدر مسلمانان، ملاقات میکند.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحتی و اضطراب شخص را درک کرد، آن شخص را با گفتار زیر راحت ساخت: برادرم، به خود ترس راه مده؛ آرام و راحت باش، من سلطان و پادشاه بزرگ نیستم. من فقط (مانند دیگران) فرزند خانمی هستم، که گوشت نمک پاش شده (گوشت قاق)، صرف میکند.

الحديث: ابن ماجه

حضرت محمد ﷺ سخن چینی<sup>۱</sup> را دوست نداشت. آن حضرت ﷺ همواره جانب احتیاط را نگه میداشت تا حرمت و آبروی مردم حفظ شود. به گونه مثالک در محضر عام هرگز عیب ها و خطاهای مردم را عیب جویی نمی کرد، با آنکه، آن حضرت ﷺ، در ملاقات های انفرادی به صورت خصوصی و محرمانه؛ خیلی صادقانه و قطعی عمل میکرد.

هیچ مدرک و گزارشی ثبت شده مبنی بر اینکه گاهی حضرت محمد ﷺ خشم خود را کنترل نتوانسته و یا در هنگام خشم بر شخصی یورش برده باشد، وجود ندارد. حضرت محمد ﷺ خشم غیر قابل کنترل را که معصیت خالق و خلاف تقوا میدانست؛ در صدای رهبران دیده بود. باری آن حضرت ﷺ به یکی از رهبران فرمودند: «میخواهی ترا مشوره بی بدهم! پس هرگز خشمگین و قهر نشوید!» حضرت محمد ﷺ چیزی که می فرمودند در تمام حیاتش به آن پایدار میبودند و از مسلمانان نیز میخواست به همین گونه باشند. اگر چه مسلمانان همیشه چیزی را که آن حضرت ﷺ از آنها توقع میبرد؛ انجام نمی دادند، اما میخوام اضافه کنم، حضرت محمد ﷺ فرد نهایت خیرخواه بود، همواره میخواست در مردم بهترین ویژه گی ها را مشاهده نماید و با چادرش خطاها و تقصیر آنها را بپوشاند. حضرت محمد ﷺ طبق روحیه ضرب المثل اعراب؛ خطاهای مردم را تحمل میکرد: «با تقصیر مردم به گونه بی عمل کنید، طوریکه به تقصیر خود عمل نکنید.»

چون با کسی دلگیر و ناخوشنود میبود، کف دست هایش را از آن شخص بر میگردانید و یا با انگشتانش ریش مبارکش را لمس میکرد. از مدارک قرآنی چنین اثبات میگردد که حضرت محمد ﷺ ترک گفتن مجلس را بدون اجازه آن حضرت ﷺ و با صدای بلند سخن گفتن را با آن حضرت ﷺ، دوست نداشت. به صورت خاص بعضی از بادیه نشینان دارای صدای بلند و دل خراش بودند.



حضرت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (سال وفات ۶۶۱م.) داماد حضرت محمد ﷺ بود که در سال ۶۵۶م. به حیث خلیفه چهارم اسلام برگزیده شد. موعظه ها، نامه ها و رساله های متعددی که بعد از وفات آن حضرت جمع آوری شده به اسم نهج البلاغه یعنی اوج و انتهای معانی و بیان، چاپ شده است. حضرت علی رضی الله عنه اغلباً نظریات خویش را در رابطه به رهبری، توسط نامه هایش به رؤسا و فرماندهان نظامی اش بیان نموده است. در مدرک هدایاتی که برای ملک الاشتر حاکم مصر نوشته شده بود، حضرت علی رضی الله عنه اظهار میدارد، «همان قانونی که بر مردم عادی حاکم و نافذ است بر رهبران مردم نیز حاکم و نافذ میباشد. رهبران دارای هیچ نوع وضعیت بهتر، نسبت به مردم عادی در اجرای عدالت نیستند، حد اقل در مقابل خداوند عز وجل». آن حضرت همچنان مسأله را واضح تر ساخته و

<sup>۱</sup>. سخنی که با آن در غیاب مردم، در مورد عیوب شان گفته میشود.

میگوید که «رهبران بدون توجه به مرتبه آنها به همه موضوعات مکلفیت یکسان دارند؛ راهی که باید توسط شما از همه بیشتر آرزو گردد، راهی که از همه بیشتر به حق نزدیک باشد، و از نگاه عدالت از همه جامعتر باشد.» آن حضرت مکرراً بر نیازمندی عدالت، تساوی حقوق و بیطرفی تأکید کرده است. در نظریات حضرت علی علیه السلام تقدم به ارتباط میان رهبران و پیروان داده شده است. در یک قطعه قابل توجه از مدرک هدیات، آن حضرت رهبران را هدایت میکند تا همیشه به مردم شان قابل دسترس باشند؛ «و دیگر اینکه، آنانی که صلاحیتدار هستند خود را برای مدت زیادی از مردم مجزا نسازند، زیرا مجزا شدن از پیروان شان، نوعی کوتاه بینی و تجاهل را در مسایل ایجاد میکند.»

در نامه طولانی و تحریک کننده‌ی که هنگام وفاتش به پسر و جانشینش حضرت امام حسن علیه السلام نوشته است، آن حضرت رهبری را پیشه و حرفه نامیده و رهبران را به فروتنی دعوت میکند و میگوید رهبری را نباید وسیله‌ی برای کسب ثروت شخصی به کار برد. حضرت علی علیه السلام به پسرش سفارش میکند تا مراقب و مواظب بوده و آماده تغییر باشد. «معمولاً اشخاصی که چشم‌های بینا دارند راه‌ها را به خطا میروند، در حالیکه اشخاص نابینا راه درست را می‌یابند. هرچند در مورد سلامتی دنیا فکر نمایی، دنیا برایت به همان اندازه خیانت خواهد کرد، هرچند دنیا را معظم بشماری، به همان اندازه تحقیرت خواهد کرد. هرگاه اختیار تغییر میخورد وقت نیز تغییر میکند.» به سخن دیگر، رهبر هوشیار کسی است که انتظار تغییر را داشته و آماده تغییر باشد.

بهترین مدارا و نیکی آن است که انسان در حالت خشم انجام دهد و بهترین عفو و گذشت آن است که انسان هنگام توانایی انجام دهد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

## نقاط کلیدی

- ❖ به عبارت ساده، فروتنی و تواضع آنست که به دیگران تفهیم نمایی که من مانند خدا نیستم.
- ❖ به عنوان یک رهبر؛ فروتنی و تواضع به معنای عدم تکبر و خودبینی است. بر اساس ضرب المثل اعراب: تکبر خرد را از بین میبرد. شخص متواضع و فروتن کسی است که در روح و جسمش علایم فخر موجود نباشد. شخص متواضع و فروتن در مسیری که توسط بصیرت و حکمت واقعی رهبری میشود راه میرود.
- ❖ " به همان اندازه که فروتنی و تواضع مخالف خودخواهی و کسرنفس است به همان اندازه مخالف به خود بالیدن است." از نوشته های آقای دگ همارسکجولد (Dag Hammarskjold) هنگامی که دبیر کل سازمان ملل متحد بود.
- ❖ «مسأله یی را که در موردش آگاهی ندارید، دنبال نکنید»، مشوره قرآنی. رهبران خردمند آنانی اند که قبل از اتخاذ تصمیم مشخص، با گروه کاری شان مشوره نمایند. به ویژه آنها به کسانی که معلومات تخنیکی و مسلکی یا تجربه در رابطه به موضوع دارند، گوش فرا می دهند.
- ❖ «هنگامی که دانستید تصمیم شما درست نیست، هیچ چیزی را اجازه ندهید تا مانع تغییر در تصمیم قبلی شما گردد.» فرموده های حضرت عمر رضی الله عنه به فرماندهانش.
- ❖ ضرب المثلی از اعراب میگوید: سرتاج ادب و اخلاق فروتنی است. این ضرب المثل مانند صدفی است که هم نور قرآن و هم انوار زیبای روح حضرت محمد را منعکس می سازد.

هر آن شخصی که با مردم خوبی و نیکی نمی کند از خوبی و نیکی دنیا و آخرت محروم است.

الحديث

## از گذشته تا حال

حقیقت فرزند (دختر) تحقیق است.

ضرب المثل اعراب

مردم در غرب بیشترین آشنایی با صلاح الدین یوسف ابن ایوب رحمته الله علیه رهبر مسلمانان عرب دارند. مهارت های نظامی، جامعیت، ادب، جوانمردی و دلیری او باعث شهرت همیشگی اش بین دوستان و دشمنان او گردیده است. صلاح الدین ایوبی رحمته الله علیه به حیث رهبر در جنگ و صلح، نمونه واقعی یک رهبر اسلام را که شکل گیری آن را در این کتاب مطالعه کردیم، به مثال در آورده است. یعنی همان الگو و نمونه یی را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در حیات خود آموزش داده و به همه آنانی که بخواهند مسؤولیت رهبری را بر دوش خود بردارند، به میراث گذاشته است.

صلاح الدین ایوبی رحمته الله علیه سلطان مصر و سوریه در سال ۱۱۸۷م. بر شاه صلیبی حمله ور شد و به پیروزی بزرگ در نزدیکی حطین<sup>۱</sup> بر شوالیه های عیسوی نایل گردید.

ایشان بیت المقدس را دوباره فتح و برای مدتی در مقابل نیروهای جنگ صلیبی سوم، موفقانه ایستادگی کردند. یکی از رهبران جنگ صلیبی سوم، شاه انگلیس، ریچارد ملقب به «فوق العاده دلیر» (Richard the Lionheart) بود، کسی که اردوی مسلمانان سوریه را چهار سال بعد در ارسف (Arsuf) شکست داد. صلاح الدین رحمته الله علیه عساکر خود را به دمشق برد و عقب نشینی کرد و دو سال بعد در همانجا وفات نمود.

میخواهم یک یا دو موقعی را که انوار رهبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله در صلاح الدین ایوبی رحمته الله علیه بازتاب یافته است، بیان کنم.

ابتدا میخواهم مثال میانه روی یا اعتدالی را که قرآن عظیم الشأن ذکر میکند بیان کنم:

---

<sup>۱</sup>. قریه یی در فلسطین.

" دستت را به گردنت مبند [بخل مکن] و آن را یکسره مگشای [اسراف مکن] که آنگاه ملامت کرده در مانده نشینی

سورة اسراء (۱۷) آیه ۲۹"

ارسطو نیز بهترین عمل را میان افراط و تفریط قرار میدهد... صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ برای منفعت خود از شجاعت بی حد استفاده نمی کرد و نه هم برای زندگی خود زیاد پریشان بود، او همیشه توازن مناسبی را در زمینه، نگه می داشت.

چنانچه تذکره نویسی که با صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ خوب آشنایی داشت؛ مینویسد: صلاح الدین رضی اللہ عنہ قبل از هر جنگ از یک جانب الی جانب دیگر اردوی خود عبور کرده و آن را بازرسی میکرد؛ تا حس اتحاد میان آنها ایجاد کند و اصرار ورزد تا پیشروی کرده و در وقت نیاز از خود استواری نشان دهند. هنگامی که لشکریان باهم درگیر میشدند، صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ آرام آرام میان خطوط جنگی عساکرش، به ویژه در محلی که زیر آماج و تیراندازی و تهاجم گلوله های دشمن قرار داشت، همراه با شخصی که اسب اضافه با خود داشت حرکت میکرد. باید فراموش نکنیم که وی در محل خطر قرار می داشت، اما به صورت ابلهانه از درگیر شدن در جنگ تن به تن و به مخاطره انداختن زندگی اش خودداری میکرد. چون میدانست که درگیر شدن در جنگ تن به تن مسؤولیت و کار فرماندهان نیست. اما در میان عساکر قرار گرفتن و با شریک شدن در خطری که بر آنها متوجه است، عساکر را با عزم استوار و آرام نگاه می داشت. موجودیت او در همه وضعیت های جنگی، خیلی عالی بود.

در هنگام یک آتش بس طولانی، صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ در گفتگو با هبرت والتر (Hubert Walter) مسؤول کلیساهای شهر سلیسبری (Salisbury) واقع در جنوب انگلستان، که در آن هنگام به عزم زیارت آمده بود، از شجاعت ریچارد قدردانی کرده و او را ستود. آقای ریچارد ۲۰ سال کوچکتر از فرمانده کل عساکر مسلمانان؛ یعنی صلاح الدین ایوبی بود و همیشه خود را در محل انبوه جنگ درگیر میساخت. صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ از طریق هبرت والتر به ریچارد چند مشوره شخصی داد. «در صورتی که نیاز جدی نباشد خطر را نباید متحمل گردید.» و به او اصرار کرد که: «با حیات خود خیلی مبذر و مسرف مباش.» اما افسوس ریچارد به حرف هایش گوش نداد و نه امکان داشت که این دو فرمانده، باهم ملاقات کنند. زیرا ریچارد در یکی از محاصره ها در کشور فرانسه، قیمت نشیندن مشوره های فردی را که در فن فرماندهی استاد بود، پرداخت. بلی او بدون نیاز، در محل خطر وارد گردید و به اثر زخم هایی که از اصابت تیر به بدنش برداشته بود، فوت کرد. ریچارد در هنگام وفاتش فقط ۴۲ سال عمر

داشت. مشوره صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ به رقیب جوانش از روی مهربانی بود و همچنان علامه اخلاق و ادب بزرگ آن رهبر مسلمانان بود.

رهبران نیاز دارند تا دارای انرژی تمام باشند!

بیت المقدس یکبار دیگر در دست مسلمانان قرار گرفته بود. در هنگام آتش بس میان جنگجویان صلیبی و صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ در سال های ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲، فاتح اسلام صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ در تقویه دفاعی شهر القدس خیلی مشغول بود، میگویند او در طلوع صبح از محل بودوباش اش بر اسپ که سوار میشد، حتی تا نیمه شب ها باز نمی گشت و چند ساعت در شب را به رسیدگی به کارهای اداری وقف میکرد. او شخصاً کارهای ساختمان را نظارت میکرد. «حتی سنگ ها را به شانه های خود انتقال میداد و هر شخص خواه ثروتمند میبود و یا فقیر او را پیروی میکرد.» طوری که قبل از صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ، جناب حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم چنین میکرد، یعنی صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ از هنر رهبری از سمت پیش رو (هر آن کاری را که بخواهند توسط مردم انجام دهند، ابتدا خود را در انجام آن کار نمونه میسازند؛ یعنی خود انجام میدهند.) استفاده میکرد..



طیب و حکیم بغداد عبداللطیف که در آن عصر با صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ یکجا می زیست، از او به نیکویی یاد کرده و اشتیاق او را در اشتراک و نشست های بزرگان، علما و دانشمندان طور ذیل یاد میکند: «... من او را یک شهزاده عالی دریافتم، حضور او الهام بخش احترام و محبت بود، او شخص قابل تقلید بود و افکارش بی نهایت خردمند، پذیرفتنی و عالی بود. و همه کسانی که او را از نزدیک ملاقات میکردند او را الگوی خود قرار میدادند...»

یکی از نزدیک ترین مشاورینش به اسم بهاءالدین دید خود را در مورد صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ، چنین بیان میدارد: «سلطان ما دارای قلب نهایت عالی و متمایز بود؛ لطف در چهره اش می درخشید؛ او فرد نهایت با حیا، فروتن و فوق العاده با ادب بود.»

صلاح الدین ایوبی رضی اللہ عنہ، در روز های اخیر حیاتش به پسرش نامه پندآمیزی نوشت، چون قرار بود پسرش برای نخستین بار حاکم منطقه مقرر شود. این نامه، بیان کننده فلسفه شخصی او در رابطه به رهبریت میباشد:

از ریختاندن خون امتناع کن؛ موفقیت خود را در ریختاندن خون نبین و به آن اعتماد مکن، چون خون ریختانده شده هرگز انسان را راحت نمی گذارد. تلاش کن تا قلب های مردم را به دست آوری، پاسدار خوشبختی مردم باش. چون تو از جانب پروردگارت و من برای تأمین کردن خوشبختی مردم مقرر شده ای. در تلاش به دست آوردن قلب

امیران، وزراء و مقامات عالیہ باش. امروز در هر موقعی که من هستم و هر اندازه یی که مرا بزرگ می بینی به سبب آن است که قلب های مردم را به واسطه ملائمت و مهربانی از خود نموده ام.

صلاح الدین ایوبی رحمۃ اللہ علیہ در ۳ مارچ سال ۱۱۹۳ در محلی که زیارت و آرامگاه اش امروز قرار دارد، فوت کرد، حکیم و طبیبش در مورد او چنین نوشت: «تمام مردم برای او غمگین شدند، طوریکه برای پیامبران شان غمگین میشوند. من هیچ حاکمی را ندیدم که مردم اینچنین در وفاتش سوگوار شوند و ماتم بگیرند، زیرا مردمان خوب و بد، مسلمانان و غیرمسلمانان او را دوست داشتند..»



چنگیزیان، تیمورلنگ (۱) و ترک ها تقریباً ۲۰۰ سال بعد از صلاح الدین ایوبی رحمۃ اللہ علیہ منطقه وسیعی را که شامل فارس، سوریه و شمال هندوستان میشود، تسخیر کردند. تیمورلنگ را در غرب به اسم (Tamerlane) میشناسند. مرکز حکمروایی او سمرقند بود، اما او خیلی دور از آن، هنگام حمله بر چین فوت کرد. سلسله شاهی مغل در هندوستان، میراث و بازمانده او است.

تیمور در هنگام محاصره دمشق (شام) در سال ۱۴۰۰م از موجودیت ابن خلدون دانشمند مشهور اسلامی در این شهر باخبر گردید. ابن خلدون که از جمله نایاب ترین تاریخ دانان و فیلسوفان عصر خود بود؛ دعوت سلطان مصر را برای اشتراک در لشکرکشی نظامی، برای از بین بردن محاصره دمشق پذیرفت و با گروه کوچکی از نمایندگان؛ جلوتر از دیگران، برای مذاکره با رهبر مغلی ها فرستاده شد. تیمور او را به زودی اجازه ملاقات نداده در نتیجه مدت زیادی را با ساکنین گرسنه و پنهان شده شهر سپری کرد؛ اما در نهایت تیمور اجازه ملاقات با او را صادر کرد، به اینگونه ابن خلدون از دیوار های بلند شهر به وسیله سبدهای خود را به آن سوی شهر پایین کرد و به خیمه تیمور راه یافت. ابن خلدون مدت شش هفته را در پایگاه مغلی سپری کرد. و شرح واضح از مهمانداری اش را قرار ذیل نوشت:

شاه تیمور یکی از بزرگترین و عظیم ترین پادشاهان است. بعضی ها او را اوصاف دانایی میدهند، بعضی ها او را به فرض گویی و ارتداد گفتن یاد میکنند...همزمان بعضی ها او را ساحر و افسونگر میخوانند، اما در همه این قبیل و قال در مورد شخصیت وی حقیقت چنین نیست؛ بلکه او شخص فوق العاده ذکی و بافراست است، مردم، معتاد به بحث و استدلال در مورد علمیت و عدم علمیت او شده اند.

باید گفت که دیدگاه فوق دید جسورانه و واقع بینانه یک ناظر و مفکر مادرزاد را منعکس میسازد. بهترین کار ابن خلدون "تاریخ جهان" است که در هفت جلد نوشته شده است و با شرحی آغاز میشود که هنوز هم دید برانگیزنده در مورد تاریخ، ثبت شده و نوشته شده است و در حقیقت همه تاریخ نوشته شده در همین مورد صحبت میکند.

<sup>1</sup> در زبان انگلیسی اسم امیر تیمور گورگانی را Timur Leng و معنای تحت اللفظی اسمش را Lame Timur نوشته اند.



تاریخ عبارت از دسپلینی (نظم) است که به گونه وسیع بین اقوام و نژادها شکل گرفته است، و بعد ها با دلچسپی زیاد در مورد آن تحقیق صورت میگیرد. مردمان جاده بی، یعنی افراد عادی جامعه میخواهند در مورد تاریخ بدانند، پادشاهان و رهبران برای ساختن تاریخ رقابت می کنند. هر دو طبقه مردم ( دانشمند و مردم عام) در مورد آن آگاهی دارند. تاریخ ظاهراً وقایع سیاسی، خانواده های شاهی، و وقایعی را که در گذشته دور صورت گرفته با ظرافت شرح و پیشکش می نماید. از سوی دیگر معنا و محتوای داخلی تاریخ، شامل گمانه زنی ها، اندیشه ها و تلاش برای دست یابی به حقیقت است، همچنان تاریخ عبارت از شرح زیرکانه در مورد اسباب و اساس واقعیت های موجود و معلومات در مورد چرا و چگونه تمام وقایع میباشد.

[تاریخ] از همین جهت ریشه محکم در فلسفه دارد. و میتوان تاریخ را یکی از شاخه های فلسفه محسوب کرد.

در جهان ابن خلدون، انسان ها نقش مرکزی دارند، ابن خلدون در ارتباط دادن انسان با ماحول و یا محیط زیست فزیکیشان؛ به نقش قدم جغرافیه دانان یونانی، پا گذاشته و نقش خداوند عز وجل را در مسایل انسان ها منوط به عمل خارق العاده میداند؛ مثلاً: انجام امور پیغمبری، که از میان همه با اهمیت ترین آن، رسانیدن پیام خداوند عز وجل به مردم، از طریق حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

این مردم است که اجتماعات را تشکیل میدهند، و برای اینکه اجتماع به قوت نهایی اش برسد، پیامبران این اجتماعات را رهنمایی میکنند. با انجام این کار آنها باعث ایجاد امت یا تمدن ها میگردند. ابن خلدون میگوید: مدنیت ها نظر به ماحول و محیط زیست، شکل های گوناگون به خود اتخاذ میکنند؛ از آنجمله یکی حیات بدوی، یعنی حیات صحرائی و بادیه نشینی و دیگری حیات خانه نشین یا حیات شهری است.

ابن خلدون در مورد بادیه نشینان دو دید متفاوت دارد. از یک سو میگوید: «آنها بی مدنیت ترین و وحشی ترین مردم در روی زمین هستند، به همین دلیل آنها دست به غارت زده و باعث زیان به دیگران میگردند، آنها ترجیح میدهند که این کار را بدون جنگ و آشکار ساختن خود انجام دهند» از سوی دیگر مینویسد: «بادیه نشینان به صورت روشن و واضح، نسبت به مردمان شهر نشینان بهتر هستند.»

اما زائرین غربی که به سرزمین های مقدس رفته اند، تنها بُعد وحشت و غارتگری آنها را می بینند. زائر و سیاح انگلیسی آقای جان دی ماندیویل (Sir John De Mandeville) در سال ۱۳۲۲ یعنی ۱۰ سال قبل از تولد ابن خلدون مینویسد: او کلمات خوب ندارد تا در مورد بادیه نشینان بنویسد: «در آن صحرا تعداد زیادی از اعراب ساکن هستند که بادیه نشین نامیده میشوند... آنها مردمان پر از خصوصیات شیربانه هستند. آنها مردمان قوی و جنگجو بوده که دارای طبیعت جنایت آمیز، زشت و ملعون میباشد.» این فکر در غرب تا قرون ۱۸ و ۱۹ یعنی تا زمانیکه غربی ها به صحرائی عرب رفتند و با آنها زیستند، حاکم بود؛ از همین رو، روی دیگر سکه را که ابن خلدون از آن یاد میکند، ندیده بودند.

ابن خلدون در مورد بادیه نشینان می افزاید: «بادیه نشینان نسبت به همسایه گان ساکن شهری شان، به نیکی و خصوصیات خوب بیشتر متمایل هستند. خصوصیات و صفات نیک رهبر بادیه نشینان که به اساس همان خصوصیات به حیث رهبر آنها گزیده شده است، بازتاب دهنده صفات نیک مردمان بادیه نشین می باشد؛ که آن صفات نیک، شامل سخاوت، بخشیدن خطا و گناه، تساهل در مقابل ضعیفان، مهمان نوازی، کمک به وابستگان، کمک به نیازمندان، شکیبایی در وضعیت های ناسازگار، انجام درست مکلفیت ها، بخشیدن پول برای حفظ حرمت، فروتنی در مقابل فقرا، اجتناب از فریب، حيله گری و تقلب و در نهایت شانه خالی کردن از مکلفیت و وظیفه سپرده شده، می باشد.»

رهبری بادیه نشینان هرگز امر ساده یی نبود. طبیعت آنها به گونه نبود که رهبری شخصی را در یک گروه به سادگی بپذیرند، زیرا دارای خاصیت تک زیستی بودند. ابن خلدون مینویسد: «هر فرد بادیه نشین میخواهد رهبر باشد. میان آنها اندک کسانی هستند که قدرت خود را به دیگری واگذار کنند، حتی به پدر، برادرپ و یا هم بزرگ دیگری از اعضای خانواده نیز؛ نمی خواهند قدرت خود را واگذار کنند.» بعضی ها میگویند این خاصیت، خواست رهبر شدن در هر عرب و عضو خوب یک گروه نشدن، تا به امروز ادامه دارد. یک عرب ممکن صحرا را ترک کند؛ اما صحرا او را هرگز ترک نمی کند، یعنی خاصیت های صحرائی اش با او باقی میماند.

باوجود آن؛ ابن خلدون تأثیرات و نیروی اسلام را در تغییر شکل دادن خصوصیات بادیه نشینی، مانند خشن و وحشی بودن، افتخار و تمایل به رهبر بودن را مشاهده کرده و می پذیرد. او میگوید هر عرب مذهبی میرا از خاصیت تکبر و حسادت است، با وجود آن نیز، مردمان بادیه نشین نیاز به شیوه خاص رهبری دارند. «رهبر بادیه نشینان از بادیه نشینان خواستار احساس گروهی داشتن را دارد و این احساس برای مقاصد دفاع، خیلی اهمیت دارد، به همین سبب او نیاز دارد، مهربان بوده و از ضدیت و مخالفت با آنان اجتناب کند. در غیر آن در خلق کردن احساس گروهی میان آنها، مشکل خواهد داشت که در نتیجه باعث ناکامی او و اعضای گروهش خواهد شد.»

ابن خلدون به این باور است که انسان ها برای همکاری میان همدیگر، ساخته شده اند و همکاری میان انسان ها را اصل بنیادی میدانند و "asabiya یا عصبیه" را که یک واژه عربی بوده به معنای «احساس گروهی داشتن» یا «روحیه گروهی یا گروهی داشتن» وطنپرستی است، محور موفقیت در ایجاد همکاری تلقی میکند. هر گروه که دارای عصبیه بیشتر بود بر گروه دیگر فرادست و برتر است. هر رهبری که بتواند با دستوراتش باعث ایجاد عصبیه گردیده و تأثیر گذار باشد از مخالفین و رقبایش قویتر می باشد و حتی قادر خواهد بود تا خاندان های شاهی جدید و دولت های جدید ایجاد نماید.

اما، طوریکه تاریخ نشان میدهد و ابن خلدون در مورد به استدلال و مناقشه میپردازد، زمانی که عصبیه ایجاد گردید، آسایش زمان به میان آمده و در نتیجه همکاری به میان می آید، چون مردمان ساکن در شهر ها به مقایسه مردمان بدوی از دید عصبیه داشتن، دارای حالت روانی پایینتر بوده و یک گروه همکار نیستند، بناءً احساس گروهی داشتن

یا عصبیه در نزد آنها نیز ضعیف است. در نتیجه مردمانی که در شهرها میزیند در مقابله با مردمان بدوی یا مردمان که عصبیه یا احساس گروهی داشتن شان بیشتر است، قرار میگیرند و (مردمان با احساس عصبیه) یا مردمان بدوی پیروز میشوند. بدون شک این از جمله موضوعاتی بود که ابن خلدون آن را با تیمور، رهبر گروه ترکان و مغولان و ویران کننده شهرها، مورد بحث قرار داد. و همین علت است که تمام تاریخ سلسله یی (یا سلسله شاهی) در دایره ها و دسته ها پیش رفته است. در نهایت به این نتیجه میرسیم که مقدمه ابن خلدون ابراز اندیشه اش در رابطه به قدرت بود.

کلمه عصبیه مفهوم به هم پیوستگی گروهی، شخصیت ملی، رسوم قبیله‌ای، روحیه، طرز فکر، هویت، اطمینان، انضباط، تربیت و اشتیاق جمعی را میرساند؛ در حقیقت هر آن موضوعی که یک گروه را به حیث یک کل بازتاب می دهد، تنها بخش های ایجاد کننده آن نیست، بلکه بیشتر از آن میباشد و آن نیرویی است که دستور و هدایت بدهد و برای گرفتن قدرت؛ انسان را وادار سازد.

طوریکه دیده میشود ابن خلدون ارتباطش را با رهبری ایجاد میکند، اما تأکید بیشتر وی نسبت به نحوه رهبری بر خود گروه و بلند بردن نیرو و روحیه گروه است. به نظر ابن خلدون، هرگاه مردم عصبیه یا روحیه گروهی شان را از دست داده باشند؛ رهبران هرگز موثر بوده نمی توانند. از همین جهت است که بعضی از نویسندگان غربی، ابن خلدون را پدر علم جامعه شناسی میدانند.

هرچند بدون شک تأکید نمودن بیش از حد بر نقش یک رهبر، در پیروزی یک گروه؛ کاملاً به جا و درست است، با آنکه رهبری فقط یک عامل است، اما عامل بدیهی می باشد.

ده سرباز درست رهبری شده،

میتوانند صد سربازی را که رهبر نداشته باشند شکست دهند.

یورپیپدس نمایشنامه نویس یونانی (۴۱۰-۴۰۶ ق.م)

این درست است، اما میتوان آن را تحت مناقشه قرار داد، به گفته ابن خلدون موجودیت عصبیه یا داشتن احساس گروهی میان ۱۰ سرباز (اگر آموزش و مهارت های شان در نظر گرفته نشود) ارزشمندتر است نسبت به اینکه؛ کی آنها را رهبری میکند. در غزوه بدر، هنگامی که ۳۰۰ صد نفر مسلمان با ۱۰۰۰ سرباز مکه مبارزه نمودند، مسلمانان پیروز شدند، پیروزی آنها را به صورت عادی تنها به رهبریت خوب جنگی نمی توان خلاصه کرد، بلکه اعتقاد و ایمان آنها به خداوند ﷻ باعث برتری آنها بر دشمنان و مخالفین آنها گردیده بود.

برای اینکه رهبران فروتن باشند؛ باید این ضرب المثل اسکاتلندی را به یاد داشته باشند: قبیله همیشه بزرگتر از رئیس قبیله است. ضرب المثل فوق این فکر را که موجودیت شما به حیث یک رهبر برای خدمت به گروه و حزب

شماست، تقویت میبخشد، و اینکه بزرگی خود را بر آنها نباید تحمیل کنید، بلکه بزرگی آنها (مردم، گروه و حزب تان) را پرورش دهید تا تبارز کرده و استخراج گردد و در نتیجه بزرگی شما به عنوان رهبر به اثبات برسد.

اگرچه شاید خیال پردازی باشد، اما این خلدون را میتون از پیشروان روانشناسی اجتماعی، یعنی روان شناسی گروه ها محسوب کرد. امروز در این عرصه علمی در کلیت به گروه های کاری بدون توجه به اجزای شان، نگاه میشود. آنها زمان زنده گی معین خود را دارند، طوریکه در گذشته نیز داشتند. گروه نیز اگر مانند افراد باهم یکجا شوند، شخصیت گروهی منحصر به فرد خود را ایجاد می نمایند. مگر این گروه ها دارای عناصر و ویژگی مشترک و کلی نیز هستند. مطالعه عناصر و ویژگی های مشترک و کلی در گروه ها نگارنده را موفق به دریافت نقش کلی یک رهبر ساخت، و در اینجا به صورت خلاصه نحوه دریافت این نقش کلی رهبر را بیان خواهم کرد.

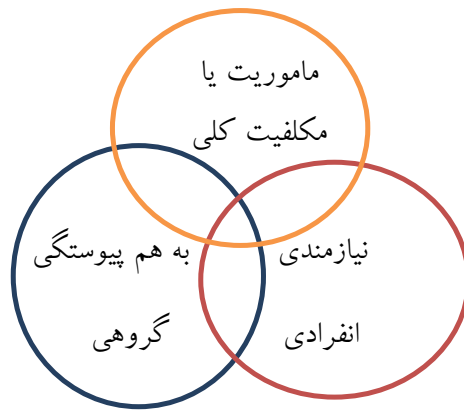
دریافتی که در این مورد به شما ذکر کردم مسأله ساده است: و آن اینکه در تمام گروه های کاری، سه بخش تقابلی نیازمندی دیده می شود، که در نهایت ما را به هدف اغفال کننده، یعنی نقش کلی یک رهبر می کشاند و آنها عبارت اند از:

- نیازمندی، برای به ارمغان آوردن مکلفیت کلی (ماموریت کلی).
- نیازمندی، برای یکجا بودن و یا باهم ماندن به حیث یک تیم یا گروه کاری و به هم پیوسته.
- نیازمندی هایی را که افراد به عنوان فرد قابل احترام، به گروه های کاری می آورند.

طوریکه ضرب المثل چینیایی میگوید: یک تصویر ارزش هزارها کلمه را دارد. (به عکس شماره ۸.۱ نگاه کنید)

شما شاید بخواهید تا در مورد بعضی از عکس العمل ها یا اثرات متقابل این سه نیازمندی را در عکس ذیل بدانید. پس اگر یک سکه را بر دایره «مکلفیت کلی یا ماموریت کلی» در عکس ذیل قرار دهید. به صورت آنی خواهید دید که بخش هایی از دایره های دیگر را نیز پوشانیده اید. به سخن دیگر؛ چنین میتوان گفت که عدم موجودیت و یا به ارمغان آوردن مکلفیت کلی یا ماموریت کلی بر هر دو نیازمندی دیگر، که عبارت اند از یکجا بودن و یا باهم ماندن به حیث یک تیم یا گروه کاری و به هم پیوسته روی (ازدیاد تمایلات ترک گروه) و بخش نیازمندی انفرادی (کاهش قناعت اعضای شامل در گروه) است، تاثیر میگذارد. هرگاه سکه را بر دایره "گروه" بگذارید تأثیرات رهبری نامکمل را در گروه بر هر دو «مکلفیت کلی یا ماموریت کلی» و «نیازمندی های انفرادی» میتوان دید.

به صورت معکوس، هرگاه گروهی مکلفیت یا ماموریت کلی اش را به ارمغان می آورد، درجه به هم پیوستگی در گروه و لذت بردن از عضویت باید بلند برود. مورال یا روحیه هر دو به هم پیوستگی و افراد انفرادی بلند میباشد.



عکس شماره ۱۱.۱ تاثیرات متقابل بخش های نیازمندی.

و هرگاه اعضای گروه بی نهایت زیاد و خوب باهم یکجا و به هم پیوسته باشند و دریابند که آنها به حیث یک تیم کاری باهم کار کرده میتوانند، این کار باعث تسریع عملکرد آنها میگردد و نیازمندی های مهمی را که افراد در زندگی عادی با خود می داشته باشند، برآورده میسازد.

از همین رو این سه دایره باهم پیوسته نکات عمومی یی را که هر بخش نیازمندی نفوذش را بر بخش دیگر نیازمندی اعمال میکند، شرح میدهد؛ آنها بدنه غیرقابل نفوذ ندارند.

واضحاً، برای اینکه گروه ماموریتش را انجام دهد و به حیث گروه کاری باهم یکجا باشد، باید یک عده کارهای مشخصی صورت گیرد. هدف از «کارها» در این متن، برخورد سخنان و فعالیت ها است که با یک یا بیشتر از حوزه های "نیازمندی" یا حوزه مسئولیت رهبری نیز باید مطابقت داشته باشد، باید افزود که "نیازمندی" را "حوزه مسئولیت رهبری" نیز مینامند. مثال های کلمه "کارها" که در متن استعمال گردیده، مشخص کردن هدف، پلان گذاری، کنترل، ارزیابی، حمایه و تشویق کردن گروه است. چگونگی و کیفیت این همه چیزهای ذکر شده برابر به ظرفیت شماست؛ "کار" همان چیزی است که شما انجام میدهید و هر کار یا فعالیت، میتواند با مهارت کم و یا بیش صورت گیرد.

دیدگاه بدون داشتن یک ماموریت فقط یک خواب است،

ماموریت بدون داشتن دیدگاه فقط جان کنی و کار پر زحمتی بیش نیست،

داشتن یک دیدگاه همراه با عمل، میتواند دنیا را تغییر دهد.

ضرب المثل

نقش کلی رهبر بر مسئولیت داشتن بر همین امور لازم و مهم تمرکز میکند؛ اگر چه در یک گروه برای یک شخص کارهای زیادی است که باید انجام دهد، اما هدف این نیست که یک رهبر باید همه کارها را به تنهایی خود انجام دهد.

رهبر یک گروه با اعضای گروه رفتار با مسئولیت میداشته باشد. چون رهبر یک گروه در حقیقت "رهبر رهبران" است.

به گونهٔ مثال: اگر در مورد "تصمیم گیری" بحث میکنیم. اصول کلی این است: هرچند بیشتر در تصمیم گیری اعضای تیم یا گروه را دخیل سازید، به همان اندازه اعضای تیم در قبال اجرای آن خود را متعهد می پندارند. اما موجودیت فکتور هایی چون کمی وقت، اندازهٔ فهم و تجربهٔ تیم یا افراد شامل در تیم، باعث میشود که شرکت در تصمیم گیری را محدود سازد.

چرا اینگونه است که گروهی، شخص خاصی را دریافته و آن را به عنوان رهبر برمیگزیند، تا اینکه شخص دیگر را برگزیند؟ حال ما برای این پرسش پاسخ کارا داریم:

رهبر شخصی است که دارای قابلیت ها و دانش مقتضی و خاص<sup>۱</sup>، بوده و بتواند کار های لازم را انجام دهد، و با انجام آن امور، تیم کاری خود را به ماموریت سپرده شده اش نایل ساخته، و آنها را یکجا و باهم در وحدت کاری نگهدارد. این همه توسط رهبر به تنهایی صورت نمی گیرد، بلکه با سهیم ساختن، همکاری و دخیل نمودن تمام اعضای شامل در گروه صورت میگیرد.

اگر چه سازمان (تنظیم) و اجتماع؛ هر دو محصول انسان ها است، که هدف آن از میان برداشتن بی نظمی است، اما تفاوت روشنی میان این دو وجود دارد. اجتماع از خانواده ها، خویشاوندی و قبیله ساخته شده است که برای ایجاد نظم در آن، قوانین و دولت را به میان آورده و پذیرفته اند. دولت های ملی ما از این جمله محسوب میگردند.

برخلاف سازمانها (تنظیم ها) در کل، گروه های جستجوگر هستند. اگر به صورت عام گفته شود، آنها برای یک امر و ماموریت مشخص شکل میگیرند و ایجاد میشوند.

در نهایت میخواهم بگویم، باید فراموش نکرد که رهبری در سطوح مختلف بوده میتواند:

- تیم (*Team*): رهبر یک تیم ۱۰ الی ۲۰ نفری با اهداف و ماموریت مشخص و واضح.

<sup>۱</sup>. این قابلیت ها و دانایی بیشتر از شکل تکنیکی و مسلکی آن است

- **عملیاتی (Operational):** رهبر یک بخش عمده یک سازمان (تنظیم)، که در آن چندین رهبر تیم (Team Leader) تحت رهبری یک شخص قرار میگیرند. این همان حالتی است که فرد، رهبر رهبران میباشد.

- **استراتژیک (Strategic):** رهبر یک سازمان (تنظیم)، که در آن چندین رهبر عملیاتی، تحت فرماندهی یک شخص قرار میداشته باشند.

بهترین شیوه برای موفقیت آن است که برای هر بخش یک سازمان (تنظیم)، رهبران مشخص و جداگانه باشند تا این نقش ها را ایفا کرده و در کل در هماهنگی تام به حیث یک گروه کار کنند. همچنان این کافی است که بگویم «هدف این نیست که در موجودیت فشار زندگی امروز، به ارمغان آوردن و حفظ این نوع کارها آسان است.»



در مورد نقش کلی یک رهبر برای شما توضیحاتی دادم. به صورت ساده، مسأله یی است که انسان ها در هر زمان و مکان از رهبران شان توقع دارد. هرچند بر اساس هدایت قرآن عظیم الشان، این الله جل جلاله است که وحدت را میان مومنان خلق کرد. (سوره ۳ آیه ۱۰۳ و سوره ۸ آیه ۶۳)، بیشترین کوشش را به تناسب سایر رهبران، حضرت محمد ﷺ در این مورد انجام داده است. آن حضرت ﷺ اجتماع مسلمانان را قادر ساخت تا بتوانند وظایف را تنظیم و انجام دهند، و نیز باهم یکجا زندگی نموده و در هماهنگی کار کنند. در نهایت تحت رهبری حضرت محمد ﷺ مهاجرین و انصار به عنوان اصحاب آن حضرت ﷺ؛ شکل گرفته و یکی گردیدند. حضرت محمد ﷺ به هر فرد از اصحابش امید جدید بخشید و فرمودند، عمیق ترین نیاز شان اگر در این دنیا برآورده نگردید، در دنیای بعد از مرگ برآورده خواهد شد.

هنگامیکه در مورد رهبر بزرگی چون حضرت محمد ﷺ، می اندیشیم، در حقیقت در مورد رهبری می اندیشیم که مردمانش از او الهام گرفته، اما عمل الهام گیری دوجانبه است. به جای آنکه در مورد رهبران بیاندیشیم که گروه ها و سازمان را بر وفق اندیشه خود ایجاد کرده اند، ما باید در مورد سازمانها، اجتماعات و ملت های بیاندیشیم که در تلاش رهبر هستند، تا توقعات عالی و بزرگ شان را بر آورده ساخته، ارزش ها و دیدگاه های شان را شریک نماید.

هرگونه یی که شما هستید، رهبر شما به همانگونه خواهد بود.

ضرب المثل اعراب

## نقاط کلیدی

- زمانی ممکن حکمران، والی، فرمانده یا مدیر، انتصاب و گماشته شوید، اما شما تا زمانی رهبر بوده نمی توانید که انتصاب و گماشتن شما در قلب ها و اذهان مادونان شما، تصویب و تصدیق نگردد.
  - کنش و واکنش، قانون بنیادینی در تمام روابط شخصی و اجتماعی حساب می‌گردد. هر آن چیزی را که شما به حیث رهبر به مردم می‌دهید، باید واپس به دست آوردن همان چیز را نیز توقع کنید. طوریکه ضرب المثلی از اعراب می‌گوید، هنگامیکه با کسی عشق کنند، او نیز باید با عشق آغاز نموده و با عشق جواب دهد.
  - رهبر خوب همان است که مردمانش او را در فراز و نشیب و اوقات خوب و خراب تنها نگذاشته و دنبالش کنند، چون آنها به رهبر خود به عنوان یک فرد توانمند و با دانش و احساس مسئولیت وظیفوی اش اعتماد و اطمینان دارند، زیرا میدانند که رهبر شان به آنها ارزش قایل است.
  - رهبران علاوه از تمثیل قابلیت ها و ارزشهای گروهش، باید دارای قابلیت های کلی رهبریت باشند؛ که عبارتند از: اشتیاق، جامعیت، پایداری، انصاف، قابلیت برگشت از مصیبت، انسانیت و تواضع.
  - شرایط محل یا وضعیت موجود در یک ساحه، در امور رهبری تاثیرگذار است. ساحات و محل های مختلف کاری، به رهبران نیاز متفاوت دارند. یک رهبر به دانش و تجربه کافی نیاز دارد تا با کسانی که دانش و تجربه دارند، اعمال قدرت نماید.
  - سه دایره متقاطع نشان دهنده نقش کلی یک رهبر است. هر از گاهی ممکن است مهارت های خود را در اجرای کارهای ضروری افزایش داد. رهبری در کلیت، انجام دادن است؛ یعنی وظیفه اصلی رهبریت به فعالیت تمرکز دارد. شما نقش رهبر را اجرا کنید و قابلیت های تان را بگذارید که خود مراقب خود باشند.
- هرکه چیزی را که انجام می دهد، همان چیز میشود.

ضرب المثل هسپانیوی



## نتیجه گیری

برداشت هر خواننده یی متفاوت است. این کتاب را شخصاً برای شما نوشته ام و تمنا دارم که از آن لذت برده باشید. حال شما را دعوت مینمایم تا مرواریدهای خرد و انگیزه را به هر کاری که شما نیاز دارید از آن برداشته با خود ببرید. تنها شما میدانید که آن صدف های خرد و انگیزه کدام ها اند. راه شما در پیشروی شما قرار دارد.

طوریکه بیشتر از چندین بار ذکر کردم، موجودیت بدنۀ کلی علمی در مورد رهبری و توسعه آن، احسانمند، سپاسگزار و ملزم تحقیق وسیع برای درک حقیقت آن است، اما حال میدانیم که اصطلاح کلی رهبر چیست و میتوانیم این بدنه را با گوشت و خون گرفته شده از سه سنت بزرگ بیوشانیم؛ طوریکه ذکر کردیم؛ اندیشه های غرب با سقراط آغاز میگردد؛ اندیشه های شرق، با کنفوسیوس آغاز میشود؛ و سنت قبیلوی، که عمدتاً حکمت های موجود در آن، به واسطه ضرب المثل ها به ما رسیده است.

این کتاب تا اندازه یی در مورد سنت قبیلوی رهبری است، چون چند نمونه بارز قبیله های بادیه نشین عرب در آن تذکار یافته است. رهبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله ثمره اجتماع بادیه نشینی بود، اما آن حضرت صلی الله علیه و آله به گونه یی که دیدیم فراتر از آن پیشی گرفت.

سنت رهبری اسلامی را اگر من درک کرده باشم، حتی از سه سنت بزرگ رهبری شناخته شده انسان ها که در بالا از آن یاد نمودیم، پا فراتر گذاشته و سبقت جسته است. در اسلام آراسته نمودن وجود، طبق هدایات و دستورات خداوند صلی الله علیه و آله به منتها درجه تعریف شده که رهبران مسلمانان اعم از مرد، زن، دختر و پسر باید به آن خود را مزین سازند. ایشان باید تلاش نمایند تا اندیشه موجود در قرآن را در شیوه زندگی شان به خصوص در عرصه رهبری بازتاب دهند، این قابلیت ها و اوصاف آنگونه یی که مهتاب روشنایی آفتاب را بازتاب میدهد، باید در زمین جلوه گر باشد.

اگر شما شیوه و سنت مسلمانان را برگزیده، پس با همین سنت و شیوه مسلمانان میتوانید رشد نموده تا "یک رهبر خوب برای انجام خوبی" شوید. باید به یاد داشته باشید که در اندیشه های اسلامی پلی میان علم دین (الهیات) و فلسفه موجود است، و موجودیت همین پل، باعث شگوفایی ساینس اسلامی، مثل ریاضیات و دانشوری در قرون وسطی گردیده و آن را امکان پذیر ساخته است. باید دانست که این پل، همان مفهوم حقیقت است. چون حقیقت، حقیقت است، چه با اندیشیدن در مورد اسمای خداوند صلی الله علیه و آله دریافت گردد یا، به واسطه مطالعه در مورد فطرت و طبیعت انسان و علوم اجتماعی، و همین راهیست که من (نویسنده کتاب) آن را پیمودم. بناءً اسلام امروز، طوریکه

من در این کتاب به آن اعتماد کرده ام؛ میراث هر دو بدنه علم جهان در خصوص رهبریت و بزرگترین سهم گیرنده آن می باشد.

چند بار باید حضرت محمد ﷺ به مردم یادآوری کرده و تذکر دهد، که وی فقط یک انسان است؟ به سخن روشنتر، او میراث زمان و مکان خود بود، طوریکه ما و شما در زمان و مکان خود هستیم، باید ما به عصر خود زندگی کنیم، طوریکه حضرت محمد ﷺ در عصر خود میزیست.

چیزی که من به آن ایمان دارم و چیزی که امروز متفاوت است و به آنگونه صورت نمی گیرد، این است که همه ما میتوانیم شیوه رهبری را بیاموزیم و رهبری کنیم، دقیق به شیوهی که حضرت محمد ﷺ آموخت و خود را به حیث یک رهبر رشد داد. در حقیقت آموختن و رهبری باهم یکجا، دست به دست هم داده پیش میروند. هیچ انسان رهبر تولد نمی شود؛ اما هر شخص میتواند رهبر شود. برای آموزش رهبری، وقت اهمیت ندارد و هرگز ناوقت نیست. دانش استوار به تجربه نشان داده است، به هر اندازه ای که زودتر سفر آموزش رهبری را آغاز نمایید به همان اندازه برای شما و آنانی که شما اراده نجات آنها را به وسیله رهبری آنها دارید، بهتر است.

آموزش در کهن سالی مانند نوشتن بر ریگ است،

اما آموزش در جوانی مانند نوشتن بر سنگ است.

ضرب المثل اعراب.



قبل از آنکه از همدیگر دور شویم، میخواهم نتیجه گیری دیگری را باوجودی که با این کتاب خیلی مرتبط نیست نیز، با شما شریک بسازم. اگر مسلمان باشید شاید به شما خیلی شگفت انگیز و تعجب آور نباشد و آن این است که: << اسلام دین محبت است.>>

به همان گونه ای که ابن عربی رحمته الله (وفات ۱۲۴۰م) که به شیخ الاکبر مشهور است، نیز گفته است، «محبت دین است که من پیرو آن هستم، و هر جا محبت شترهایش را روانه کند، باوجود آن همان دین حقیقی، دین من است.» آن محبتی که باید شتر داشته باشد، از اندیشه های نهایت بادیه نشینی است! ابن عربی رحمته الله را معمولاً از جمله

<sup>1</sup> سبحان الله همین است برداشت علمای غیر مسلمان از اسلام (دین محبت). اما رهبران ما مسلمانان چه کردند و این امت را به کجا کشانیدند!

صوفیان<sup>۱</sup> به شمار می آرند، او دارای گفتار قوی عارفانه است. بلی، چه کسی علاوه از یک عارف (ابن عربی) میتواند بگوید: «عشق سایه خداوند جل جلاله است»؟

حتی در اندیشه های اساسی اسلامی میتوانیم معنای اسلام را به حیث محبت دریابیم. عمر خیام کسی که صد سال قبل از ابن عربی می زیست، به خاطر رباعیات اش (رباعیات خیام) خیلی مشهور است. او را در منابع اولیه عربی و فارسی؛ فیلسوف، ستاره شناس و ریاضیدان یاد کرده و به سبب ایجاد جنتری نو و دقیقترش نیز شناخته میشود. به عبارت دیگر میخواهم بگویم، خیام شخصی است که فضیلت فکری اسلامی را به مثال در آورده است.

اگر چه صدها رباعی جعلی را به او منسوب میکنند، اما من میخواهم یکی از رباعیات حقیقی خیام را که *الجیوان* (عالیترین و جلادارترین صدف بحیره عرب) است، به شما تقدیم کنم.

هر دل که در او مهر و محبت نسرشت  
خواه اهل سجاده باشد و خواه اهل کنشت  
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت  
آزاد ز دوزخ است و فارغ ز بهشت

مع السلام

---

1. کسانی که جامعه پشمی به تن کنند. (البته به عقیده نویسنده کتاب)

ضمیمه:

## شرح مختصر از زنده گی

### حضرت محمد

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سال ۵۷۰ م. متولد گردید، اسم پدرش عبدالله بود، عبدالله یک تاجر میانحال، اما از خانواده معزز و ارجمند قبیله قدرتمند قریش بود. قریشی ها نگهبانان موروثی کعبه در مکه بودند. آن حضرت صلی الله علیه و آله در سن ۶ سالگی یتیم شد، ابتدا سرپرستی اش را پدر کلانش و بعد کاکایش ابوطالب به عهده گرفت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله ابتدا به حیث چوپان و بعد به عنوان رهبر کاروان تجارتی کار کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله در سن ۲۴ سالگی به حیث رهبر کاروان تجارتی برای خانم ثروتمندی به اسم سیده خدیجه رضی الله عنها (وفات ۶۱۸ م) کار میکرد، خانمی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بعد ها با او ازدواج کرد. آنها شش فرزند داشتند، اما پسری از آنها زنده باقی نه ماند. دختران شان عبارت اند از: سیده ام کلثوم رضی الله عنها، که با خلیفه سوم حضرت عثمان ذی النورین ازدواج کرد و سیده فاطمه رضی الله عنها، که با خلیفه چهارم اسلام حضرت علی رضی الله عنه ازدواج کرد، می باشد.

در هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حیث نماینده و رهبر کاروان برای حضرت سیده خدیجه رضی الله عنها کار میکرد، خیلی زیاد به اندیشه های دینی کشیده شد. در سال ۶۱۰ م. حضرت محمد صلی الله علیه و آله به روزه و عبادت در کوه خارج از مکه پرداخت. آن حضرت صلی الله علیه و آله هنگامی که در آنجا به سر می برد، پهنای سنگ های خاره، پاکی هوای تند، زیبایی طلوع و غروب آفتاب، روشنایی شگفت آور ستاره گان و سکوت و خاموشی عمیق را تجربه کرد.

در شب، هنگامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله در غار حرا با چادرش خود را پیچانیده و استراحت میکرد، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید، آن حضرت صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام مقابل گردیده و نخستین وحی الهی بر وی نازل گردید (سوره ۹۶ آیه ۱-۵).

ممکن حضرت محمد ﷺ پیام های الهی را به نحوی که اشعیاء<sup>۱</sup> در تصورش خطور میکرد، به دست می آورد، یا هم خداوند ﷻ با او صحبت میکرد، چیزی که یهودی ها آن را (Bath-gol) میگویند، و یا هم پیام خداوند را به واسطهٔ ملک میانجی بی مانند ملک بزرگ چون جبرائیل علیه السلام می شنید، (جبرائیل علیه السلام مطابق به یهودی های یکی از هفت ملک بزرگ است). و یا هم کلمات الهام شده (الفاظ قرآن عظیم الشان به صورت طبیعی دارای ترکیب خوش آهنگ است) را ناخودآگاه به گونه ای که در ذهنش با آهستگی صحبت کند میشنید. کدام یکی از این ها در حقیقت رخ داده است تنها خداوند ﷻ میداند. این نیز ممکن که به بیش از یک نحو ذکر شده در بالا صورت گرفته باشد، اما چیزی که میخواهم علاوه کنم این است به هر صورتی که باشد، حضرت محمد ﷺ شاعر بودنش را همیشه تکذیب و رد کرده است.

بعد ها این وحی الهی به صورت کتبی حفظ گردیده، و نیز امر به از بین بردن بت های موجود در اطراف کعبه داده شد، و از مردم خواسته شد تا ثروتمندان باید با فقرا بیشتر سخاوت کنند. این پیام کوتاه و ساده باعث حمایت بعضی ها گردید، اما باعث ایجاد دشمنی آنانی نیز گردید که احساس میکردند با این کار عقاید، نحوهٔ زندگی سنتی و شاید هم منافع تجارتنی شان تهدید گردیده است.

وقتی سیده خدیجه رضی الله عنها خانم آن حضرت ﷺ وفات کرد وضعیت اقتصادی پیامبر ﷺ نیز به سوی فقر کشانیده شد، وفات کاکای آن حضرت ﷺ او را به وضعیت نامحفوظ و ناایمن کشانید، چون پیامبر ﷺ حمایت تمام خاندانش را قبلاً از دست داده بود. عده ای از حامیان پیامبر ﷺ به حبشه مهاجر شده بودند. حضرت محمد ﷺ عده ای از زیارت کنندگان بادیه نشین مکه را به اسلام برگردانیده بود، گروهی گان به طور قابل ملاحظه ای از جملهٔ دو قبیلهٔ نیمه بادیه نشین واقع در واحهٔ (مرغزار یا وادی میان کوبر) یثرب، که در ۳۵۰ کیلومتری به سمت شمال واقع است، بودند. در سال ۶۲۲ م، هنگامی که حضرت محمد ﷺ زندگی اش را در مکه به مخاطره دید، پیشنهاد مردمان یثرب را برای حفاظت و مهمان نوازی اش پذیرفت و به آنجا مهاجرت نمود، که همین هجرت پیامبر ﷺ را مبدأ تاریخ اسلامی مینامند. باید افزود مردم یثرب را به اسم مدینه بیشتر میشناسند.

نخستین و مهمترین تصمیم رهبران اجتماع جوان مسلمانان (مهاجرین قریش و انصار) تصمیم گیری آنان برای جنگ در مقابل دشمنان واقعی و بالقوهٔ مسلمانان بود، که از جنگ با مشرکین مکی آغاز شد.

در مارچ سال ۶۲۴ م. سپاه کوچک مسلمانان لشکر بزرگ قریشی ها را در غزوهٔ بدر شکست داد. یک سال بعد غزوهٔ احد واقع شد که در آن پیامبر ﷺ سخت مجروح گردید و نزدیک بود حیات مبارکش را از دست دهد. در سال ۶۲۹ م. حضرت محمد ﷺ توانست کنترل شهر مکه را به دست آورد؛ فتح مکه برای پیامبر ﷺ خیلی با اهمیت

1. اشعیاء به گفتهٔ بنی اسرائیل یکی از پیامبران شان است. اما در قرآن عظیم الشان پیامبری به اسم اشعیاء ذکر نگردیده، ممکن پیامبر باشد یا خیر.

بود، چون این فتح در تثبیت کردن آن حضرت ﷺ به حیث پیامبر و پیشوا خیلی تاثیر گذار بود. دو سال بعد از آن، حضرت محمد ﷺ توانست تقریباً تمام عربستان را تحت حکمفرمایی اش قرار دهد. در سال ۶۳۲ هجرت الوداع (آخرین زیارت) و زیارتی که پیامبر ﷺ در آن خدا حافظی نمود بر تپه عرفات واقع شد، و این رسم مذهبی برای همیشه باقی ماند.

بعد از برگشت آن حضرت ﷺ دیری نگذشت که بیمار گشت و به تاریخ ۸ ماه جون در خانه دوست داشتنی ترین همسرش عایشه رضی الله عنها - دختر ابوبکر رضی الله عنه یکی از نخستین پیروان آن حضرت ﷺ - رحلت نمود. به زیارت حضرت محمد ﷺ که در مدینه منوره واقع است، در سراسر جهان اسلام با تعظیم نگریسته میشود. بعد از حضرت محمد ﷺ ابتدا حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، سپس حضرت عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه و چهارمین خلیفه اسلام حضرت علی رضی الله عنه که داماد آن حضرت ﷺ نیز بود، خلیفه مسلمانان انتخاب گردیدند.



باید فراموش نکنید که نخستین منبع کتب اسلامی، قرآن عظیم الشان است، قرآن عظیم الشان در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه (۶۴۴-۶۵۶) جمع آوری و به شکل فعلی اش ترتیب گردید.

قرآن عظیم الشان در مورد واقعات مختلف تاریخی چون غزوه بدر، احد و حنین در جاهای مختلف صحبت کرده، اما در آن در مورد حضرت محمد ﷺ بیشتر چیزی نیست.

نخستین زندگی نامه حضرت محمد ﷺ تقریباً صد سال بعد از وفاتش تهیه گردیده است. برجسته ترین زندگی نامه حضرت محمد ﷺ توسط محمد ابن اسحاق (وفات ۷۶۷) نوشته و ترتیب گردیده است. یکی از تاریخ نویسان توانای اولیه محمد الواقدی است. کتابی که محمد الواقدی نوشته است، تحت عنوان "کتاب المغازی" (غزوه ها) است، و در آن از جمله ۷۰ غزوه رسول الله ﷺ از اشتراک پیامبر ﷺ در ۲۸ غزوه معروف یاد آوری میکند که در ده سال اخیر حیاتش رخ داده است.

اگرچه اعراب برای حافظه استثنایی شان شهرت داشتند، اما قصه های شفاهی با گذشت زمان زیاد، تحریف گردیده و توسط کسانی که در قصه گفتن مهارت دارند، توضیحات غیرواقعی و خیالی شان افزوده میشود، بناءً احتیاط در این مورد خیلی کار عاقلانه است، تاریخ نویسان باید از علمیت، تجربه و فهم مسلکی خود در این مورد استفاده کنند.

هرگاه در مورد حدیث حضرت محمد ﷺ صحبت میشود باید بیشترین دقت به کار برده شود تا آنها را از نگاه کیفیت (قابلیت اعتبار، درستی و راستگویی) مانند صدف ترتیب و جمع آوری کنند. و جمع آوری آنها در زمان خلیفه دوم اسلام، حضرت عمر ابن خطاب رضی الله عنه، که بین سال های ۷۱۷ و ۷۲۰ خلافت کرد، صورت گرفت. در زمان

حضرت عمر ابن خطاب رضی اللہ عنہ با استفاده از قرآن و احادیث تلاش نهایت دقیق برای ایجاد اساساتی برای قانون اسلامی (Islamic Law) نیز صورت گرفت. اعراب در تعیین صحت و درستی احادیث از مهارت های خود؛ مانند شجره نویسان مسلکی امروزی استفاده میکردند.

از جمله ۶۵۰،۰۰۰ (شش صد و پنجاه هزار) گفتار (احادیث) معروف پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بیشترین آنها معیار تعیین شده را نتوانستند داشته باشند، بناءً از قانون اسلامی بیرون گردیدند. یک حدیث که قابل پذیرش و یا معتبر باشد از دو بخش ساخته شده است: (۱) متن اصلی و (۲) راوی آن حدیث. راوی آن باید یکی از اصحاب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم باشد. اکثریت علمای اسلام آنانی را که در حال ایمان با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم ملاقات نموده باشد، اصحاب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم می نامند. مشهورترین کتاب های حدیث؛ عبارت اند از البخاری، توسط بخاری (۷۰-۸۱۰) و صحیح المسلم، توسط مسلم الحجاج جمع آوری گردیده است. هر حدیثی که در هر دو صحیح البخاری و صحیح المسلم روایت شده باشد اعتبارش بیشتر است.

مع السلام

## در مورد نویسنده:

آقای جان ادایر یکی از پیشتازترین مراجع در رهبری و ارتقای رهبریت به سطح جهان است. بیشتر از میلیون ها مدیر از سراسر جهان در برنامه های رهبری آقای جان ادایر سهم گرفته اند.

اوایل دوره کاری آقای جان ادایر خیلی ها متنوع است. او به حیث فرمانده دسته محافظین اسکاتلندی در مصر به خدمت عسکری پرداخت، و بعد به حیث یگانه عضو ارتش ملی اسکاتلند در اردوی عرب خدمت نموده و تا احراز پست معاونیت فرماندهی ارتقا کرد. بعد از خدمت عسکری او خود را واجد شرایط احراز پست مدیریتی در بخش ماهیگیری در بدنه کشتی ساخته و در قطب شمال در آبهای آیسلند کار کرد. سپس به حیث پرستار در عملیات خانه یکی از شفاخانه ها ایفای وظیفه نمود.

همین گونه بعد از ادای وظیفه به حیث استاد در تاریخ اردو و مشاور در آموزش رهبری در پوهنتون رایل ملتری اکادمی سندهورست (Royal Military Academy Sandhurst) و معاون در انجمن صنعتگران، در سال ۱۹۷۹م به حیث نخستین پروفیسور مطالعات رهبری جهان در پوهنتون سرری (University of Surrey) گماشته شد.

بین سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶م با آقای جان هاروی جونز (John Harvey-Jones) در ICI برای تأسیس استراتژی ارتقای رهبری کار کرد، و توانست ICI را از کمپنی با زیان های مالی و بیوروکراتیک به نخستین کمپنی انگلیسی، مبدل سازد که سالانه میلیون ها پوند منفعت مالی به دست آورد.

آقای جان ادایر بیش از چهل کتاب به رشته تحریر در آورده است و به زبان های مختلف ترجمه گردیده اند. علاوه از اینکه ایشان یک نویسنده است او یک استاد و مشاور نیز است.

آقای جان ادایر توانست از St Paul's School اسکالرشپ به دست آورده و وارد پوهنتون کامبریج گردد. آقای جان ادایر همچنان توانسته است درجات عالی تحصیلیه چون ماستری در زبان و ادبیات از پوهنتون آکسفورد و دکتورا را در فلسفه از کنگز کالج لندن؛ به دست آورد. علاوه از این، ایشان عضو انجمن تاریخی سلطنتی نیز میباشند. آقای جان ادایر در این آواخر بر بنیاد کارهای فوق العاده تحقیقاتی و سهمگیری یی که در ارتقای علم رهبریت داشته، لقب پروفیسور این رشته را از جانب کشور چین احراز کرد.

آقای جان ادایر در سال ۲۰۰۹م به حیث رئیس مطالعات رهبریت در پوهنتون United Nations System Staff College در شهر تورین مقرر گردید.





Ahmad Saleem <[redacted]@gmail.com>

---

## Persian (Dari) Translation of the book (The Leadership of Muhammad )

---

John Adair <ja@johnadair.co.uk>

Mon, Dec 30, 2013 at 6:39 PM

To: Ahmad Saleem <[redacted]@gmail.com>

Dear Ahmad Saleem Rlung,

Thank you for your kind remark about my book. By all means circulate your translation in Dari to your friends, neighbours and colleagues. I hope it will make a positive contribution to the future of your country.

With best wishes,

John Adair

On 28 Dec 2013, at 11:10, Ahmad Saleem wrote:

Dear Sir,

Please accept my warm regards.

My name is Ahmad Saleem Rlung from Afghanistan. I found your book (The Leadership of Muhammad ) a noble work, therefore I translated your book in Persian (Dari). If you agree kindly give me the permission to distribute it.

--

Best Regards,

A.S.Rlung

To speak the same language is a kinship and affinity: a man, (when he is) with those in whom he cannot confide, is like a prisoner in chains.

Oh, many are the Indians and Turks that speak the same language;

Oh, yet many the pair of Turks that are as strangers (to each other).

Therefore the language of mutual understanding is different indeed:

**TO BE ONE IN HEART IS BETTER THAN TO BE ONE IN TONGUE**

----

**By: Rumi (RA)e**

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**